320
79


Ч. Айтматов атындагы тил жана адабият институту
Кол жазмалар фондусу
Инв. № 68
Кыргыз Республикасынын Улуттук илимдер академиясы
Гуманитардык жана экономикалык илимдер бөлүмү

نیز صاحب نهایه شرح این — میکند در کتاب خود تعیین — عرف ظاهر شرع است — از پیغمبر ما خواندن تعیین است

الصلوة الصلوة گوید خواه — یا بقامت همچنید هد آگاه — عرف باهر کدام لفظ کلام — از بدو در وجود دو اعلام کند

چون متأخرون بزرگان باز — نیک دیدند در جمیع نماز — نیز صاحب نهایه این معنی — گفته اینست فی انتهایه

گفت احداث بعد احداث است — همچنانکه تعامل ما رس است — در اذان بود دو اعلام است

باز بعد از اذان بلفظ اصل — بود در فجر ایماحت وصل — یعنی در غیر فجر هیچ نبود — اصل تثویب که امیان شد

کرد صاحب نهایه اینها یاد — رحمت حق مروح آنشاد — ثابت الاصل باسط الفرع است — مؤسکاف دلایل شرع است

می نشینند میان دو اعلام — در همه وقتها مگر در شام — لیک در شام در اقامت آن — اتفاقا جدا کنند از اذان

320 - 79 Сочинение по исламу на персидском языке.

سر دادندی سکوت ایدر یار — قدر سایی که هست قصار — یا طویل آیتی که میخوانی — این توقف همان قدر دانی

نیز از وی نوشته اند سخن — گفت مقدار رسته قدم رفتن — می نشینند بر دشاگردان — یعنی نشستن سبک دانی

آنچه بین دو خطبه مینشینند — این نشستن همان قدر هستند — چون مؤذن کند اقامت سر — می نشینند خلق تا چه قدر

نزد حی علی الصلوة امام — میشود قوم نیز راست تمام — نزد قد قامت الصلوة او باز — می بسازد شروع هم بنماز

بس همین قول مختصر است — ور طحاوی روایت دیگر است — یعنی کرهست از طحاوی یاد — بزرگ دیگر شارح اوراد

یعنی در آن کتاب کو هر سفت — چون مؤذن علی الفلاح گفت — خیز د آندم امام قوم همان — یعنی نزد محمد و نعمان

گفت قد قامت الصلوة چو او — لفظ تکبیر آن زمان میگو — گفت ابو یوسف شریعت طی — تا شود فارغ از اقامت وی

یعنی تکبیر را نمیگویند — آن جماعه که ره دین پویند — شخصی بعد از فراغ لبث احرام — نبود با تحلل آن دو امام

چونکه باشد سخن در استحباب — نه سخن در جواز در این باب — گر نباشد درون مسجد امام — یا که خود گفت امام این اعلام

بگذرد تا ز هر صف این اخبار — بر نخیزند مردم آن صف — در خلاصه بود واجب اولی — چون مؤذن فلاح گوید وی

خیز د آندم امام قوم تمام — یعنی عند الثلاثه بهر قیام — گفت قد قامت الصلوة چو او — لفظ تکبیر اول آندم گو

آنچه در این کتاب تعیین است — گفت قول اصح همین است — بو المکارم بزرگ نیکو عقل — از کتاب محیط ساز د نقل

عند قد قامت الصلوة شروع — گفت آن عالم اصول فروع — یعنی شمس الائمه پاک یقین — ذکر کرده صحیح باشد این

در اقامت مؤذنان سعید — چون بقد قامت الصلوة رسید — خواه در آن مکان او آن ساز — خواه کرد و دران بجای نماز

این مؤذن خود شد امام خود — یا نباشد همین کلام بود — در مهمات اذان و در اقامت — هست در قاضیخان همین سخن

Закиров

Умурзак

К-з „Тендик"

Сузакского района

Чимкентской обл.

июль 1979г

نیز صاحب نهایه شرح این
الصلوة الصلوة گوید خواه
چون متاخرون بزرگان باز
گفت احداث بعد احداث
باز بعد از اذان بلفظ اصل
کرد صاحب نهایه اینها یاد
می نشینند میان دو اعلام
بس چگونه جدا شان باید کرد
نیز داند کی سکوت ایشان
نیز از وی نوشته اند سخن
آنچه بین و خطبه بنشینند
نزد حی علی الصلوة امام
بس همین قول اقوال مختصر است
یعنی در آن کتاب گوهر سفت
گفت قد قامت الصلوة جواب
یعنی تکبیر را نمیگویند
چونکه باشد سخن در استحباب
بگذرد تا زهر صف این اشراف
خیز د آنم امام قوم تمام
آنچه در این کتاب تعیین ست
عند قد قامت الصلوة شروع
در اقامت مؤذنان سعید
این مؤذن خود ش امام بود

عرف ظاهر شرع بسته ایم
عرف با هر کدام لفظ کلام
نیز صاحب نهایه زین معنی
چونکه تثویب اصل بعد فلاح
یعنی در غیر فجر هیچ نبود
ثابت الاصل بالاطلاق است
لیک در شام در اقامت آن
اندکی از اذان مغرب بس
یا طویل آیتی که هست قصار
گفت مقدار سه قدم رفتن
این نشستن همان قدر باشد
یعنی در خواندن خلق تا چه قدر
نزد قد قامت الصلوة اوباز
یعنی کردست از طحاوی یاد
خیز د آنم امام قوم همان
گفت ابو یوسف شریعت طی
آن جماعه که ره دین پویند
شخصی بعد از فراغ از تحریم
گر نباشد درون مسجد امام
در خلاصه بود احب الی
یعنی عند الثلاثه بهر قیام
بو امکارم بزرگ نیکو عقل
یعنی شمس الائمه پاک یقین
خواه در آن مکان او را بنشان
در اقامت اذان مؤذن گشتن

ا انچنین ام خواه تعیین است
ا ند و موجود د
سلام کنند
گفته اینست فی انتهایه
در اذان بود و نود اقعود داد
اصل تثویب که ابیان
موسکاف دلایل شرع است
اتفاقا جلد کنند اذان
قایما در سکوت باشد کس
این توقف همان قدر دانی
یعنی نشستن سبک در آنی
می نشینند خلق تا چه قدر
می بسازد شروع هم بنماز
بزرگ دهر شارح اوراد
یعنی نزد محمد و نعمان
تا شود فارغ از اقامت وی
نبود با نخست آن دو امام
یا که خود گفت امام این اعلام
چون مؤذن فلاح گوید وی
لفظ تکبیر اول آنم گو
از کتب محیط سازد نقل
ذکر کرده صحیح باشد این
خواه کرد در آن بجای نماز
هست در قاضیخان بمتن

ات ... حیم
گر شخصی گر اذان خوانی
غیر گوید اقامتش یا نی

میتوان گفت اقامتش بنشست
یا خود شش حاضر است حضرت گرد
میتوان گفت در نه نی اینرو

ن سوه
از فتاوی حجت آورده
گفت نیز در اقامت آید کس
قایما منتظر نباشد بس

رچنین بسازد
بلکه اندک نشیند خاموش
گفت افان را اگر بغیر وضو
گر در ترک ادب جواب است او

ر اقامت بلا وضو خوانند
آن کس اندر کراهیت ماند
قول دیگر بلا طهارت آن
گر اذان گفت بر کراهت دان

لیک نبود اعاده این دو
گر چه گفته بود بغیر وضو
گرد صاحب نهایه اینها یاد
بعد نبوشت شارح اورا داد

لیک دو اینه جنب میگوید
گر اذان گفت اعاده هست
انچنین در نهایه آمده است
هست مکروه با اعاده آن

در کتاب نهایه اینجا خبر
انچنین در کتابهای دگر
بزنان اصل این اذان نبود
هم اقامت بر ایشان نبود

چونکه عورت بود بزن آواز
بیجماعت ادا کنند نماز
همچنانیکه گفت در اراد
هم اذان صبی اعاده باد

در اقامت اعاده نبود اصل
چونکه گفته ائمه خوشصل
گشت مشروع در اذان تکرار
در اقامت نگشت جز یکبار

گفت صاحب وقایه طی
نیز نبوشت شارحان وی
از برای قضا نماز ادا
گوید آن شخص هم اقامت آن

گر کسی را فوایت بسیار
بوده باشد او اگر بیکبار
گوید اول اذان اقامت پس
ما بقی را بود اقامت بس

گر بخوانند در جمیع او
هم اذان و اقامت انگیزو
شیخ علامه شارح اورا
گرد از چند نسخه خوش یاد

گر مسافر بود بنی آدم
نیز گوید اذان اقامت هم
اکتفا گرد با اقامت او
جایز اما مع اذان نیکو

لیک ترک اقامت ارساز
خویشتن را بگرده اندازد
گفت افان را مسافر کب
هست جایز بود بهر جانب

در اقامت فضول میسازد
مقصد خود حصول میسازد
مگر آن فرض کز خوف عدو
راکبا میشود ادای او

هم در اینجا اقامت کیسان
نیز جایز بود بلا نقصان
گر خدا خواهد شان بیان خواهد
آید اندر محل خویش فسوف

گفت افان مسافر ماشی
نبود بس گر چنین باشی
در اقامت ولیک مشی آن
هست مکروه بی گر اینجا خوان

ای مسافر تو هستی آزاده
هم اذان را بگو ایستاده
سخن بزرگان بدید اینس
چونکه لابأس نیست او را باس

ای برادر مسافر بادرک
چون بسازد اذان اقامت گرگ
در نهایه چنین بیان کرده
اندر مبسوط نقل آورده

گفت در اوض ماه جنب جنابت
نفری گر اذان اقامت گفت
جون ملایک که حمله راست رونده
انچه در بین خافقین بوند

میکنند نماز همه او
نکنند ورنه الا دو
این نماند ز سمع مردم دو
هست شرح وقایه اندر کور

آنکه در مصر هست خانه وی
چون مؤذن بگفت اذان حی
بی اذان و اقامت از انجا
میکند او نماز هست روا

لیک کفتن بود در اصلی — کرچه باشد اذان حی کاری — در نهایه چنانچه میآید — انچنین را خوانند تعیین است

رفتکانیکه زیر سر خشتند — در تفاریق کرچه میشتند — کرچه انجا بجمعیت خوانند — اندرین وجود سلام کنند

از ابو یوسف فقاهت حفت — لیک اسلمات تبرک فلک کفت — از فتاوی جامع الکرخی — یکروایت شنفی انتهایی

یعنی در آن کتاب بنوشت او — نیست رخصت تبرک یک بند — کور صدر الشریعه انور باد — کرد در شرح خود اعتماد او

لیک در قریه که مسجدی — بوده باشد چو مصر باشد وی — مسجدی اکر ندارد داد — در اذان حکم او مسافر تو

یعنی حکم اذان فرزانه — بکذارد کسیکه در خانه — نیز حکم اقامت این کس — چون مسافر بود در ینجاس

شارح در دهای علامه — ذکر کرده است آنچه کرخامیه — چون ندای اذان مؤذن داد — شنوند کند جوابش یاد

کرچه بود است در جنابت آن — چونکه واجب بود جواب اذان — متقط اکر شنید آنجا — آن جوابش کند بقلب ادا

لیک آن کس پس از فراغ آن — میدهد آن جواب با زبان — سخن عالمان پاک ارواح — غیر حی علی الصلوة فلاح

نیز در غیر الصلوة خیر — بامن النوم ای محبت سیر — چون جوابیکه باذان کوئی — هرچه کوید مؤذن آن کوئی

کل حی علی شود ظاهر — کو تو لا حول را الی آخر — چونکه حی علی الصلوة ادای یابد — یعنی اسرع علی الصلوة شما

بس جوابیکه هست در انقول — میشود راست کفتن لا حول — چون بکفت الصلوة خیر او — بس تو صدقت و برت کو

فی ترغیب الصلوة چون مؤذن بانک نماز بکوید بجواب او مشغول شود آنچه مؤذن میکوید همان کوید چون مؤذن به حی علی الصلوة وحی علی الفلاح برسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بکوید و قول بعضی مشایخ آن است که چون مؤذن بحی علی الصلوة برسد لاحول ولا قوة الخ کوید چون بحی علی الفلاح برسد ماشاء الله کان ومالم یشاء لم یکن کوید و این صحیح است و در صلوة مسعودی آورده است که چون مؤذن الصلوة خیر من النوم کوید در جواب صدقت و برت بکوید چون بار دوم کوید اللهم نبهنا عن نومة الغافلین کوید

در شنود اذان مکوی سخن — انچنین در اقامتش کفتن — جز اجابت بچیزی از اعمال — نشود مشتغل در این احوال

مصطفی که شفیع ما باشد — کفت ترک دعا بجا باشد — هر که چون کفته مؤذن کفت — مغفرت کرد خالق بی چفت

هست در ترک او وعید سخت — لیکن ترک او سعادت بخت — آن وعید بکه بوجب العجب صبی است — از نوشت کفایه شعبی است

نیز اندر صلوة مسعودی — فی کفایه الشعبی فی الاخبار — من سمع الاذان ولم یقل مثل — نقل کرد از رسول معبودی

کفت آن مهربان دو جهان — ما قال المؤذن فانه یقبل علی لسانه کلمة الشهادة عند النزع فمن هو — هر که وقت اذان بکرد سخن

برود در زوال ایمان خوف — یقبل مثل ما قال المؤذن فی الاقامة فانه یمنع من السجود یوم القیامة اذا سجد — زین سخن نیست چون زیان خوف

در ترجمان شنیدن اذان

نشنیدن اذان خود بدین
در اوایل در صلوة فقیه مسعودی
نیز نشنود اذان مسجدی
چونکه بودی جواب آن اول باد
شخصی در مسجد است حین اذان
کرد کوینده اذان را یاد
محترم باد بین آمیان
انچنین گفت رهنمای ما
با وجودیکه عالمان هستند
نقل کرد از محیط رشیدی
عالم وقت اگر نباشد آن
ستر عورت که بر همه اقوال
چیست عورت بکن بیان آن
عورت مرد نزد خویشتن خو
احتیاط اینکه هر دو را پوشند
در وقایه و بعضی نسخه ها
در کتاب هدایه که مروی است
فی الصحیح انکشاف ربع قدم
نیز صاحب نهایه و اخسر
چونکه اندر نمازی نیکو
ستر صلع واجب است بر او

از قراءت هم او می ماند
هست افضل کند توقف آن
نکند ترک آن نکو اندیش
علمای عظام فرمودی
ترک سازد جواب او بصلاح
لیک این واجب است ترک مده
نیست واجب جواب او بر آن
صالح و عالم و ادیب باد
چونکه ذکر معظم است اذان
لیک در بعضی بلده های ما
شیخ نامان در آن ممکن هستند
فاسقی گر کند اذان خوانی

در بیان ستر عورت و احکام او

چونکه لازم بود بهر انسان
باشد از ناف تا به زانو
اتفاق ائمه را کوشند
قدم و کف رو می هستثنی
قدم زن اصح زعورت هست
منع سازد نماز را او هم
نقل بسیار کرد کف آخر
عمل مرزن بهر قولی

بود در خانه اش همین کاری
بود این قول شارح او باد
یعنی نشنود اذان نیکو
گرچه آن قاصر است در خاتم
می شنید اذان مسجد غیر
بجواب اذان مسجد خویش
فکر کرده است شارح او را
چونکه او مسئله نکو داند
مصطفی که بجانشان داد
این مؤذن جواله کرده است
گرچه در بحر علم میجوشند
بس بمکر و هویش رو ادیبی

در هدایه و غیر ها تعیین
شافعی گفت ستر عورت ناف
مرزنی حرة را ز سر تا پاست
لیک در بعضی نسخه کف رو
لیک اندر کتاب قاضیخان
آنچه در این کتاب تعیین است
یعنی در حق این بیچاره نماز
باتفاق ائمه است اولی

ماند آنرا دهد جواب آری
لیک اندر نهایه ساز و یاد
چونکه وارد شده اثر باد
لیک ماند ز صرف بیگانه
می بگفتی جواب مرد خیر
میکند اشتغال آن در پیش
باز در چند نسخه هم شد یاد
نیز در چند نسخه چون این است
بوفای سنن اذان خواند
کف نیکا نشان موذن باد
لحن خوانان بخیر شده است
می ندانیم انچه خاموشند
لیک فرمود که اعاده مباد
سست بینی کف قاضیخان
فرض عین است با نساء و رجال
در جمیع کتاب اهل دین
لیک در انوار ده است خلاف
لیک زو چند موضع است
نیست از وی زیاده انچو نخو
هست در مقعد نماز چنگ
در کتاب منیه هم این است
واجب است ران قدم را باز

که باشد بیخ هم مستتر — در نهایه نوشته انما — گفته شد نیز این سخن را — از پنجین راه خواهد تعیین است

لیک در بعضی نسخهای سلف — بر کف بوده تابع کف — در کتاب خلاصة الفتوی — اندرو موجود زیرا سلام کند

آن زنان که بر بندگی کوشند — احتیاط آنکه دست و پا پوشند — پشت دست قدم اگر زنان — بنزد عورتی فی انتهاز

لیک بر سنتی او وجه کمان — یعنی اندر نماز پوشش آن — آنچه عورت که هست بر مردان — مع پشت و شکم بداتعمود داد

ربع عضو ز عورت زن مرد — شد گشاده اعاده باید کرد — ربع ساق زن ار گشاده شود — آن نماز یکه خواند اعاده نبود

انچنین شعر و بطن و فخذ او — گر شود کشف ربع مانع کو — یعنی هر یک علیحده زنها — گر شود کشف ربع نیست روا

شعر یعنی تو شعر نازل دان — در هدایه صحیح باشد آن — نیز اندر خلاصه فرموده — گفت این قول اصح بود

آنچه مویکه بر سر زن — گفت در عورتی او چه سخن — آنچه کنز العباد در بیان — گفت از جامع الصغیر نشان

پیش عورت بود به تنهایی — پس اگر پیش او فرمایی — نیز عضو علیحده است ذکر — هم بود خصیتین عضو دگر

گفت از جامع الصغیر نشان — در هدایه صحیح باشد آن — در کتاب نهایه آورده — از بزرگان دین بیان کرده

زانو عورت بود بتابع ران — یا چو عضو علیحده میدان — بعضی عضو علیحده خوانند — بعضی تابع بفخذ میدانند

گر قول اصح علیحده نیست — از همه احتیاط او اولی است — ربع یک گوش زن که کشف شود — در منیه هو الصحیح فساد

صاحب وردهای صاحبقل — او ز برهانیه بیارد نقل — گفت از ناف تا بعانه هست — او پست یک عضو انجا ز پست

در همین فصل در کتاب حصر — میکند نقل آن معلم عصر — عورت شخصی در نماز گشاد — ستر او بر بلاد رنگ نهاد

بس باجماع آن نماز ازان — گفت جایز بود علی التعیین — گر در کنی گشاده همه آنرا — هم باجماع قول فاسد دان

رکنی مکشوف اگر ادا نمود — لیک مقدار رکن خواند بود — نزد بو یوسف آن نماز فساد — نزد محمد سخن فساد مباد

در کتاب خلاصه صدر سعودی — انچنین در صلوة مسعودی — هست پستان زن که آویزان — نیز عضو علیحده میدان

لیک پستان که هست چسپیده — تابع سینه عالمان دیده — شارح وردهای شرعیه — میکند نقل از سراجیه

بود در حای آدمی عریان — حامه ار است در حضور آن — طلبد جامه گر نه بدهد کس — بگذارد نماز لیک زان بس

در میان نماز یافت اگر — میکند رد نماز را از سر — اصل پوشش نیابد انسانی — چون گذارد نماز حقانی

در هدایه نوشت از انجا — بدلیل تمام تعیینها — بنشینند کنند نماز ادا — هم رکوع و سجود را بایما

هر کجاهای صحابج مانند — وقت عریان بدین روش خوانند — قایما گر ادا کند رواست — لیک نشسته خواندنش اولی

در نهایه نوشت شبهیت — گفت فرضی بپوشش عورت — گر از فرضی رکوع سجود — کاندرین نجاد لیلها فرمود

ات نی اتمام ... ست بیزی از اله اش کنم ... ربع جامه اگر بود طاهر ... باقی او نجس بود ظاهر

... ب ... گر دد و اکمل ... کر اد اگر دلج مکوی جواز ... کمتر از ربع پاک باشد آن ... نیز نزد محمد است چنان

... اباط حصیر یابد آن ... لیک در جامه خواندش افضل ... کاندین فصل شارح اوراد ... از مفاتیح می بسازد یاد

یعنی امکان ستر با اینها ... نکذارد نماز در عریان ... در باداق فالیز است کذا ... یا شود با حشیش پوشش او

کر کذارد نماز ایستاده ... کر شود عاریا نسازد دا ... از سر احمه شکر خامه ... مر زنی راست آنچنان تا

کر کذارد نماز ایستاده ... میشود ربع ساق بکشاده ... ف ... پوشد ... بنمازش نشسته میکوشد

شد بزن انکشاف چیز او ... چیزی از ساق و دوش او ... کر کنی جمع آن کشادیها ... ربع واحد شود ازین اعضا

نیست جایز نماز مذکوره ... چونکه زن عورت مستوره ... هم درین فصل شرح جباب لبب ... نقل کرد از فتاوی ترجب

کر بود جامه تنک بر زن ... مینماید چنانکه از وی مو ... یا تنک است مقنعه با او ... مینماید چنانکه از وی مو

بهمین پوشش یکبار است ... رفت جایی اگرچه تاریک است ... میکذارد نماز نیست روا ... کرچه در آن محل بود تنها

در فتاوای شرعه می آرد ... زن اکر جامه تنک دارد ... مینماید ز تحت ثوب بدن ... موجب لعنت است بس آن زن

نیز آواز زن بود عورت ... نبود رفع صوت را رخصت ... کر تکلم با جنبی سازد ... خویش را در جنایت اندازد

در خزانه چنانچه راوی کفت ... بعد در حیرة الفتاوی کفت ... کر بود حاجت سخن بزنان ... بدرشتی کند بمرد سخن شان

هست قول خضوع بر طمعین ... چونکه فرمود حق فلا تخضعن ... کفت صاحب خلاصه آنرا هم ... در کتاب الکراهیت آورد

اجنبیه بود زنان جوان ... منع باشد سلام از مردان ... دهند آنها اکر سلام بمرد ... یا پس از عطسه حمد اداورد

مرد و زن نصف خوف و جواز دهاد ... کر بود زن عجوزه چهر اباد ... منع باشد سلام شابه زن ... در سخنهای دنیوی چه سخن

در خلاصه چنانچه کردی یاد ... هم نوشته است شارح اوراد ... در فتاوا ز شرعه الاسلام ... نقل کرده است از رسول انام

کر کند مرد اکر بهر سخن ... یعنی آن کر سخن با شابه زن ... بس بهر یک کلام سال هزار ... میشود حبس در میان نار

التزام حرام سوی زنان ... کر بسازد در این جهان بهر زن ... کفت پیغمبر بشیر و نذیر ... مع شیطان کنند در زنجیر

بعد فرمان شود بسوی نار ... یعنی ما آن لعین بدکردار ... هست معلوم مجمع انسان ... دشمن بد ترین بود شیطان

بس بد و زخ که بد ترین جا است ... مع شیطان شدن حریص است ... این سخن کر بروی شابه زن ... غیر شهوت نظر توان کردن

لیک این مسئله که تعلیمش ... کفت در شرح خویش شمس الدین ... بود اندر زمانه انها ... منع کردند در زمان ما

در نهایه است بزرکان ما ... نیز کفتند در زمان ما ... روی بکشاد زن چو جوان را ... منع شد در میانه مردان

کرده‌اند بنیاد پای راست چنان — سوی قبله بسازد انگشتان — آنچه در این کتاب تعیین است — این چنین ام خوانده‌اند تعیین است

هم روایت بشرح او رادست — نیز در نسخها خبر داده است — اصبعانش نمی‌نهند بهم — بگذرد در سجود نیز سلام کند

بلکه بر حال خویش بگذارد — دست بر ران خود که میدارد — می نهد چشم بر کنارش آن — گفت در کافی انتهایش است

گفت از زاهد یکه شمس الدین — یعنی اطراف اصبعای این — اندرین حال نزد و زانو — میشود یعنی در قعود او

در وقایه هدایه مشهور — این چنین در کتابها مذکور — گفت از سوء ادب دو پایان — میبرارد بوقت نشستن

می نشیند بالیه چپ او — چونکه پوشیده کی بانو یکو — هر گذارنده نماز که هست — یعنی در رکعت دوم نشست

می بخواند تشهد مشهور — التحیات لله والصلوات والطیبات السلام — این بود آن تشهد مذکور

بوده باشد نماز دو رکعت — علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا — چون تشهد بخواند بنشیند

صلوات دعا کرده تمام — وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله — سوی یمنی وجه دهند سلام

چونکه این قعده قعده اولست — واشهد ان محمدا عبده ورسوله گذاری تحفه ش — چون تشهد بخواند باید خواست

نیز بی غیر تکبیر خیزد آن — نیز تکبیر بر زبان گویان — گوید از قعده همزه الله — راست دارد در قیام بی اشباع

ما بقی رکعت است چون دانی — لیک بضم سوره میخوانی — خواندش فرد فاتحه اکس — هم رکوع و سجود آرد بس

گر سه رکعت بود نماز چو شام — می نشیند کند نماز تمام — چهار رکعت بود نماز اگر — راست خیزد بر رکعت دیگر

چون بخیزد بر رکعت چارم — می بخواند چو رکعت سوم — در وقایه شرح او گوید — از بزرگان کبر راه دین پوید

شخصی در شفع ثانی منشست — گفت تسبیح یا بگرد مسکو — نزد اصحاب ما نماز روا است — لیک گفتند فاتحه اولی است

لیک در وتر نفل فرض اثبات — شد قراءت چو در همه رکعات — در تطوع ازان سبب نه رست — چونکه هر شفع وی علیحده است

نیز در وتر احتیاط این است — دانداں کس که پی ره دین است — آنچه در جامع البطین است — هم زبر جندی آنچه تعیین است

حسن ابن زیاد صاحب عقل — میکند از ابو حنیفه نقل — فاتحه در نماز مکتوبات — هست واجب بجمله رکعات

شافعی در تمامی رکعات — فاتحه را فریضه کرد اثبات — چون مصلی ادای فاتحه کرد — هم رکوع و سجود را آورد

هم رکوع و سجود آخر این — میکنند همچنانکه تعیین — بس باخلاص باطن وظاهر — نشینند بقعده آخر

آن تشهد که یاد شد از پس — صلوات رسول آخر کس — هست بنیز ما صلوات — شافعی فرض میکنند اثبات

این سخن در هدایه تعیین — صاحب کافی گفت بعد این — همچنانیکه آن در تمهید — فرض میکویدان تشهد نیز

صلوات رسول این باشد — اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی — داندان کس محقق باشد

صلوات که ختم تعیین — ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک — این چنین ذکر کرد شمس الدین

بست بزی از اش کرد کما بارلت علی ابراهیم — لیک در بعضی نسخه بارک است

ه ر ن نمله — کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید کذا فی شمس الدین — مثل او ذکر کرد در مشکوة

و در کتاب حصن حصین — اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت — لیک بکحل آن در ستاین

چون بخواند درود و دعا بهت — و سلمت و بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید — بعد او خواندن دعا سنت

آن دعا را خویش آغاز د — مومنین مومنات را اسرد — در صحیفه کافی تعیین است — منت خواندن دعا این است

نیز در چند نسخه این باشد — اللهم اغفر لی لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات الخ — سخن اکثرون همین باشد

هم دعاها بود ازین دیگر — نقل او هم بود ز پیغمبر — ذکر کرد است جامع مشکوة — از رسول خدای شد اثبات

آن دعا یکه شد در و تعیین — عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه قال — علما گفته اند باشد این

قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعوبه فی الصلوة قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب

الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم کذا فی مشکوة الشریف

ناقل این دعا علی التحقیق — افضل حمله امتان صدیق — این دعا هم را فضل ناس است — ناقل او که ابن عباس است

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من شر فتنة المحیا و الممات

و اعوذ بک من شر فتنة المسیح الدجال کذا فی المشکوة و در خلاصه آورده است که ربنا آتنا فی الدنیا

حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و در شرح او را داد آورده است که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد

چون درود و دعا گشت تمام — از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب — دهد اول بسوی است سلام

بعد بر سوی جانب سلام دهد — چشم خود در یکطرف خویش نهد — گفت در شرح خویش شمس الدین — از حقایق چنانچه رسد تعیین

اولا روی خویش گرداند — یعنی السلام علیکم و رحمة الله گوید — گفت آنکه سلام میخواند

میکند نیت او بدل نیک — در سلامش بآدمی ملک — یعنی هر آدمی که در انجاست — ملک البته هر کجا باشد است

در همین باب صاحب کافی — نیک تعیین کند ز اصناف — نیت آن ملائک حفظه — در سلامت بنای روند

بس هر مومنی بامر خدا — ملکانند حافظان ما — در شمار همین ملائک صاف — شده از مخبران بیش خلاف

یک خبر اینچنین بود بیشک — که بهر مومنی ست پنج ملک — یکی نشسته ست کاتب حسنات — کاتب سیات او یکذات

یکی تلقین کننده باخیرات — یکی دفع میکند آفات — زان یکی او که گوید ش صلوات — میرساند بحمد خوش فات

بنوشتند بعضی از اخبار — دو ملک بوده است در هر یار — بعضی اخبار چون نصب افتاد — هم صد و شصت کرد بعضی یاد

بیقین دان همیشه بر هر یک — حفظه هست بیکمان بیشک — عدد شان نمیکنی تعیین — که سزاوار قول با شد این

بلکه اندر روایت دیگر — گفت بر عورتی او را صعب — آنچنین است خوابی تعبین است

اخذ بولیکفت للمفتوی — ترس باید به بندگان خدا — بکند در وجود سلام کند

ببلاغت رسید چیزی بیش — حکم او در آنچه نوادر بیش — کردند از بهر جهت با او طلب

نبود آن پسر اگر خوش رو بود اما — حکم مرد است نیز حکم او — مثل زن عورت است سراپا

نیز بر سوی آن صبیح پسر — چون شهوت حلال است نظر — یکی از علمای دین مرد

بعد مردن بدیده شد در خواب — شده رویش سیاه حال خراب — داد عالم باو جواب سوال

امردی را بدید میش و حی — بس نظر ساختم بروی دی — دیده خانه بباید دوخت

هم در اخبار هست این عمر — روزی بنشسته بود پیش در — رفت این عمر سخانه خویش

بس در آندم که خلق گفت گذشت — بعد از او از خویش بیرون گشت — با شنیدی مصطفی زین پیش

گفت نشنیدم از رسول انام — سوی آنها نبود نگاه حرام — مع آنها بود و کلام چنان

همه هر زن است و شیطان — مع هر امرد است شیطان — طلب علم هم بر او باشد

کرد اراده بود بشان نه دیار — مرد بر رد است منع ادای آن — سازد از صحبت مارد ده

بود خوشتر محمد ابن حسن — چون بر فتی بمجلس خوانمن — می نشاندی بسوی پشت خویش

یار پشت ستون بکفتی درس — تا نافتد در دیده حق ترس — خوف میکرد از خیانت عین

اینکه بنوشته است شمس الدین — یعنی در شرح مختصر تعبین — آن نظر غیر شهوت است اگر

نبود باک چونکه در این باب — امرد وی نکرده اند نقاب — اصل مردی نظر نکردن تست

در کتاب خلاصه شهود — در کتاب الکراهیت مذکور — نیست جایز مصافحه کردن

چونکه باشد حرام مس او — گرچه مس کنیز است او رو — نیست جایز اگرچه عورت نیست

در جایز مصافحه اما — علما گفته اند هست روا — بهمه حال کاندرین انواع

انچنین خلوتش بکل حال — هست بیشک حرام نیست حلال — در همین باب میکند تعبین

بعد ازان در مصافحه عجوز — گر بود غیر مشتهات بجوز — گر بود غیر مشتهی این مرد

هم بعد غیر مشتهات این زن — بعد جایز مصافحه کردن — از بزرگان شرع پرورده

نر و پیره زن بلا محرم — به سفر قول مجمع اکرم — بعجوز اگرچه پیر باشد مرد

نیز خلوت نمی تواند کرد

باشد از بهر احتساب کتاب | مع حرمه در التزام سفر | هست محبوب یا خصی یا زن
بس بنا محرمی برابر هست | انچنین بنده را بخانه زن | غیر جایز بود در آوردن
اکثر است او نجانب احرار | نیز بنوشته است در ترک دین | یعنی در شرح خویش شمس الدین
درحرم خادمی او است احرام | نیز بنوشته است در سر غریب | در همین باب عالمان لبیب
در نیاید بهشت را دیوث | نیز این میکند در نیکو | وصف دیوث را بیان کرده
روم از خانه اینکه پیرزن | پوشم ای یار جامه نکین | مرد راضی شود اگر بر این
یا بکوید بمرد خود زن ها | هست دیوث مرد کند کو | سوی کوچه دریچه بگشا
از سوی او دریچه بگشاید | یا غلام رسید پیش زن | بگذارد بکفت اهل سخن
وای بر جان کس چنین باشد | چون زیارات قبر ما بر جال | مستحب است بر همه اقوال
رحمت حق تعال بروی باد | از در الجور کرد اعلام | بر زنان این زیارت حرام
کاندرین فرد رو ایت صعبی | آن رو ایت بود باین مضمون | زن بشود سوی مقبره بیرون
یعنی در هفت آسمان نمیین | همه لعنت کنند بر این زن | غرق لعنت شود در انچنین زنی
نیز در لعنت خدای تعال | در نصاب الاحتساب آورد | از بزرگان دین که تعیین کرد
بس بآن زن خدا بفضل کرم | میدهد اجر حج عمره هم | هر زنی شد بمیت دعوت
حضرت عمر عدالت یار | رجلی را بدید همره زن | آن نبینی که هست در اخبار
آن زن و مرد را بدره رد | گفت آن مرد این زن من بود | می بکردند در طریق سخن
چون بگذاشتی نخواهیش | تا نگشتی تو متهم در راه | بس بداد حضرت عمر فرمود
زن بنا محرمان ندارد دست | همچنانیکه گفت در غریب | نزد یک کس ز بندگان اگه
یا بحال خود ش دهند رها | هر دو در لعنت خدا و ندا ست | ذکر کردند عالمان لبیب
چونکه زو به بود حمیت خیر | بعد از پی عبادت غیر | هر دو در دام دیو در بندند
نیست تجویز در مسلمانی | کز بانیها اگر گذارد شو | نتوان رفت زن که باشد خیر
علما گفت میتوان این فتن | مرد از محرمان که میدانی | عاصی و عاصیه شود دهر
شارح نیک عقل فخر الدین | جز بدر ما در است محرم حال | میتوان منع ساختن بانی
کفت در شرح مختصر تبیین | نتوان منع ساخت در هر سال

این صحبت بر همین فتوی — گر چه هست خلاف از علما — گفت در غیب الصلوة خبر — انچنین باید خواند تعیین است
پدر و مادرش بود بیما — گستاخ نیست که کند بیما — بهر بیمار کردن این دو — میرود موجود ز اسلام کند
یا زنی که شخص دارد قرض — یا بزن شخصی قرض کرد اگر — کس نداند باد و بیارد قرض — کس نداند ارد له ما از طلب
بهر این دو خبر دراز خانه — می برایند به پیش همکانه — لیک اندر دم سخن کردن — بدرشتی همی کنند
چون نه بیند بر آنچه مرد از مرد — زن بزن هم نگاه نتواند کرد — یعنی از زیر ناف تا بزانو زن — زن دیگر نمیتواند دید
گر چه باشند مادر و دختر — انچنین بد است راه اگر — لیک این جمله را بشوهر — میتوان دید نیز یکدیگر
جای مخصوص را که میدانی — میتوان دید شوی زن بانی — در صلوة فقیه مسعودی — علمای عظام فرمودی
عایشه گفت میتوان دیدن — لیک نبود ادب چنین دیدن — گفت این هم نظر شاید — تا از و رغبتی پدید آید
چه شود حق تعالی فرماید — بدهد مومنی خردمندی — غیر شوئیش زن محرمان زن — موضع زینتش تو ان دیدن
سخن عالمان بی کینه — زینتش از سر است تا سینه — جای خلخال تا بزیر قدم — موضع زینتش بود اینهم
انچه شاید بدید شاید سود — در حق محرمان ادا فرمود — زن بیگانه را برو کف — سوی او حرام گفت سلف
مکر انکه عجوزه باشد زن — هست جایز مصافحه کردن — لیک نبود سنه شمس الدین — در کتاب الکراهیت بتعیین
یعنی در حالت شراوداه — نتوان سوی شش بلا اشباه — مرد از مرد انچه باید دید — موضع دید میتوان مالید
موضعیکه نمیتوان دیدن — می نشاید تشخص مالیدن — فوق ثوب کثیف مالد کس — موضع ستر را چو کوبی بس
پاره گفته اند با ئس علان — لیک سنت احتیاط ترک آن — خاد مانیکه هست در حمام — گر بمالد برهنه او حرام
در صلوة فقیه مسعود است — علمای کرام فرموده است — چار ساله اگر بود بچگان — می نشاید برهنه دیدن آن
قاضی در وقت حکم بر کردن — یا گواهی کسی دهد بزن — دیدن زن درین ضرورت هست — گر چه اینها خطر بشهوت هست
میدهد اروزنی بعقد خویش — میتوان دید مر دازان بیش — می بگیرد کنیزکی را مرد — شاید آن کس نگاه بر آن کرد
هم در اینجا نگاه خصومت هست — گر چه اینجا خطر بشهوت هست — واجب آمد بود موضع زن — شد جدا اختلاف در دیدن
انچنین است از رجال اگر — شد بریده خصیتین ذکر — اصح قول غیر جایز دان — در نهایه بود و غیر آن
یا ترا شید موی زیر ناف — دیدنش از ائمه است خلاف — بعد مردن باستخوان بس — نیست جایز نگاه بر کردن
در قنیه چنانچه فرمودی — بعد ازین در صلوة مسعودی — جای پنهان جریح کشته اگر — قد حاجت کند طبیب نظر
جای پنهان مرد مجروح است — بطبابت زنی بدار دست — زن جراحه ماندن دارد — نیک تعلیم میکنند باو

اندمرد — حیلهٔ او چگونه باید کرد — هست امکان عقد اگر باد — عقد باید میانهٔ این دو
ندکر امکان — میکشاید بقدر حاجت آن — گشت مجروح زن علی الیقین — مرد جراح حیله است همین
ح در کتاب حجم اگر بود در زن — کس ندارد بیان او کردن — بصر در از برای او کوشد — مونهٔ کهنه بیاپوشد
ند چادر در شب سیر — نیز کهنه کلیم بر جادر — هم یکی چشم خویش باید بست — گیر و انگه عصای اندر دست
پشت خم دارد و تا کند آنگاه — چون عجوزه در آید اندر راه — گرچه با علم هم برون آید — خویشتن را زمان زن آراید
ان شنیدیکه هست بالتعیین — در صحیفهٔ تنسب الصبیان — مردی داخل شود بشهری — او که شمشیر کج کند از فهر
هر که آید بپیش قتل آرد — نکند رحم هیچ نگذارد — گرچه در وی رعالمان تهند — شیخ سادات دار میان تهند
بهمین نوع کشته اند بسی — ره دارند شهر از در دیگر — زنی اندر میانهٔ مردان — کند از آستین خود نشان
بهمین نوع آید از یکی — میرود بیرون از در دیگر — بس گناه همین زن بد دل — بیشتر از گناه آن قاتل
زن همان زن بود در هر تاویل — ننماید بغیر الا بقبل — زوجه یعنی از که یکسر مو — کس نبیند مگر محارم شو
نشنود هیچکس صدای او — بلکه آواز کفش پای او — بلکه همسایگان نبندگمان — این زنک زنده است یا بجان
مرد هم آنچنان بغیرت باد — راضی کرد خدا همبر باد — غیر چون در سجامهٔ زن خویش — مرد راضی شود بمرد خویش
چونکه مرد غیور را آری — روزی صد مرتبه کند دماری — آسمان برده سر نشیب نهند — هر زمان کارکاه رسه هر مند
پاره پاره کنند سر تا پای — سیخ آهن زنند بر تا خرخ — سه صد و شصت رگ کنند آتش — کوهها انهند بر گردن
اینهمه به از آن بمرد خیر — بزن دی فتد نگاه غیر — زن فرمان پذیر اعمی چشم — بهتر از صد جمیله بد خشم
زن خانه نشین چهره بشب — به بیرون برای نخ کعب — زن که از چشم غیر مستور است — گرچه بدرو ترین بود حور است
گرچه داه و غلام زاده بود — او ز صد مانسب زیاده بود — زن که منظور غیر اگر باشد — گرچه ماه است ماچه خر باشد
زن که از خانه شد برون بی داد — بی ضرورت ازه جدایی به — گرچه بنت امیر سلطان است — در جمال آفتاب تابان است
باید از آنچنان حذر کردن — گرچه مهرین است او بر کردن — او که ناقابل است تا دان است — مرگ بهتر صحبت آن است
زن که هد و صلاحیت ورزد — جان شیرین فدا کنی ازدی — سرخی روی زن نهان است — سرفرازی او مسلمانی است
دولت او حیات او یکسان است — نعمت او بان شیرین است — شرم رخساره هاش جوهر اوست — کوهر او رضای شوهر اوست
آنچنان زن اگر شود بوجود — رحمت حق تعالی خواهد بود — آنچنان زن اگر نشد پیدا — سرفرودی بندگی خدا
زن بد دوزخ همین دنیاست — عاقلان زین عذاب بیزارست — دامن صبر اگر بدست آری — بهر مشغولی دگر فاری

بخدا بودن زخود دوری | به که اندر بغل کنی حوری | شب چو ساری دو ماه آنجا | به زهم خوابی تعیین است

آه در این زمان فتنه نهاد | شده است اکثر خلق فساد | بعضی از فرقه مضل و ضال | شده موجود در سلام کند

تخم تدویر در بغل چیدند | خویشتن را بزرگ نامیدند | چونکه دارند شیخ صوفی نام | برد آنجا عیال را طلب

تا زند شیخ مادم سروری | زو شود دفع علت دروری | نیز آن ناقصان بد اختر | حلقه گیرند بر زن او

چند از غصه کی توان آبند | صوفیهای بلند پرواز اند | کاه بر روشنان دم اندازند | کاه بر پشت ماهی سارند

شیخ عشقی ابوالحسن آمد | در رساله خویش تعیین کرد | فتنه انگیخت مضل ضال | بود اکثر ز فتنه دجال

چونکه فتنه او است روز کم | میزند عیسی نبی بر هم | فتنه این بعید میماند | ضال دیگر طریق حق داند

رفته رفته اگر مسلمانان | راست دانند کرده آنچه | خانه دینشان خراب شود | عمل نیکشان سراب شود

در بیان پوشیدن جامه و احکام آن

زین سبب فتنه مضل ضال | پیشتر شد ز فتنه دجال

فرضی جامه با نساء و رجال | جامه او بود ز وجه حلال

هم بمقدار ستر عورت بس | هم شود دافع هلاکت بس | بشنو اکنون روایت صعبی | ذکر شد در کفایه شعبی

هست از بزرگان علامه | شصت با صد درم خرد جامه | نود و نه بود حلال درم | یکدرم از حرام با او ضم

بهمان جامه کرد طاعت اگر | غیر مقبول گفت پیغمبر | گفت ابو لیث در رساله هم | گفت تا حرام با شد ضم

بهمان جامه کرد طاعت بس | نیست مقبول طاعت هیچ کس | از سخنهای شارح اوراد | اندرین نظم خویش سازم یاد

جامه های جمیل پوشیدن | در رواست مباح شد بدین | شرط کرد است صاحب خامه | از تکبر نباشد این جامه

چونکه در مذهب جمیع امام | گفت فعل تکبر است حرام | گر به تفسیر این سخن کوشند | جامه نیک که به بر پوشند

دلشان مثل شیر یا باشد | هست جایز همین اگر باشد | مرد را جامه بر شیمین | گفت باشد حرام بالتعیین

چون بر شیم بود لباس اگر | لحمه او بود ز جنس دگر | باس نبود لباس کردن آن | لیک بر عکس او جواز دان

ظاهره هست چونکه لحمه آن | بس سد آن در شود و پنهان | افقه وقت خویش شمس الدین | میکند در کتاب خود تعیین

بعضی مکروه گفته اند بر آن | گر کند جلد کس هم بر لباس | بس صحیح این سخن جلال نه است | گر چه با جلد اتصال نه است

در کتابیکه نام او است نصاب | کرده اند از بهر احتساب کتاب | جامه که بود حریر ای یار | چون عمر گفت لبس اهل نار

رجلی جامه حریر ببر | داشت آنرا جامه گشاد عمر | گشت معلوم رنجیان کردن | مثل قول عمر توان کردن

ثوب دیباج یا حریر بسی | در بر خویش کرده است کسی | بس سزاوار این بود هرچند | بیند اورا نیک کنند سخن

داد خندان | بلکه تعریض میکند ازان | در کتاب قنیه آورده | اختلافات ابیان کرده
دهر بر علم | باک نی قدر چهار اصبع ضم | نزد یکپاره زاهل خبر | چهار اصبع را صبعای عم
در کتاب حجی قیاس از این رو | قدر شبرست خصت اندر او | نزد بعضی است ضم نه کاضم | نشر او کل نشر نبود هم
پاره زاهل شرف | اصبع خود نه اصبعای سلف | در خلاصه کتاب اکثر هم | معتبر با چهار اصبع ضم
اصل در باب این حریر علم | شده است اختلاف اهل کرم | بعضی بشمرده دست کرده اید و | لیک ما اخوذ در مباحی اوست
وجه شخصیکه کفت کرده است آن | یاد کرده فقیه در بستان | روزی ابن عمر عمامه خرید | علمش را حریر دید برید
کفت هم جابر بکو بانجام | قطع میکنیم ما اعلام | کرد ابن عمر چنان تقریر | کر بثوب است احتلاط حریر
بکنید اجتناب از آن اجلیه | وجه آن شاهباز علامیه | چونبی نهی کرد بر مردان | هست در وی زیاد کم یکبان
انکه او را مباح فرموده | وجه آن بزرگان چنین بوده | بوامامی باهلی زین حال | کفت کی دند از رسول سوال
یا رسول خدا بکن تقریر | نهی کردی مرا از لبس حریر | پس چه مقدار مرا ازو حلال | کفت پیغمبر خدای تعال
از حریر است اسه اصابع لیک | نیز فرمودنیست آنهم نیک | ابن عباس کفت نیز عم | باک نی را اصابع است اکر
سه اصابع و یا چهار حریر | کرچه رخصت بود بقول کثیر | لیک ما اصل ترک می نیکو | کرچه شی قلیل باشد او
شخص از ترس قول ابن عمر | مجتنب کشت از قلیل اکر | تقوی اوست ترسکار او | خائفین را خدا بدارد دوست
در همه کار قولی و فعلی | باد ترس عقوبت معلی | ترسکاری سر عباد نهاست | بهترین جمیع طاعتهاست
در امیه اند رین انواع | کفت مکروه لیس جلد سباع | اینچنین از حریر بافته کرد | یا بیالای او نشیند مرد
نیز مکروه هست عند هما | لیک نزد ابو حنیفه لا | قول صدر الشریعه با آن یار | بعد ازین در رقیه شد تعیین
بند ازار کرس بر شیم کرد | کفت مکروه لیس صحیح او رد | نیز حکم قلنسوه چون اوست | کرچه زیر عمامه است اید و
اینچنین کیسه آویزند | کر بود از حریر پرهیزند | شخصی دیباج افرشی کرد | اختلاف از کبار ره نورد
اینکه کویند بر اهل اذان | وبنا خد است در بستان | ذکر کرد است تحفه الاخیار | اینچنین در کتابها بسیار
ثوب را بفت نیز نکمه زر | نیز انکشتری درست اکر | واینچه اسباریست تمام | باشد از زر بود بمذهب حرام
لیک پوشیدن بر شیم زر | مرزنان را مباح کشت خبر | هم نپوشیدن وی است اولی | چونکه بانهی او بود قولی
نیز صدر الشریعه فرموده | در کتاب الکراهیت بوده | مرپسر کودکان بر شیم زر | کره باشد کنی لباس اکر
همچنانکه حرام خوردن می | هم حرامش بود خوراندن وی | در صحیفه تحفه الاخیار | نقل کرده ز عالمان کبار

چند چیز است بر زنان حرام
زر و نقره حرام باشد آن
کاسه و حمچه و دوات و میل
سر و ان

زآهن و آبنوس و عاج و سرب
رفت اسباب نیست فرخ و کرد
یعنی چون دستبانه از اینها
با چو انگشتری سلام کند

نیز باشد حرام بر ایشان
ور نباشد حرام بر ایشان
آنچه در شرع بوالمکارم هست
گفت آن بنده را بخواند طلب

لیک انگشتری نقره بمرد
علما گفت میتواند کرد
آنکه بسلطان قاضی نیست یک
ترک انگشتری کند

چونکه آن زینت است مرد نیک
حاجت قاضی است سلطان نیک
نزد عامه بکل مردان باز
هست انگشتری نقره جواز

مهر سازد اگر ز صفر حدید
بدر ستیکه بد بباید دید
مهر آهن رسول معبودی
حلقهٔ اهل نار فرمودی

داشت مهری ز پنج دیگر هم
گفت می آید از تو بوی ضمیم
حلقه اش نقره خام بی عقیق
نیز باشد جواز بی تحقیق

خاتم از سنگ نیشم کرد اگر
نبود بأس در صحیح خبر
حلقهٔ منطقه بود ز حدید
در قنیه که یه باید دید

بعد ازین در کتابها منقول
نهی کردی ز ثوب سرخ رسول
گفت آری ز بهای انس و جان
جامهٔ سرخ زینت شیطان

گر بود رنگ جامه از معصر
یا بود از درس و یا ز غفر
گره فرموده است در بستان
گفت در شرعه محتسب شوران

هر لباس او خلاف سنت هست
گفت در شمس الدین کیهست
بس موافق بسنت معروف
باشد آنچه تاکیان بالصوف

گفت با مرد طول پیراهن
با دو تا نصف ساق تا دامن
بعد از ان گفت استین آن
منتهایش رسد بانگشتان

دهن آستین وجب باید
تا بسنت موافقت آید
آستینهای سید ابرار
بود تا بند دستهایشان

یا برابر بنوک انگشتان
لیک بر قول تحفة الاخیار
مرتضی جامهٔ درشت خرید
آستینش ز بند دست برید

کرد ببرید آستین آن
آنچه بنوشته است در اوراد
شارح او کند در بنیاد
بس ثیاب قصیر در این باب

دور باشد ز زینت اشراف
گو تهش پاکتر بود بی فیل
برسد با نخ چو ثوب طویل
نیز ایزار خویشتن را مرد

گفت تا نصف ساق باید کرد
لیک اینی ازان در ازبدان
تا نشود ستر پشت پای ازان
صاحب شرعه میکند تعیین

هم نپوشند جامه نقشین
بخصوص اندرو بود صورت
هست مکروه بیشک و شهرت
گفت در کافی کرده زین دو

یعنی مانند منهم او
به بر شیم که جامه فرو ندرش
گفت در شرعه هم نپوشند بر
در صلوة فقیه مسعود است

گو بیم آنچه ائمه فرمودند
آن قمیصی که پشمین بود
پوشش او بمرد عیب بود
چونکه او از رسول حق حجت

بدترین فعال آن گفت بمرد
یا که ایزار فراخ پایه کرد
بدترین فعال آن گفت بمرد
مرد خود را بزن کند مانند

گفت لعنت کنند و راحانها
گشته مانند مردزن خود نیز
گفت لعنت کند خدای عزیز
باز در شرعه میکند تعیین

انچنین در کتاب شمس الدین
از همه رنگها ثیاب سفید
دوستر نیک تر بباید دید

ی ادب رسول الله | مستحب هم نوشته اند ایشان | هست سنت در شب آدینه | سنت انبیاست پیراهن

وبس از ایزار | بیشتر بوده است در اخبار | نیز پوشیدند سراویل او | به نساء رجال سنت کو

ه سر | ه جامه دوختن در به | هست مذکور شرعه در این باب | اولین مرتبه خلیل الله | لبس ابراز کردی اشباه

و در کتاب حجاب پوشند سر بر جمله ثیاب | سنت است از لباس بازیب | آن شنیدیکه هست در اخبار | در صحیفه تحفة الاخیار

آن زمانکه خلیفه بود عمر | ثوب با درده بداشب سیر | بعضی در به زیر مرد و خبر بود | بود خود در عباد معتبر بود

شستن جامه نیز سنت دان | سبب دوری غم است همان | نیز در وقت جامه پوشیدن | ابتدا از یمین کنندی من

نیز در کفش موزه پوشیدا | ابتدا میکند زراست بپا | عالمانیکه در معنی سفت | موزه را اول شسته پوشند گفت

موزه را که زپای اندازد | گفت بیرون زپای چپ سازد | جامه را هم زسوی چپ پوشد | میکنند مردمان عقل فزون

آن شنیدی یکی زاهل کرم | نام او بود احمد ارقم | ناگهان آن ملک بر قلب سفید | موزه اول بپای چپ پوشید

از برای کفارت آن شه مرد | کرد کندی تصدق کرد | میشود کره کرد بدانیک | بصد و سی و پنج من میرد

سنگ آن من من سیم خالص | این حکایت عمامه تو بند است | از یکی آستین جامه هست | نرود کس برون بکرده دست

نه بیک کتف قنعه اندازد | نه ردای خود این نسازد | بهن سازد و بهر دو کتفش بل | غیر این بدعت است ای عمل

بیکی پای موزه کرد اکرم | نرد در راه لج بپای دگر | هر دو پای برهنه رفتن گاه | هست سنت تواضعا لله

موزه که سنت است بشهت | نیز باشد سیاه او سنت | خف فرعون بود چون سخ دان | لبس کردی سفید اهامان

هر چکاهیکه موزه پوشد کس | اول افشانده بعد ازان پوشد | نیز با لبس جامه که کوشد | اول افشانده بعد ازان پوشد

مصطفی ثوب نو که پوشیدی | گفته ابا فقیر بخشیدی | هر چکاهی کهنی تو جامه زبر | نیز سچیده مان که هست خبر

جنیان از ثیاب آدمیان | بهره گیرند گر نه بجد آن | بس بلبس ثیاب اگر کوشد | قسمیه گفته بعد ازان پوشد

حمد حق را دگر بجا آرد | الحمد لله الذی کسانی هذا الثوب و رزقنی من غیر | بزبان این ثنا آرد

هم فراش رسول که بزدی | حول منی ولا قوة در خبر است هر که جامه پوشد این | خواب میکرد آن حبیب حی

گفت تحفه چرم بود همان | دعا را خواند کنا هان بپیش و پس او آمرزیده شود | لیفه خرما بود در آن

طول او بود وده دو گز بر | و کسیکه بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی | بود او یا قریب با دو گز

عرض او یک گز بدین سان | هذه الطعام و رزقنی من غیر حول منی ولا قوة | یا چنان بود یا قریب آن

داشتی یک کلیم چه آن شاه | هر کجا رفتی ساختی دو تاه | یعنی آنرا دو تاه کرده نشست | زیر پای شریف میفرانداخت

گاه بر روی بوریا می خفت | عرض امت بگور می گفت | هست سنت ز سید ابرار | بس تحقیق این تعیین است
نیز در بستنش بلا شبهت | همچنان بوده است و اوست | اوّل آنکه سفید خالص باد | گفت در شرعه بر سلام کند
لیک بر قول تحفة الاخیار | بسته بودی سیاه اکیدا | چونکه بودی ز بهر کفن | وضع دستاری بهر طلب
چونکه گفت آن رسول حق مجید | کفن مرده ها که سفید | زنده ها هم سفید را پوشند | زین سبب ما سفید بر بندیم
در لباس سفید وصف کثیر | گشت مذکور از بشیر و نذیر | دوم آنکه دراز باید آن | تا بهر عقد او ثواب بدان
سیوم آنکه بزرگ می باید | همچنانیکه با کفن شاید | هم کند دفع شدت گرما | همچنین دفع شدت سرما
طول دستار افضل موجود | در میان هفت گز نمودند | آنچه در روز جمعه و عیدان | بسته بودی دوازده گزان
کرد تعیین آن کز و دستار | هم ز انگشتهاست چهار | کمتر از هفت گز عمامه مسیح | کز نسازد ادا سنت هیچ
وسعت ثوب طول دستار | فقهایان نوشته اند نکو | چون چهارم همان عمامه است | بطهارت در ابیاید بست
پنجم آنکه به بستن دستار | روی خود را سوی قبله آر | سنت ششم آنکه در هر عقد | صلوة رسول گوید نقد
هفتم ایستاده بستن اوست | قرار داشته بستن آنست | خسته لبس کردن ابرار | موجب فقر گفته در اخبار
هشتم اندر گشادنش باید | نیز کس عقد عقد بگشاید | بس گشاید چو بسته دستار | نهند شخص بر زمین یکبار
سنت نهمش زیر بستن بس | می بسازد نکه در آبینه کس | یا نظر کاندر آب اندازد | بسته خویش راست میسازد
سنت دهم است در دستار | فش زیر عمامه ات بگذار | نقل تحفه که از نبی شده است | گفت فش سنت موکده است
وعده در فش کز اشتن بوده | هم بر کش و عید فرموده | گفت در رکعت نماز بر آن | چون بیفتاد در رکعت افضل دان
نیز مذکور در حدیث دیگر | فش بماند گفت پیغمبر | بد رستی در آستی شیطان | مصطفی گفت فش نماند آن
نیست از ما بگفت کس خود را | چون مشابه کند بغیر ما | مصطفی با جمیع صحابه در | بود در حال سخنان زبدر
حضرت ذو الجلال و الاکرام | بهر امداد مردم اسلام | امر کرد از فرشتهای کبار | عدد آن فرشتگان هزار
همه بودند با عمایم صاف | همه با فش میانه اکتاف | آن رسالت پناه سدره طی | کرد آن حال را مشاهده وی
بس با صحاب خویش آنکه | کرد امر تسوّموا آن شه | خویش را امت سعادتمند | به نبی و ملک کنند مانند
دیو ملعون دشمن است صریح | بس بماند او شد جمیع قبیح | هست در بعضی نسخه دلکش | مستحب بین کتف ما فش
اعلم وقت خویش باقیجان | غفر الله لمن له الغفران | او که در عصر علم اقوی داشت | صبر محکم درست تقوی داشت
در زمانش چه شرع آرا بود | در فقاهت سر بخارا بود | آن شریعت پناه راه نمود | نیک تطبیق این سخن میکرد

قبله مستحب فرمود | در خوض سخن نخواهد بود | بین و کیف ماندن ازاد است | مستحب کفتش از این سبب است
مدیکه راه دین پوید | در پس کوش چپ او کوید | خود فرض سنت مؤکده است | بین کیفین مستحب شده است
و در کتاب حسن میکند اشتی اخیر | در همه حالها مکرر سیر | سنت فعلی است قولی نیز | ضبط هم ساخته رسول عزیز
مر او را وعده وعید کرد | چون بناشد مؤکد امر | در صحیفه تحفة الاخیار | شد ز مقدار فرض سخن بسیار
نقل سازد ز شارح مشکوة | قبضه یا قبضتین یا قبضات | نیز ناظم هم سخن ران است | اولش مرضعیف الایمان است
دوم اوست یا اوسط آن | ثالث او بکامل الایمان | از خزانه فتاوی مختار | نقل کرد از صحیفه بسیار
کفت او ناش یکو جواب بود | متوسط میان بشت کس | کفت تا موضع جلوس اعلای | کمتر از وضع بد مباش
کفت از جامع الصغیر نجان | یکو جواب را تو با عوام بدان | تا بجای نشست مفتی | طالب العلم تا میان کفتی

در بیان فرضیت نیت نماز

فرض ستر ابکر دم عرض | لیک با همه زبان اولی | معنی نیست ارادة کس | بنماز است نیز نیت فرض
در هدایه و غیر او بیقین | فرض او قلبی است قولی | در کتاب نهایه تعیین کرد | ذکر کردند بر ارکان دین
فرض او قلبی است قولی | نشود چیزی در میان حاصل | در کتاب نهایه تعیین کرد | هر عمل باشد از ارادة پس
بین تحریمه است نیت دل | دست بار فع نیکتر این باد | شافعی در محل نیت آن | آنچه نقل از ائمه دین کرد
دل به نیت زبان مشو دمیاد | غیر جایز بود بلا شبهت | شرط کرده است تعیین باز | کفت لابدی است ذکر زبان
بعد تحریمه کر کند نیت | بعد کوید صلوة مسعودی | فجر را فجر می کند تعیین | کر فریضه و واجب است نماز
در وقایه چنانچه فرمودی | میکند هر کدام را تعیین | هم ادا را ادا کند نیت | عصر شام و عشا بیش و پس
جمعه و تر و عید را چو این | کفت یعنی امام عبد الله | همچنانیکه فرض مسجد بظن | روی بر سوی قبله آور دن
نیتش نیز فرض فرمودی | این سخن در صلوة مسعودی | از ابو بکر فضل هم این است | این سخن در نهایه تعیین است
قول زینب عجب چنین بوده | لیک اندر خلاصه فرموده | نیت کعبه شرط نیست صحیح | از سراجیه شد اصح تصریح
در هدایه نهایه چون این است | بزبان صحیح تعیین است | قول این نسخها دین مغنی | نیت کعبه شرطی یعنی
اینکه با کعبه روی آوردی | فرضی او ز خود ادا کردی | نیت کعبه کن بهر تقدیر | احتیاط است قول اخذ پذیر
هست در فرضیش سخن بسیار | باز در مستحبش جمع سخن | جهت کعبه است قبله من | شافعی کفت شرط این کفتن
نزد ما اینکه مستحب بوده است | نیز این در صلوة مسعود است | نیت قبله آنچه در این است | همه در باب قبله تعیین است

نیز در نیتش بلا اشباه — باشد البته خالصاً لله — آنچه قول ائمه دین است — در کتاب منهاج و تعیین است

نیت وقت اینچنین آموز — ظهر این وقت گوی یا امروز — فرض این وقت هم بگو جواز — مثل پیشین و باقی اعداد

فجر یا ظهر گو و نیت کس — نیت وقت و ظهر شد بس — نزد بعضی نبوده است جواز — سلام کند

نیت فرض کن و وقت نکرد — نبود کافی نیت آن مرد — واجب است اینکه بر آن مرد — نزد بعضی بود و بر احذار طلب

لیک تعیین بکرد این اعداد — نبود شرط بلکه جایز باد — شک بود در خروج وقت اگر — نیت وقت و فرض ا...

ظهر امروز میکند نیت — در همه وقت شک شبهت — آن بزرگیکه راه دین پوید — شارح وردها بکرد خبر

گشته باشد خروج وقت اگر — بمصلی چنانچه نیست خبر — آن زمان فرض وقت نیت کرد — یعنی صاحب نها میگویند

ظهر امروز کرد و نیت بس — جایز است آن نماز نیت کس — خواه باشد خروج وقت نماز — لا یجوز است نیت آن مرد

آنچه در این کتاب تعیین است — در کتاب خلاصه هم این است — قاضیخان هم چنین بعد مود — وقت اگر باقی است جایز

نیز تاتارخانی راست خبر — گر کند فرض وقت نیت اگر — کشته باشد خروج وقت نماز — اینچنین در صلوه مسعودی

از فتاوی نوشت آنکل اطهر — شک بود در خروج وقت ظهر — نیت وقت اگر کند آن بار — از عتابی صحیح نیست جواز

جمعه را فرض وقت نیت کرد — نه صحیح است نیت آنمرد — این سخن در خلاصه تعیین است — جایز است آن نماز الحق را

نیت جمعه عالمان لبیب — آنچه بنوشته اند در ترتیب — آنچه در این کتاب تعیین است — داند آن کس که در غم دین است — کوشش بر کن نیتش این است

نویت ان اسقط فرض هذا الوقت بادای رکعتی الجمعة متوجها الی جهة الکعبة کذا شرح اوراد

نیت پاک نیچ وقت نماز — نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز بامداد فریضه — آنچه بنوشته است کویم باز

کر امام است کفت اهل تمیز — این وقت است روی آوردم بقبله قبلهٔ من جهت — میکند نیت امامت نیز

صاحب شرح وردها کفته او — کعبه خالصاً لله تعالی الله اکبر اکر مقتدی باشد — کر امامی کنی امامم کو

تا که فضل امامی بشبهت — اقتدا کردم بدین امام کوید اکر اقتدا کردم بامام کوید — کفت باید امام این نیت

نکند نیت امامت آنرا — هم جایز است امامت این امام حاضر کوید بهتر باشد — هست جایز نماز مقتدیان

نیز مانند فضل جمعیت — همه نمازهای پنج وقتی را همچنین نیت کند شرح اوراد — چون بسازند باقتدا نیت

لیک نیت امامت کس — او نه فضل امامی مایدیس — نیت تروعید اکو نید — مومنان تا طریق حق پویند

نویت ان اصلی ثلاث رکعات صلوة الوتر کویدو اکر وتر قضا باشد لفظ قضا در وتر زیاده کند کذا شرح

الاوراد فی کتاب السعادات فی معرفة العبادات نیت نماز عید چنین کند نویت ان اصلی قد تعالی

صلوة العيد اقتديت بهذا الامام متوجها الى جهة الكعبة كذا فى شرح الاوراد فى باب العيد

...د چونیت پیشین	والاحوط ان يقول نويت ان اصلى آخر صلوة	درقنیه چنین کند تعیین
...ر کتاب ...ا اگر نخواهد	الظهر ادركت ركعة ولم اصل بعد يعنى نيت كردم	آیدش در بیان جمعه وی
...از شخص فائته ماند	بگذارم آخر نماز پیشین را دریافتم وقتش را نگذاریم	بس همان روز گر قضا خواند
گر کند نیت قضای ای قوم	هنوز سنت نماز پیشین که بعد از جمعه است در جامع	گوید ش نیز فجر هذا الیوم
فرضی آن نماز تعیین باد	البسایتین آورده است که صحیح این است که سنت روز جمعه نیت	هست در شرح اشرف اوراد
هست کس را نوافل بسیار	کند یا سنت مطلق هم نیت کند و اباشد کذا فی شرح الاوراد	بقضا مشتغل شود آن یار
میکند مثل عصر پیشین	یعنی در نیت قضا تعیین	ظهر روز کذا هم او گوید
اولین ظهر قصد سازد این	یا کند قصد آخرین پیشین	این سخن قاضیخان بگزیده یاد
از کبیری بگرد نقل اینجا	کس کند فوتهای خویش قضا	اولین ظهر که بود بر او
اینچنین با قضای جمله نماز	نیز از اولین کند آغاز	هم اراده بظهر دیگر کرد
چونکه اول قضای خود دانست	دومش اولش نگشته ماند	سخن این کتاب مطلق بود
در هدایه بود و غیر آن	می بود مقتدی گر انسان	نیت آن نماز باید کرد
اقتدا با امام خود یعنی	میکند مقتدی بمعنی	نیت اقتدا کند آن مرد
نزد بعضی نبوده است جواز	نزد بعضی بود درست نماز	این روایت بود ذ قاضیخان
می ندانند لیک بالتعیین	میکند ارد جمعه پیشین	آن نماز همان به تبعیت
نیت اقتدا بگرد تمام	نکند نیت نماز امام	نیت ظهر کرد لیک اکنون
غیر جایز بود نماز آن	باشد این قول هم ز قاضیخان	عالمانیکه زیر سر خشتند
بشنو اکنون تو نیت احسن	و فی قاضیخان و الاحسن ان يقول نويت ان	
ذکر کرده است شارح اوراد	اصلی مع الامام ما یصلیه الامام متوجها الخ	
گر کند قصد امامتی زنان	شرط شد نیت امامت آن	نکند نیت امامی آن
شخصی میکرد او از ظهر اگر	بزبانش رود نماز دگر	آن نمازش نماز پیشین است
کرد نیت بدل نماز ادا	بزبانش و لیک رفت قضا	آنچه در دل بود همان باشد

...ر قنیه چنین کند تعیین	والاحوط ان يقول نويت ان اصلى آخر صلوة	
آیدش در بیان جمعه وی	الظهر ادركت ركعة ولم اصل بعد يعنى نيت كردم	
بس همان روز گر قضا خواند	بگذارم آخر نماز پیشین را دریافتم وقتش را نگذاریم	
گوید ش نیز فجر هذا الیوم	هنوز سنت نماز پیشین که بعد از جمعه است در جامع	
هست در شرح اشرف اوراد	البسایتین آورده است که صحیح این است که سنت روز جمعه نیت	
بقضا مشتغل شود آن یار	کند یا سنت مطلق هم نیت کند و اباشد کذا فی شرح الاوراد	
لیک تسهیل امر اگر جوید	ظهر روز کذا هم او گوید	یعنی در نیت قضا تعیین
بعد بنوشت شارح اوراد	این سخن قاضیخان بگزیده یاد	یا کند قصد آخرین پیشین
نیت آن نماز سازد گو	اولین ظهر که بود بر او	کس کند فوتهای خویش قضا
میکند قصد اولش ای مرد	هم اراده بظهر دیگر کرد	نیز از اولین کند آغاز
از سر رجیه مستحب فرمود	سخن این کتاب مطلق بود	دومش اولش نگشته ماند
نیز قصد متابعت آنمرد	نیت آن نماز باید کرد	می بود مقتدی گر انسان
لیک تعیین آن نماز نکرد	نیت اقتدا کند آن مرد	میکند مقتدی بمعنی
نیز بنوشته در کتاب آنرا	این روایت بود ذ قاضیخان	نزد بعضی بود درست نماز
گفت جایز بود بآن نیت	آن نماز همان به تبعیت	میکند ارد جمعه پیشین
جمعه بوده است و اندش این	نیت ظهر کرد لیک اکنون	نکند نیت نماز امام
نیز در آن کتاب نوشتند	عالمانیکه زیر سر خشتند	باشد این قول هم ز قاضیخان
یعنی مر مقتدی برادر من	و فی قاضیخان و الاحسن ان يقول نويت ان	
نیز در چند نسخه کرده یاد	اصلی مع الامام ما یصلیه الامام متوجها الخ	
نبود جایز اقتدای زنان	شرط شد نیت امامت آن	نکند نیت امامی آن
در جمیع نماز چون این است	بزبانش رود نماز دگر	آن نمازش نماز پیشین است
عکس وی نیز همچنان باشد	بزبانش و لیک رفت قضا	آنچه در دل بود همان باشد

در همه کار در همه منزل — بوده است اعتبار نیت دل
نیز چون نفل در صحیح سخن — در هدایه چو از کفت سنن
نیت آن نماز را بنطبین — انچنین نیت جمیع سنن
میکند نیت سنن سنت — این بود احتیاط بی شبهت
در همه کار در جمیع راه — نیت باد خالصا لله
دل جدا و زبان جدا نباشد — او کجا طاعت خدا باشد
روی بر سوی قبله و سر شب — چه از این دل بود و بر نیت لب
ظاهر از هد خرقه پوشیها — باطنا مکر خود فروشیها
در قلوبیکه فتنه و ریوست — دل مدانی که خانه دیوست
مؤمنانرا بود چه شادیها — خوش خوشیها و خیر بادیها
تو که بر عجز خویش آگاهی — نرسد بر تو میری و شاهی
آن لعین را برون زدل آری — جای سازی محبت باری
رحمت حق بجان تو کوشید — همه آمرزش از خدا جوشید
نزد پروردگار حی قدیم — چه ثواب جمیل اجر عظیم
تو که عمار ملک دل باشی — به که عمار آب و گل باشی
عظمت عرش و وسعت کرسی — همه در سر فرودی غمها
تو اگر صاحب چنین قلبی — که رضای خدا کند حاصل
روی بر سوی قبله آوردن — هفت اقلیم نزد او یکسوست
واجب و در نیتش شد اخلاف — چه درین عالم اسیه باشی
هم روا شد از نعمان — به ازین مملکت چه مطلبی
قبله اولین که عرش علوست — فرض عین است بنگ و تن
گفت کرسی قبله بناست — خواندش با تفاق نیست جواز
قبله سیمین که مذکور است — عالمان گفته رفته اند بجا

در بیان قبله و احکام او

کشت در باب قبله نیت صاف — شخصی عمدا بغیر قبله نماز
نیز کافر شود همان زبان — این روایت از قاضیخان شد باز
قبله جمله حاملان اوست — طائفینی که بهر کعبه آن
قبله حاملان اوی دانی — گر دگرسی که طائفین باشند
نبوشتند نیت معسور است — او است قبله باهل هفت سما

شخصی سازد شروع نفل نماز — نیت مطلق نماز بر تعیین است
لیک در قاضیخان شیرین گو — گفت در نیت تو را باید سلام کند
گر کند نیت نماز و بس — نیت جایز نهاد لیکن طلب
گر بود نیتش چنین مقبول — میکند خود بفضل رب نیت
هر که خالص کند بنا و نیت — از انچنین بنده کی چشد خیر
جسم در خانقاه دل در سیر — مروت به چه بندی باشد
دست در سبحه و زبان در باد — دل در انجام نیوی فریاد
این چه طاعت چه بندگی باشد — بکند مسجد بجای آن
شاه بتخانه کند ویران — چه سعادت بود دبیانی آن
چه پریشانی است امر بطلان — مدتی در تصرف آن است
آنکه مکان شیطان است — در حق تو چه مهربانیها است
بلا شک چه شادمانیها — همه در سر فرودی غمها
مر شیاطین بود چه ماتمها — که رضای خدا کند حاصل
چه سعادت بیابی اندر دل — هفت اقلیم نزد او یکسوست
دل که گنجینه محبت اوست — چه درین عالم اسیه باشی
بچنان ملک پادشا باشی — به ازین مملکت چه مطلبی

ی قبله فرض است او | قبلهٔ جمله اهل ارض است او | ما بآن قبله روی می آریم | بجمال مبارکش زاریم
مدت ابعین کعبه چنان | روی آوردنش فریضه دان | غایبانرا فریضه شد بظن | جهت کعبه روی آوردن
ر این صحیح قول این است | انچنین در خلاصه تعیین است | انچه کرده ائمهٔ دین یاد | ذکر کرده است شارح اوراد
بلده چو در بلاد ما | در میان مه و مغرب است روا | یعنی روز دراز تابستان | چون فرو کرد آفتاب جبین
روز کوته تر زمستان او | شود آنجا که آفتاب فرو | در میان همین دو رو آرد | هست جایز نماز هر دو مرد
ازده مغرب اگر برون شده | گشت فاسد همان نماز او | قبلهٔ مستحب در انجا است | بس دو حصه عمان جانب است
نیز یک حصه از جانب جنوب | ترک کن این بود طریق ادب | در صلوة فقیه مسعودی | این نشانه بقبله فرمودی
یک نشانه بود ستاره قطب | در دم شب بکن نظاره قطب | بر بنا گوش قطر را آری | قبله آن است هوش اگر داری
قبله را اشتباه نارد کس | نیست شخصیکه پرسد از دو سه کس | علما آنچه در کتب آورد | نیک اینجا تحری باید کرد
دل بیک جانبی کرد قرار | بعد ازان روی خود بدان سو آر | این سخن در هدایه شد تعیین | در نهایه نوشت بعد ازین
لیک فوق تحری است جواب | اهل آن موضع است مخبر کز | حضرت قاضیخان شرع شناخت | در فتاوی خویش تعیین ساخت
رجلی اشتباه قبله کرد | قبله این جانب گفته بود | لیک آمد مصلی سوی دگر | گفت بر حال آن دو مرد نگر
اهل آن موضع است آنرا دید | قول آنها قبول باید کرد | نیست جایز خلاف قول ایشان | چونکه عارف بقبله اند ایشان
اهل آنجا نباشد آنرا دید | سخن آن دو کس نگیرد کس | بلکه برای خویش میخوانند | اجتهاد اجتهاد خود دانند
در هدایه کافی تعیین است | در نهایه و غیرها این است | بعد از نماز خطا | بعد دانست قبله است خطا
نبود لازم اعادهٔ آن | نزد نعمان پی روی نعمان | سخن شافعی در است بدار | بعد دانند اعاده است لزیم
قبله را در نماز چون دانند | روی برسوی قبله کردانند | نیز کس را پس از شروع نماز | رفت آنش بسوی دیگر باز
متوجه شود بسوی او | تا شود سوی قبله رو او | در شب مظلمه اگر مردی | بجماعت امامتی کردی
سوی مشرق بر فت رای او | رای هر یک نه قوم بر یکسو | روی برسوی رای کرد تمام | قوم باشد اگر عقب امام
هم ندانند امام خود را باز | چیست حالش نماز جمله جواز | هر که حال امام از آنان | کرد داند نماز او ویران
و انکه پیش از امام اگر افتاد | نیز در این کتاب شرع عباد | میکنند در صلوة کعبه بیان | انچنین در درون کعبه اگر
چونکه باشد بسوی قبله رو | هم نکرده خطا امام او | کرد بر وی امام پشت او است | هست جایز نماز او ایدوست

چونکه پیش از امام بگذشته است — نادرستی ازین سبب کشته است — هست در مختصر علی التعیین

اصل در اشتباه قبله تحیت — بی تحری شروع نیست صحت — قبله در حق وی تحری بود

ذکر کرده است شارح اوراد — میکند از کتاب خانه یاد — رحلی شد مسجدی در خل

بتحری نماز کرد ادا — بعد دانست قبله است خطا — باد اعاده نماز ادبی ظن

گر میسّر شود ز بعد نماز — روی بر قبله بوده است جواز — در کتاب نهایه می آرد

شرح او اینکه شخصی از عدوان — یا ز غیر عدو بشود پنهان — خوشتن را اگر بجنباند

گر نمازش نشسته کرد ادا — یا کذا رد چو قایما یا بما — یا کند مضطجع ادای نماز

یا مریضیکه بعلاج است او — نتواند بقبله کردن رو — هم کسی نیست روس کرداند

همچنین کشتی اگر بنشست — شخصی بالای تخته بنشست — سوی قبله اگر بیارد رو

رو بهر سو کند ادای نماز — هست در این صور نماز جواز — بعد کنز العباد بنوشتی

رو بقبله کند شروع نماز — کرد و اد این بقبله کرد باز — گر بکشتی است روی بر هر سو

در صلوة امر فرض وکافی — کشتی گر از ائمه دانی — آنکه در کشتی است حکمش راست

می نشیند بقول جمله امام — رو در قبله میکند احرام — غیر دوران سر اگر بنشست

لیک مربوط اگر بود کشتی — نیز در این کتاب بنوشتی — قاعدًا گر ادا بکرد نماز

متطوع هم اند روبا یما — مع قدرت اعاشت بتوان — از سفینه بسیکه بتوانند

از بنابیع شارح اورام — میکند در بیان قبله یاد — بود بیرون مصر انسانی

مرکبش پیش میرود یا پس — جایز است آن متطوع آن کس — قول بعضی ائمه عامل

بعد مرکب بهر طرف رانند — فعل جایز باین روش خوانند — زین سخنها اگر بخواهی حج

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ای که میکه در جهان داری — وعده کان انما کردی — حرمت او دو صد حرم داری

طوف بیتی که فرض فرمودی — پای لنگیم کنار ره از راهیم — در میان جزیره صحرایی

مخلصیکه در آن بنا کردی — ما کجا و جمال کعبه کجا — گرچه محرومم از رحله ایم

گور چشمیم و دست کوتاهیم — خفته یا صد هزار رسوایی

گر بنا شد رحمت تو رجا — بی نشان از سواد قافله ایم

ب ... است چه عجب | پشه را ... بری عقاب | همچنانکه ببوش مارا روا است | در دل ما محبت آن است

... ست جانه در دل ما نه | آگهی از حقیقت آن ده

در بیان شش فریضه که در دو رکعت نماز است

... آب جای جامه پاک | گفته شد قبل ازی فروی آلاد
... رمی وقت قبله نیت | گفته شد در محل چه دیگ
شش دیگر که نیست بر وی فرض | وصف این شش فریضه هم بگیر | هم قرارت بقول جمله امام
هم رکوع و سجود ای فاخر | هم بود فرض قعده آخر | فرض باشد بقول نعمانی
لیک در مذهب دو شرع شعار | بر یقین رو واجبات شما | بتفاصیل اگر بخواهد آن
اینکه تکبیر تحریمه گفتن | فرض عین است بخلاف فرض | در نهایه غیر او است سماع
شرط گفتند عالمان ما | شافعی گفته است کن اما | علمای عظام فرمودی
شد تخلف بشرط رکنی آن | در نه در فرضیش چه شک هست | خواند دو گانه نفل انسانی
باز ساز د بآن نماز بنا | سخن عالمان ما است روا | رکنی زو کم بشد روا نبود
در هدایه و کافی مشهور | هست در سایر کتب مذکور | لفظ الله اکبر است ای پیر
وقت تکبیر اولین دانی | گفت الله اعظم انسانی | یا که اکبر نگفت گفت اجل | یا که نامی ز نام عز و جل
هست جایز بقول نعمانی | بچنین ناصها اگر خوانی | غیر الله اکبر ای سالک | نیست جایز بمذهب مالک
ذکر کرده بفقه کیدانی | نیز مذکور شرح وی دانی | هست تکبیر افتتاح فرض | در بیان فریضه کرده عرض
لفظ تکبیر آن در ست بحث | ساخته در بیان واجب یاد | یعنی الله اکبر ار ماند | لفظ الله اعظم او خواند
فرض تحریمه اش بگفت ادا | ترک واجب بکرده است اما | چون تو الله اکبر میگوئی
فرض و واجب تمام کرد و صاف | هم نمیکرد واز ائمه خلاف | شارح وردهای علامه | ذکر کرد است آن بتکرخامه
شخصی الله گفت بس کرد آن | حسن آرد روایت از نعمان | میشود شارع نماز اما | لیک در ظاهر الروایه لا
شخصی اکبر بگفت او بس کرد | نیست شارع باتفاق امرد | گفت تکبیر مقتدی بامام | پیشتر از امام کرد تمام
گفت ابو جعفر سخن نافع | الاصح عندهم نشد شارع | مقتدی در رکوع امام یافت | گفت تکبیر را کعا لبتافت
ذکر کرد است شارح اورا د | آن بشرو عش بغیر جایز باد | مکر آنکه قریب بقیام | بوده ما شد رکوع او تمام
چونکه تکبیر اولین ای خیر | که محلش بود قیام نه غیر | چون تو الله اکبر ار گویی | گو بحذف الف در ستیش جویی

ساخته در کتاب کافی یاد — هم نوشته شارح اوراد — گر کشد مد بهجت الله

معنیش فاحش خطاست تمام — چونکه شد منقلب ستبهام — گر بعد کشید مد آن یک

در کشد مد میان لام و ها — ضری نیست لیک حذف اولی — گر کشد مد بهمزه اکبر

گر در اکبر میان باور را — مد کشد لحن در لغت فرما — نبود احتمال مد در او

پاره گفته اند کفر مباد — لیک اینجا نماز او فاسد — بهر مدی نماز دیرانست

مشو ایمن کز ره عجب باهی — زیر هر یک قدم بود چاهی — در پس هر کلام شیطانی

مع اندیشه است خنای — تا ربایدبوی وسواسی — در پس هر نگاه طراری

در بیان قیام و کیفیت آن

بیکی جان هزار رو شمن را — گفت تفصیل این سخن بنسبت — هست در شرع راست شش آن

در فرایض بقول جمله امام — در شریعت نماند او قیام — لیک بهر قرائت قرآن

آنچه در جامع البیانین است — یابد اندر رکوع امامش آن — نشود واجب اعتداد باو

باشد اصل قیام رکن تمام — بازد جامع البیانین — لیک با گنگ امی شبهت

آن نه بینی که مقتدی ز امام — نیست تقدیر در حق لاحق — این روایت ز شافعی خوش کو

کفت در شرح خویش شمس الدین — زین سبب گفته اند اهل حق — از برای نماز کس بر خواست

لیک قدر قرائت اصحاب — گشت تقدیر قدر سه آیت

اینکه لفظ قیام شد مطلق — از کتاب و کر خلاف او

یا بخیر و با صبعای دو پا — چار کانه بود نماز اکر

در بیان فرضیت قرائت و احکام او

فرض باشد قرائت اندر دو — نیز در شام در دو رکعت او — بوده باشد نماز دو رکعت

شافعی گفته در همه رکعات — فرض باشد قرائت آنچه خصوص فاتحه نیز — در قرائت خصوص فاتحه نیز

نزد اصحاب ماست در دو رکعت — در دو رکعت اکر قرائت کرد — لیک در باقی رکعت مثبوت

نزد اصحاب ما واجب است نماز — لیک کفتند فاتحه اولی است — هم چنان امام اعظم اقل

فاتحه در نماز مکتوبات — هست واجب بجمله رکعات — ما یجوز به الصلوة آن

نزد نعمان امام دین حق — فرض باشد یک آیت مطلق — کر کسی اکتفا باین برکرد

کفت یک آیت طویل دو یا — یا سه آیت که باشد او قصار — بوا مکارم نزد بانقوی

کفت در شرح خود بنفعتی

ی این بیاد آن شمرد | اورده است نیز حنیفه کرد | یعنی ادای خواندن از قرآن | ما یجوز به الصلوة آن
سه بیت آنرا که آیت اکبر | باشد او مثل سورهٔ اقصر | آیتی خواند یا دو آیت اگر | میشود مثل سورهٔ اقصر
در کتاب بهجت آخر دمندی | از ذخیره بزرگ بجندی | لیک در دو تر فرض نقل اثبات | شد قرار چو جمع همه کفات
دور کتاب موع ازان سبب است | چونکه هر شفع وی علیحده است | نیز در دو تر احتیاط این است | داند آن کس که در غم دین است
گویم آنچه ائمهٔ دین گفت | بعضی در جامع البیان گفت | بوده اند نماز زن یا مرد | خواب برده اگر قرات کرد
هست جایز نبز بعضی یار | لیک اعاده کند بوالمختار | وان یقین در طریق اولی | شده اجماع امت نبوی
از قرات سبعه از هر یک | خوانده باشد درست دان بی شک | چون ز تجوید شارح اورد | کرده در شرح خویشتن ایراد
چونکه گفته رسول انس و جان | بدرستی در استی قرآن | گشت بر هفت احرف انزال | یعنی بر هفت قرات اقبال
هست کافی و شافی این هفت | متواتر بود خلاف نرفت | از همین هفت باکی منکر | بشود هر که میشود کافر
چه بود حکم ماعدای هفت | بعضی قاری چنانچه بر وقف | گرچه مروی است باسول جهان | متواتر نبوده نقل آن
متواتر نکه نیست اخبارش | زین سبب کفر نیست انکارش | لیک باشد روایت معروف | یعنی از غیر سبعهٔ موصوف
نیز شارح نوشت در تجوید | منکرش از اهل فسق باید دید | شاذ باشد اگر روایت آن | منکرش از اهل فسق دان
انچنین شخص از قرات شاذ | خوانده باشد درست یا ماند | هفت قاری که نور انسانند | بقرات سبعه میخوانند
نام آن هفت قاری رافع | در مدینه امام دین نافع | قاری مکه بود ابن کثیر | همه در چرخ علم بدر منیر
انچنین ابن عامر اندر شام | بود ابو عمرو هم بصره امام | عاصم و حمزه و کسائی نیز | بود در کوفه آن سه پاک تمیز
هر یکی پیشوای دین بودند | رهبر کشور یقین بودند | نزد هر قاری بود دو راوی | علت جهل را همه دادی
راوی نافع آن امام طریق | بود قالون و ورش بالتحقیق | بعد ازین راویان ابن کثیر | بزی و قنبل است آنرا پیر
مر ابو عمرو را دو راد کیست | به یقین دان یکی دوری سوسی است | راوی ابن عامر شام | مع ز کوانی انچه کرد اعلام
راوی عاصم آن امام دین | بود ابو بکر حفص لتعیین | راوی حمزه چون خلف شد یاد | میبود راوی دگر خلاد
راویان کسائی آن ده غریز | یعنی بوالحارث است دوری نیز | انچه در شاطبی که هست است | رمز بر هر بزرگ تعیین است
هست در کاشف المعانی هم | رمز این بزرگان اهل کرم | چون الف آورد رمز نافع دان | باو جیم است رمز شاگردان
وان ز ابن کثیر دان الکل | ها و ذا رمز بزی و قنبل | مر ابو عمرو حا بدوری طا | رمز سوسی شد است اینجا
کاف از رمز ابن عامر کو | لام میم است مر دو راویه او | نون بود در رمز عامر دین | مر ابو بکر حفص صادو عین
فا بود در رمز حمزهٔ و اصاف | مرد و شاگرد راست صاد و فا | کاف رمز کسائی باشد را | مرد و راوی او است سین تا

کاتبان در کرسه میمانند — رمز این بر کار چنین دانند — هم در بنجاست رمزهای دگر — میکند طعن اگر
شاطبی را نکرد شرح وی — تا بری از خصوص ایشان پی — علم قرآن بود فریضه عین — سرخی روی بنده در تعیین است
تا نخوانی تو علم قرآنی — از خصوصیتش کجا دانی — خواجه پارسا دانی کبیر — ذکر کرده در اول تحفه
نیز در چند نسخه هم این است — از رسول خدای تعیین است — بیقین جاملان قرآن را — بر منیش نهند چون آن
وحی آید ز کردگار حی — محوری ای مبین تو لحم وحی — عرض میبازدارش از نوشش — چون کلام تو هست در حق وحش
لحم اورا چسکه نباید خورد — مرد قاری این حدیث نمرد — قاری آن است بی ریا خواند — مثل فرموده خدا خواند

در بیان رکوع و کیفیت آن

نیست قاری کسیکه لحان است — بلکه این خواند از آفت جان است
انچنین در نمازی انسان — فرض باشد رکوع از ارکان
حضرت سه چنین تعیینش — انچنان است چسکه نباید کرد
گفت یکپاره رو باشد — که برو نام انحنا باشد — لیک از عالمان رخ کوکب — یعنی با حالتی رکوع اقرب
بوده باشد بود درست نماز — بقیام اقرب است نیز بجواز — لیک اندر رکوع شبهت — پشت مسوار سان خمیدست
بل چنین شارح اوراد — از امامان ما بیاورد یاد — در رکوعش کسی نماز گذار — نکند پشت خود اگر هموار
گرچه باجاز یست حکم شدت — خوف باجاز یست او هم هست — جالسا میکند رکوع اگر — کرد در شرح سه چنین خبر
چون مجاز یکه گشت بنیادش — یعنی قدام کتب خویش — تا که کرد و رکوع از این حاصل — داند این مسئله کسی عامل
انچه در این کتاب تعیین است — بوامکارم نوشته ایم این است

در بیان سجود و کیفیت او

فرض عین است در نماز سجود — هم بفرمان حضرت معبود
انچه در جامع البیان مین است — نیز در بعضی نسخه چون این است — سجده ثانی را چو اول دان — هم باجماع قول فرض بدان
سجده بر جبهه انف انجا — گفت در مختصر بیفتی — شارح این کلام شاه چنین — گفت در شرعهای برادرعین
یعنی با جبهه با انف سجود — فتوی با فرضی همین فرمود — در هدایه ولی چنین فرمود — چونکه ضبط رسول با این بود
کی کنی سجده با یکی زین دو — نزد نعمان جواز باشد او — گرد بینی اقتصار نما — غیر جایز بود بقول لهما
مگر انکه عذر باشد او — بعد این سجده را تو جایز گو — یکره این شد است از نعمان — سخن او چو قول شاگردان
نیز در جامع البیان مین است — بنوشتند فتوی بر این است — در خلاصه بجبهه تنها — سجده کردن بود بکره و ا
در بینی است عذر لیکن بکره — این بود قول فرستکانده — باش سامع اگر خردمندی — ذکر شد در کتاب رحیمی
سجده بر رخ و یا منه کرداو — عذر بیعذر غیر جایز گو — گفت اندر فتاوی مسعود — سجده بر رخ بود فعال مهود

ف پیشانی | سجده کردن چنانچه نتوانی | سخن بزرگان اه نما | میکند ارد نماز را با یما
ا شافعی چنین مسموع | آرد اگر بجا قیام رکوع | سجده خویش اکند با یما | سخن شافعی چنین فرما
ه ساقط شود رکوع قیام | میکند ارد ز ابتدا با یما | سجده ساقط که شد ز عذر تمام | نیز ساقط شود رکوع قیام
ن در اصلوه مسعودی | سخنی در فصول فرمودی | شخصی قادر نباشد او بسجده | قدرتش با قیام کردن بود
با یما در رکوع اراده که کرد | قاعدا میکند ایما ای مرد | قاعدا میکند ایما بسجود | از فتاوی قاضی ذکر نمود
باقی این اگر بخواهی دید | در صلوه المریض آیدی | سجده آری اگر بر زر دارش | از همه نیک با نکو کردم عرض
بهر فرمان حق حسین پاک | چه سعادت نهی بر روی خاک | ساجدی سجده کرد بر هر چیز | سخنی او اگر بیابید نیز
هم کبیر و قرار پیشانی | سجده جایز بود و لا فانی | کربلا این پاک یا بستر | سخنی ارض یا فیه جبهه اگر
سجده او جواز فرموده است | این سخن در صلوه مسعود است | سجده بر برف کاه دانه | بهمین شرط جایز است دانه
سجده بالای ریگ آرد او | جبهه کبیر و قرار جایز کو | شارح وردها کند تقریر | هست در مسجدی چنین کثیر
سجده بالای آن چنین بکرد | سخنش یافت جایز ار ایمه | حکم مجلوح حکم گاه قطن | حکم آن جمله می بود بظن
لیک سخنی او نیافت اگر | غیر جایز نوشت اهل خبر | سجده بر مثل ارنن ار آرد | نیست جایز همان سجود دگر کرد
ناجوازی او ازین دانی | که نکبیر و قرار پیشانی | سجده بر کنده جو او در دست | حکم بر جایزی او کرده است
چونکه کبیر و قرار پیشانیش | اینقدر بس بود نکردم پیش | لیک اندر صلوه مسعودی | بنوشتان آنچه معبودی
در نظارست یا جوال انیها | یعنی چون کنده است جایا ان | سجده جایز بود و لا فانی | سعی کن احتیاط را دانی
جای سجده موضع قدمان | هر چگاهی بلند تر بود آن | تا بقدر دو خشت منصوب | رفعت او سجود محسوب است
باشد اگر ز دو جو از نباد | ذکر کرده است شارح او را د | آنچه در جامع الصغیر این است | نیز در بعضی نسخه چون این است
جای سجده اگر ز جای قدم | باشد از نصف گز زیاده هم | در محل زحام جایز دان | لیک در غیر او جواز مدان
نیز نبوشته است آنکه کس | در متداولات حامه بس | موضعیکه کند بسجود براد | کز ز جای قدم بلند تر اد
رفعتش از دو خشت گشته زیاد | باشد آن سجده اش حج از نبیاد | خشت خشت بخارا نبوشت | قدر ربع ذراع دان آن خشت
بوده باشد زحام آدمیان | نیست جایز که سجده سازد آن | جبهه بر پشت آدمی ماند | اگر آن کس نماز او خواند
آنچه صدر الشریعه تعلیل کرد | بس درست است سجده آمد رد | لیک بر پشت آدمی دیگر | یعنی اندر نماز نیست اگر
یا گذارنده نماز است آن | او نخواند نماز این انسان | سجده بر پشت او مکوی روا | در خلاصه و قاضیه غیر ما
قولهای ائمه دین گفت | صاحب جامع الصغیر این گفت | هم ز ابن مقاتل عاقل | در کتاب قنیه سازد نقل

شرط کرده است آن امام همام — سجده بر پشت مرد وقت صلاح — ای باین شرط سجده جایز کو — گر بود بر زیر [illegible] تعیین است

انچنین از ائمهٔ عالم — نقل سازد ابو المکارم هم — گر دو مردی بر پشت مرد سجود — سجدهٔ او بشیوه تعیین است

گفت صدر القضاة جایز ازان — از کفایه کند بیان آن — قول دیگر اداینا بد فرض — سجدهٔ ثانی نیز [illegible] سلام کنند

از خلاصه نوشت آن پشه بان — نبود در صحیح قول جواز — سجده بر پشت کس چه روا — جای خالی بنا باید [illegible] بخدا طلب

فرجه قدر سجده یافت اگر — غیر جایز بود بپشت دگر — گر شود منتظر همین انسان — تا گذر خیزد است آن میان

فرجه یافت سجده بروی کرد — هم جواز است سجدهٔ این مرد — گر دو عبد العلی چنین تعیین — مستحب در کتاب شیخ الدین

نیز در باب جمعه قاضیخان — گفت کو دید حس در ینجا آن — سجده بر پشت مرد بر هر حال — نکند گفت آن شریف جمال

نقل کرده است شارح اورا — جبهه هیچ عمامه را ننهاد — یا کند بر زیاد جامه سجود — هست جایز بگرد خواهد بود

از ابو یوسف قمر روست — حرف بر ناجوازی او راست — سخن شافعی برین بوده — یعنی غیر از جواز فرموده

سجده بر آستین کند انسان — گر بود سنگ ریزه یا چو ازان — یعنی سازد ز بهر دفع اذا — سجدهٔ او بغیر کرده ادا

نبود انچنین بگرده جواز — فعل مکروه بی خرد میناز — جای سجده نجس بود اما — آستین همچو گرد در اینجا

سجده بالای آستین آورد — در خلاصه جواز نی ای مرد — وضع دو انو وضع هر دو دست — نزد ما در سجود سنت هست

لیک بر ارض ماند تعیین — باشد اندر سجود فرض این — این سخن در هدایه تعیین کرد — شرح اورا داد محیط آورد

تا گذارد اصابع دو پا — رافع است از زمین مگوی روا — بوالمکارم که ناصر دین است — از غضیر صحیح گفت این است

قول وضع قدم که در انجاست — گفت وضع قدم باصبع هاست — گرچه یک اصبع است وضع قدم — در خلاصه بود چنین تعیین

بر زمین گر نهاد پشت قدم — نرسد بر زمین اصابع هم — گر مکان تنگ باید دران — در خلاصه بود بیان آن

یکقدم بر زمین اگر ننهاد — گفت تجنیس شارح اورا داد — لیک اندر صلوة مسعودی — در جواز ش خلاصه فرمودی

یکقدم بر زمین نهاد دگر — زبر آن قدم نهاد دگر — نیز اندر صلوة مسعودی — نارو گفته حکم فرمودی

ز فرو شافعی بگفت وجوب — وضع دو دست را نو انو وجوب — نیز قولی ز بزرگان ما — گفت ابو نصر شاه با تقوی

بر زمین کرد بین اگر ننهاد — در سجودش بغیر جایز باد — هم بود اختیار بو لیث این — این سخن در لم الغنا در بین

از ابو یوسف آمده است جواز — گفت این قول را ابو شافی — لیک در چند نسخه به تمیز — نزد اصحاب ما بود تجویز

در بیان قعدهٔ اخیر و کیفیت آن

سجدهٔ سهو سجدهٔ قرآن — یعنی فرضی قعدهٔ آخر — فرض با اتفاق اخبار است — زود آید خدا بخواهد ان

قعدهٔ آخر است فرض العین — چون رکوع و سجود در ما دین

گفت صاحب نهایه فاخر — نقل او از کتاب اسرار است

ات قعود — فرضی او که مصطفی فرمود — کر تمرج بصنع او دانی — فرض باشد بطور نعمانی

بصنع نزد دیدار — گفت یعنی زد اجبات شمار — در عبادات حضرت باری — واجب است احتیاط هر آری

که در فقه کیدانی — آنچنین در شروح وی دانی — آنچه با فرضی است ثابت چیست — بدرستی دلیل وی قطعی است

و در کتاب او فرمان کرد کاری — نبود هیچ شبهه در وی — فاعلش را ثواب لاتحصی — هست در ترک او عقوبتها

منکر فرض میشود کافر — فرضیش را است اتفاق اکبر — آنچه با واجبی بود اثبات — هست ظنی دلیل وی بالذات

فاعل واجبات را ثواب — تارک او بود سزای عقاب — عملاً مثل فرض باشد آن — اعتقاداً اولی چو فرض مدان

کفر نبود چنانکه انکارش — رتبه اش بعد فرض شمارش — سنت آنکه سنت است فعلش — بهمان فعل در خطابی

ترک کردند یک دو بار او — نشود تا چو فرض حکم او — فاعلش را ثواب بنوشتند — تارکش را عقاب ننوشتند

یعنی این حکم در مؤکده است — در زوائد نه اینچنین بسته است — مستحب آنکه کرد پیغمبر — ترک کردند گه گهی دیگر

سلف او را کرفته تا شد دو — کوش کن در کتب پس او است — فاعلش را نوشته اند ثواب — تارکش را نبوده است عقاب

سنتیکه بود زوائد چیست — نیز بر تارکش عقوبت نیست — فاعل او ثواب میبیابد — عاقل از فیض روی کی تابد

نیز این چون بشرح او راست — از بزرگان چنین خبر داده است — سنتیکه مؤکده بوده است — مصطفی کرده است خبر داد است

شخصی بر سنت رسول حی — کرد انکار چیست حکم وی — هست اندر صلوة مسعود آن — که صحابه علیهم الرضوان

متفق باشند اول و آخر — منکر اینچنین سنن کافر — ابتدا اختلاف اگر کردند — آخراً اتفاق آوردند

باشد انکار اینچنین سنت — بدرستی و راستی بدعت — در فصول عماد تعیین کرد — در بیان کلام کفر آورد

گفت شخصی بادی دیگر — ناخنت کین قلم تراشد سر — گویدآن کس نه جاهلی ناگه — کر چه سنت بود نسازم من

کفر باشد همین صریح سخن — چونکه این بر سبیل انکار است — زین سبب قول کفر مردار است

نیز در سایر سخن این است — آنچه در این کتب تعیین است — او که بر وجه جحود رد گفته — زین سبب بر قبیح بد گفته

کرد در موضع دگر تعیین — طعن سنت که کرد کافر شد این — بتواتر رسیده مثل سواک

هم ز کنز العباد کویم باز — که سنتهای نیز وقت نماز — حق نه بیند اگر کسی او را اصل — میشود کافر آن کس بی اصل

لیک حق دید ترک او سازد — خویش را با کناه اندازد — آنچه قول صحیح هست این است — نیز در چند نسخه تعیین است

فقه بولیث و غیر این — هست در نسخها چنین تعیین — کر در شخصی فریضه کرد ترک

خواه کس ساهی است یا قاصد — بیقین دان نماز او فاسد — ترک واجب شد از شخصی کس — کر بود عمد مجرم است آن کس

آن نمازی ز سبب نقصان — مبتدع بوده است تارک آن — سهو باشد سجود سهو آرد — نقص او این سجود بر دارد

ترک سنت اگر بسازد آن — نیست فاسد نماز از این بنیان — سجدهٔ سهو هم نشد لازم — لیک بی تحمید تشهد هم

نافله ترک کرد انسانی — تارکش را کنه نمیدانی — لیک مانده است از فضیلت این — در جمیع کتب تشهد این

در صلوة فقیه مسعود است — در کتابش فقیه فرمود است — ترک واجب بعمد سازد کس — گرچه سازد سجود سهو و سلام

یعنی نقص نمازی اشیام — بر نگیرد ز بزرگی گناه — نیز اندر شروح وی طلب

در بیان واجبات نماز و احکام او

ترک واجب بگیرد زان دامن — کفته شد در نماز فرضی آن — در بیان حرام تعیین کرد

پس بگوییم واجبات نماز — بس بتخصیص فاتحه خواندن — گر بخواهد خدای بی انباز

پیشتر که قراءت قرآن — فاتحه را فریضه کرد اثبات — هست واجب به نزد مالک ظن

شافعی در تمامی رکعات — میکند از ابو حنیفه نقل — نیز مالک بفرضی این است

هم حسن آن امام صاحب دل — فاتحه در نماز مکتوبات — هست واجب بجمله رکعات

سوره با فاتحه بگردن ضم — یعنی از واجبات است اهم — قول واجب به نزد ما بوده

از ذخیره مشرح او راد — در بیانهای سهو سازد یاد — یا سه آیت یا آیت کوتاه

همره فاتحه بخواندن آن — که باجماع قول واجبدان — نیز در شرح شمس الدین است

کفت در مختصر بلا تکذیب — هست واجب رعایت ترتیب — سخن مختصر بود مطلق

نیز در چند نسخه خوش کو — آنچه فعلی بود مکرر او — بس مراعات بخش این نرست

در نهایه نوشت بشبهیت — آن مکرر بود بیک رکعت — یعنی چون سجده که بود تکرار — در یکی رکعت او دو بار

سجدهٔ ثانی مانده است اکسب — خیست انکس بر رکعت دیگر — سجدهٔ ترک کشته چه دارد — اول آن سجده را قضا آرد

سجدهٔ سهو هم کند آن کس — هست جایز نماز او بیشک — لیک غیر مکرر مشروع — یعنی اندر نماز مثل رکوع

او چو بعد از سجود نیست ایقاع — معتمد از مذهب اجماع — در همین باب ترک دانی — یعنی بنوشت صاحب کافی

لیک تقدیم راست ایشان را — بر رکوع ست فرض عین آن — هم رکوع است واجب سجود نماز — فرض باشد مراتب این باز

اینچنین سنه حسین تعیینش — کرد در جامع البیانش — نقل کرد از شروح مبسوطان — از ظهیریه و محیط چنان

هم ز شرح طحاوی سازد عرض — هست تقدیم این مراتب فرض — لیک صدر الشریعه در تحریر — کفت ترتیب اولین تکبیر

یعنی بر قعده است فرض و بس — باقی ترتیب واجب است یکیس — در سه ترتیب او قضا فرمود

چون قیام و رکوع نیز سجود — حق تعالی به بندگان فرمود — کفت فرض است اتفاقی این

قعدهٔ اول از وجوب نماز — در دو قعده تشهد او باز — در نماز یکه جهر میخوانند — جهرش از واجبات میداند

[illegible]	پست خواندن و اجابتش پست	هر جگاهی مصلی تنهاست	او مخیر بود بجهر و پست
[illegible]	گر مصلی که منفرد بوده است	در نماز یکه پست خواندن بود	هم باین پست خواندش فرمود
[illegible]	خواه خواند بلند خواهی پست	نیز در بعضی نسخه چون این گفت	بعد در جامع البیان گفت
[illegible]	در محیط است مشی اما	بو المکارم که شرع پرور دست	در بیان قراءت آورده است
چه بود جهر گفت ائمه خیر	باشد ادنای او شنیدن غیر	چیست ادنای پست در معنی	باشد اسماع نفس خود یعنی
گفت این قول اصح شماست	هم اصح گفت هم بود انجاست	از ذخیره مشرح اوراد	در صفات نماز ساز دیاد
نشود نفس خویش در اخفا	الاصح آن نماز نیست روا	بهمین قول اعتماد شماست	این درست است هم بود انجاست
باقی این اگر بخواهی دی	در بیان قراءت آمد وی	نیز تعدیل کردن ارکان	هست واجب بمذهب طبرستان
لیک بوسف در سبب تمیز	فرض فرمود شافعی هم نیز	چیست تعدیل رکن که فرمود	یعنی آرام در رکوع و سجود
نیز در قومه جلسه آرامش	گشت تعدیل رکن هامش	قدر تسبیح چون گرفت آرام	گشت تعدیل رکنهاش تمام
شخصی آورده جلسه را بر جا	رفع سر کرد و سجده کرد اخری	در کتاب هدایه کرد بیان	نیز در بعضی نسخها چون آن
سر بود اقرب سجود نماز	اصح قول اصل نیست جواز	بقعود اقرب است جایز دان	یعنی نزد محمد نعمان
در رکوع و سجود تسبیح	سنت حضرت نبی اصبح	در رکوع و سجود خویش تمام	نکند گر کسی بلا انجام
هست در شرح فقه کیدانی	نیز در نسخها چو دی دانی	خبری از رسول حق کورست	اسوء السارقین کهاوست
نیز بنوشته اند در مشکوة	اخبث الناس گفت پیغمبر	این احادیث از امام مطهر داست	نیز بنوشته اند در مشکوة
چه جفا میکنی بخویش چو چور	چشم بر هم زدن نیازی صبر	نفسی نیست تو ردی ازامت	اسوء السارقین شده نامت
در قنیه است قولی از طرفان	سهو اور اسجود لازم دان	لیک بنوشته فقه کیدانی	نیست لازم بسهو دی دانی
چونکه اوه و اجب نیز بود	آن دلیلش دلیل خیر بود	لیک بر ترک واجبات دگر	سجده لازم چو سهو کرد اگر
در رد رکعت بخواند ز قرآن	گفته بودیم قبل فرضی آن	لیک تعیین در اوین او	بدرستی ز واجبات بگو
گوی تبعیت امامش باز	مقتدی را ز واجبات نماز	صورت این اگر بخواهی دی	در بیان امامت آمد وی
انچنین خواندن دعای قنوت	هست در تراز واجبات ثبوت	این مسائل اگر بخواهندان	میشود در صلوة در بیان
گوی تکبیرهای هر دو عید	نیز از واجبات باید دید	این مسائل اگر خدا خواهد	در بیان دو عید می آید
در وقایه و غیرها این بود	فقه کیدانی بعد ازین فرمود	انچه فرض و وجوب شد تقریر	هم ادایش کنی بلا تاخیر
یعنی اندر محل ادای آن	بدرستی ز واجبات بدان	صورت این اگر بخواهندان	میشود در سجود سهو بیان

در بیان صفات سنت مستحب نماز

نیز بزبان شدن بلفظ سلام — هر واجب بجمله خاص عام — شافعی گفت فرض باشد الا

آنچه مذکور شد فرض وجوب — خبر از این نیست آنچه تعیین است

آنچه فرض وجوب شد یعنی — شافعی گفته تا سلام کنم

هر چگاهی کنی شروع نماز — کن به تکبیر حق تعالی آغاز — لفظ تکبیر فرضی تکبیر — کرده بودیم قبل از تحلل

آنچه سنت مصطفی بود است — گوی تکبیر افتتاح و دوست — آنچه عبد العلی که تعیین گفت — نیز در جامع البسا تین گفت

آنچه در مختصر که کرد بیان — در ظهیریست و قاضیخان — تا که مس میکند بدو ابهام — شصتین دو گوش آن هنگام

قول بوسف در سنت ضمیر — رفع یدین مقارن تکبیر — در خلاصه هدایه غیر مجا — نیز در سائر کتابها

شصتین اذن خویش را ابهام — که محاذی کنند در آن هنگام — قول نعمان و زفر محمد باز — دست بردارد و کنند آغاز

این سخن در صلوة مسعودی — نیز اندر هدایه فرمودی — اصح قول دست بردارند — بعد تکبیر بر زبان رانند

گشته اکثر کتب این باد — هم نوشته شارح اورد — از صحیفه عمدة الابرار — عامه بزرگان بر این بشمار

گفت امام سرخسی خصاف — وبه ناخذ در این مکتوب — قول بوسف نکو گزار — در خلاصه بود همو المختار

نکند کس اصابع خود ضم — نکنند فرجه دار کلی هم — میکنند سوی قبله باطن کف — نکنند پشت هم بقول سلف

این چنین در صلوة مسعودی — نقلها از ائمه فرمودی — زیر کتفها کنند آزاد — دست از آستین بر آرند باد

دست از آستین بر آورده — هست در پارهٔ کتب زین سان — نیز در پارهٔ کتب اولی است — چونکه با کم مصطفی قولی است

لیک زین قول کافی آورده — این بروایت کسی از نبی کرده — بوده معذور در زمان سرد — دست در آستین شروع بکرد

انی وجهت الی آخر — می بخواند و یا نه ای فاخر — بو المکارم بزرگ شرع زمان — می بسازد در مضمر ایشان

گر صحیح سخن چنین دانی — پیش از افتتاح میخواند — در هدایه نوشته است اما — قبل ازین هم نخواندنش اولی

تا شود متصل به نیت آن — یعنی تکبیر این صحیح بدان — سخن بندگان مسعودی — ذکر شد در صلوة مسعودی

وقت تکبیر دست بر سر زن — وقت تکبیر بعضی از ناداان — سر خود سوی پا کنند پایان

زاهد فخر گفت آنم اگر — چون شود یار کف او بر سر — او یعنی چو راکع مومی است — آن شروعیکه کرد هیچ نیست

شیخ الاسلام گفت اگر بعضی — هست نیز در تکبیر نماز تمام — لیک نیز در تکبیر بود بر کوع — آن شروعیکه کرد نماشروع

هر که مخلص بود در این اوصاف — نکند از نماز خود بخلاف — دست در آستین نهان کردن — وقت تحریمه نیست بر زن

هر که در بند کی بیاشد مرد — عمل فعل زن نباید کرد — شمس الدین گفت در کم مرد — کشت بدعت اگر شروع بکرد

هر چگاهیکه زن شروع آرد — دستها تا دو کتف بر آرد — در هدایه صحیح قول این است — اینچنین در خلاصه تعیین است

... دستها زیر ناف کیرد پیش ... انچنین در صلوة مسنون است ... سنت جمیله مرسلین بود است

... در خلاصه ز وضع اخذ اولی ... بشیر بزرگان پاک نهاد ... گفته اند وضع اخذ جمع بیاد

... یعنی بر پشت کف چپ دانی ... حلقه کیرد بخنصر ابهام ... رسغ و جنب بقول امام

... جمع شد اخذ وضع زین انواع ... بو امکارم بزرگ پاک سرشت ... هم همین نوع رصح نوشت

... سنت اوست اعتماد دو دست ... در هدایه صحیح تعیین است ... در خلاصه اصح نوشتن است

... بیقین سنت قرا گفت ... تا که فارغ شود کس از تکبیر ... گفت ارسال میکنند آن پیر

... اعتماد است بعد ازان بنظر ... شارح درّ آن معلم عصر ... میکند نقل از کتاب حصر

... زین سبب گفت بعضی اهل کمال ... بعد تکبیر اولین که هست ... کند ارسال بعد بند دو دست

... زن بماند دو دست در سینه ... هر گذارنده نماز تمام ... در ادای نماز وقت قیام

... چشم خود زان محل نه برداد ... فرجه دارد میانه دو قدم ... یعنی مقدار چار اصبع هم

... گوید ش در کدام دم تکبیر ... در فتاوی حجت غریب ... ذکر کرد است شارح لبیب

... برسد مقتدی بسازد سر ... بنوشتند همین فتوی ... هم بود حتی احتیاط هم تقوی

... فصل تکبیر ابیان کرد است ... اصح قول را اکردانی ... کرامام ست در ثنا خوانی

... فصل تکبیر ابیاید هم ... از خلاصه چنین کند تقریر ... در ثنا بود امام گفت تکبیر

... باید ش بیشتر از دو بسنا گفت ... قول مختار را اکردانی ... یافت در وقت فاتحه خوانی

... احتیاطش بکن بهر تقدیر ... از ذخیره نوشته است اما ... یعنی گفتند بعضی از علما

... باید ش مقتدر شرع عمل ... هست در قاضیخان معنی گفت ... با مامش اکر بر اکر گفت

... یافت از جمله احتیاط نکو ... یکروایت شده است از یعقوب ... بنود آن شرع وی محسوب

... فی الاصح عندهم جواز نیاد ... بس کلام فضا در حجت ... کشت بی اختلاف بیشتر

... بعد تکبیر دست چپ بر بست ... بی توقف ثناش میخواند ... آن ثنا این بود بیقین دانند

سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک

... اقتدا کرد با امامش بس ... کرامامش کند قرا است بپ ... خواندنش این ثنا که سنت است

... بیقین خواندن ثنا ماند ... چونکه شنید ز قرآن انجا ... هست لازم بمقتدر ان ما

ذکر کرد است فتوی بر این است
نقل او از نصاب تعیین است
گر بود در رکوع امام
اقتدا گر دخصوص تعیین است

گفت تکبیر قائما آنکس
بی توقف بگوید و رکوعش بس
ترک سازد ثنا علی التعیین
مشتغل میشود بتسلیم کند

این سخن را صحیح فرموده
نقل او از نصاب میبوده
گر مصلی است منفرد یا امام
چون ثنای خدا کند طلب

پس تعوذ بجزم سنت است
چونکه او تابع قراءت است
نبود تابع ثنا پس آن
یعنی نزد محمد است

در هدایه چنانچه تعیین است
در نهایه وکافی هم این است
مقتدی را تعوذ سنت نیست
چونکه بر مقتدی قراءت نیست

لیک سنت بود بمبسوق آن
چونکه لازم بود با قرآن
نزد بو یوسف طریق نما
این تعوذ بود تبع به ثنا

اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم

در خلاصه تعوذ مختار
صورتش این بود تو کوش بدار

گفتن این تعوذ ست اخفا
اصل این را جب است ارفعا

کو تعوذ در افتتاح نماز
که بهر گفتش اعاده میساز

گر تعوذ بماند از نسیان
از سخنهای شارح اوراد
که درین نظم خویش سازم یاد

چون تعوذ بگفت از انسام
بعد از انکه رسد بخاطر ان
بس تعوذ نگوید او بی ظن

بیقین دان که فتوی این است
بعد او سنت است بسم الله
گفتن تسمیه بود بهتر

رای او رفته است با این باز
هم بود اینکه تعیین است
تسمیه جزو فاتحه گوید

وقتیه نوشته در این باب
نیست بی فاتحه نماز جواز
گفت در اول نماز تسمیه غیر

لیک بین ائمه دل صافی
این سخن نیست اصل این اصحاب
تسمیه در سر همه رکعت

یعنی در رأس رکعت ثانی
مثل اول وجوب میدانی
هم معلی روایت از نعمان

گفتن تسمیه نوشت حسن
لیک واجب بود صحیح سخن
یعنی در غیر افتتاح نماز

یعنی در شرح شمس الدین مرد
بین اصحاب مختلف است
هم بلفظ صحیح تعیین کرد

در کتاب هدایه مشهوره
گفت لابین فاتحه سوره
خواندن تسمیه نزد وی واجب

تسمیه در میان این دو جا
اجتهادی این چنین افتاد
گر نمازی بود مخافت او

احوط این است بهر سوی فتوی
گفت از مضمرات شمس الدین
قول مختار قول او این است

گفت لابین از محیط اما
نیز از سیف کاکی است بیان
در میان دو سوره گر بدان

گفتن تسمیه چنین باشد
بسم الله الرحمن الرحیم
واندان کس که اهل دین باشد

قول مجموع عالمان ما است
تسمیه در همه نماز اخفا است
جهر او در نماز مکروه گفت

مکنی جهر تسمیه انجا
هست در منع او روایتها
بس صحیح صحیح غیر خلاف
که در اخفای او است اسلاف

...ید خود تسمیه بس	سورهٔ فاتحه بخواند بس	سورهٔ دیگری بضمّ ضم	میکند چونکه واجب است اهم
...نا بخواندن قرآن	از وجوب فروض ست دان	گفتن این اگر بخواهی	در بیان قراءت آمد وی
...قرأت کند بجزم امام	مقتدیها شوند بیکدگر تمام	در پس او اگر قراءت کرد	نزد ما شد کنا هکار آن مرد
...و در کتاب ...ی است و در نماز نماز	از صحابهٔ بزرگان طراز	سورهٔ فاتحه که کرد تمام	گوید آمین چو مقتدی امام
در نمازیکه نرم میخوانند	نیست آمین بمقتدی رانند	آخر فاتحه اگرچه شنود	این سخن در فتاوی مسعود
گوید آمین بقول بوجعفر	بو امکارم چنانچه کرد خبر	گوید آمین مصلی بر اخفا	چونکه آمین بگفتن است دعا
بس بنای دعا بر اخفا بود	در هدایه دگر ها فرمود	نیز اندر هدایه کرد بیان	مدّ قصر اندر و بود و جهان
لیک تشدید در وی آن نیکو	گفت باشد خطای فاحش او	بلکه صاحب خلاصه نشمارد	گفت قولیست بر فساد نما
نزد بو یوسف است غیر فتوی	گر بتشدید هم بسازد یاد	بنوشتند بر همین فتوی	که سزاوار نیست گفت اما
لیک بنوشت شارح اورد	با مامت اگر بسازد یاد	گفت فاسد بر اتفاق نماز	ناقل از بخشی است آنهمان
چون قراءت تمام سازد پس	میکند در قیام قطع نفس	بعد الله اکبر او گوید	میرود با رکوع این انسان
سر کند نزد انحناء قیام	میکند در رکوع تحویل تمام	گفت از مضمرات شمس الدین	در صحیح روایت است همین
گیرد شان بود دست و زانو	نیک تفریج باد اصابع او	گردد زانوی او شود چو کمان	گفت در شمس الدین گر آنان
نیز فوت کند بدستش آن	تا که بیرون رود خم دو ران	این سخن در صلوه مسعودی	بعد ازین در خلاصه فرمودی
پشت خود را چنان کند هموار	قاح آب گیرد استقرار	هم سر خویش را نه برآرد	هم در انجا فرود نی آرد
راست گیرد بجز خود یعنی	منع تنکیس رفع زین معنی	از نسفیه شارح اورد	می بسازد رکوع زن آید
از تجاع است جانی شبستن	لیک بیدا نساز د آدم زن	هست در شرح شمس الائمه	بس مصنف زنان نگردن
این اشارت باو بود کنان	اندرین حکم هست چونی مردان	لیک از زنی اهدی عیان شد یاد	زن نمیسازد اصبعان گشاد
نکند اعتماد هم بدو دست	بر دو زانو زن خدای پرست	بل نهد دستهای کرده ضم	میکند کیتین خود در هم
متجافی نمیکند عضدان	یعنی زن در رکوع چون مردان	هر چکا هیکه کس رکوع آرد	چشم بر پشت پای خود دارد
از خداوند عالم و عادل	صفت خاشعا که رسد نازل	گفت ابو طلحه یا رسول الله	چیست این خشوع ده آگاه
گفت پیر او رسول خاص و عام	اینکه باشد مصلی وقت قیام	بصر اندر مصلی چون فرمود	منتهاش نیز در بجای سجود
اینچنین در رکوع باد قدمین	مصطفی گفت منتهای عین	در محل سجود باد آنی	در محل قعود فخر دی
نیز عند السلام اول دان	باد در کتف است شیطان	نزد تسلیمه که بود دانی	چشم بر کتف الیمن دانی

آن نمازیکه خاشعان خوانند | گفت در رکنی از چنین دانند | در صلوة فقیه مسعود است | گفت خیر الامام تعیین است

هر کسی این سخن بجا آرد | نور ایمان باو نکو دارد | هست در جامع البیان نیز | که درین باب کی سلام کنم

گفت کعبین خویش چسپاند | یعنی اندر رکوع تا داند | هم بغلها کشاده میدارد | نقل این از زاد طالب

انچنین در کتاب شمس الدین | بهمین نوع میکند تعیین | هست تسبیح در رکوع سه بار | سنت هر صغار و

یعنی ادنای تسبیحات این باد | گر تفصیل شاخ اورا داد | گر زیاده کند ز سه افضل | پنج یا هفت گفت آن اکمل

لیک تسبیح را امام طویل | نکند تا شود بقوم ثقیل | نیز تسبیح در رکوع و سجود | نزد بعضی امام واجب بود

بلکه در سجده تسبیح اکمل | فرض باشد بمذهب مالک | فرض گوید ابو مطیع صبیح | در رکوع و سجود سه تسبیح

یعنی ابن مطیع شیرین کو | هست شاگرد بوحنیفه او | نزد بعضی ائمه اکرم | گفت تسبیح را ز سه کم کم

غیر جایز بود نماز آن | مده از دست احتیاط ایجان | لفظ تسبیح انچه مرسد تعیین | در محل رکوع باشد این

در رکوعش گر فتوحی نرسد آرام | سبحان ربی العظیم | نیز تسبیح اوکه کرد تمام

بعد تسمیع بر زبان کویان | یعنی بردارد شش سر شان | چیست تسمیع ایمالک رح | سمع الله کوی لمن حمده

که درین حال مقتدی ز انسان | گویدش ربنا لک الحمد آن | در هدایه و غیر ها این است | نیز اندر خلاصه تعیین است

می نگوید امام این نگوید | نزد نعمان امام عقل مزید | منفرد شخص هر دو را گوید | داند آن کس که راه دین پوید

در صلوة فقیه مسعود است | نیز کنز العباد فرموده است | سین تسمیع از رکوع اخفا | دال ها را بقومه اخر ساز

در کتاب غنیه آورده | از بزرگان چنین بیان کرده | هست تنها گذار اگر انسان | گوید این وقت رفع تسمیع ان

بعد در قومه چون کرد قرار | باد تحمید این صحیح شمار | هاکه باشد در آخر حمده | ساز اظهار ایمالک رح

شخصی بی ها اگر بسازد یاد | گفت تفسید شارح اوراد | هم بگوید بجزم ها چون این | گفت در شرح خویش شمس الدین

نیز اندر رساله هست چنان | چونکه وقف وقف نهد امکان | نیز در شرح بوالمکارم هم | گفت باید بجزم آن اعلم

نیز در شرح فقه کیدانی | عربی شرح که زوی دانی | هست در شرح انچنین بسیار | جزم سازندهای ادای یار

نیز در شرح خویش شمس الدین | گفت مهر ثواب التعیین | باز در قومه چو زکر فتوحی آرام | انچه در قومه بود کرد تمام

قومه آن است راست کرد دین | شق بالا و هم شق پایان | باد در قومه دست ها ارسال | سخن بزرگان شهد مقال

بعد الله اکبر او کویان | میرود با سجود انکه آن | گفت اندر صلوة مسعودی | شرح اوراد نیز فرمودی

چون ز قومه مصلی آگاه | سر بسازد ز همزة الله | را اکبر که حرف آخر بود | میکند خم انچنین بسجود

در خلاصه ز قومه این انسان | میرود بسجده اسر یعا آن | نرود با سجود مثل جمل | گفت این مذهب است از اعمل

در عامه کتب مروست — علی محمد و علی آل محمد — ... دو دست بر زمین مانی — بعد بینی و بعد پیشانی

... — ... دیر تر مود ... — نیز ضم سازد دو صبعان را چست — سجده ساز د میانه دو دست

... — و علیه ... — تا که از کوش او فتد بیخبر — او فتد پشت دست او در انیز

... دوش ... — میشود با حذا ... دستها — یک یک پیش کرده ایم پیش

... نکشت و دست پای کجود — سوی قبله شود محل سجود — فرضی وضع کردن قدمان

چشم خود را کشاده میدارد — نیز بر پیش نظر آرد زانو — شکم از ران و ران از ساق جدا — سجده میسازد از برای خدا

نیز صبعین مرد ابداباد — هم ذراع وی از زمین آزاد — لیک در شرح خویش شمس الدین — گفت از راه دلی التعیین

مقتدی در صف بر ادر عین — گفت ابد انمیکند صبعین — سجده سازند زن بوقت نقیض — فرش سازد ذراع خود بر زمین

نیز ابد انمیکند صبعین — نکند نصب اصبع قدمین — بلکه چسپاند او شکم بر ران — چونکه پوشیده تر بود بر ان

در هدایه و غیر ها دانی — در همه نسخهای نعمانی — چون بیاری سجود خود در جا — گوی سبحان ربی الاعلی

یعنی ادنای او بود سه بار — زاید ش او مستحب بشمار — گر زیاده کند ز سه هرگاه — طاق باید بگفت بی اشباه

لیک تسبیح را امام طویل — نکند تا شود بقوم ثقیل — چون گر فتند در سجود ارام — نیز تسبیح او که کرد تمام

باز الله اکبر او گویان — سر چو بر دارد از سجود چنان — در صلوة فقیه مسعودی — اینکه تکبیر گفتنی بودی

اولش از سجود آغاز د — ختم در حال جلسه میسازد — بین دو سجده که نشست تمام — قدر تسبیح بر گرفتم ارام

باز الله اکبر او گویان — میرود تا سجود ثانی آن — گوی از جلسه همزه الله — ختم کن بر سجود ثانی اشباه

سجده ثانیه چو اول دان — ار بر جا چنانچه گشت بیان — چون شدی فارغ از سجود چنان — خیر تکبیر بر زبان گویان

اول حرف از سجود آغاز — اخرش در قیام ختم بساز — نیز اندر صلوة مسعود است — بهترین انام فرموده است

سجده ثانیه چو اداسازی — زود بهر قیام بر خیزی — همچنانکه ز سنگ تفت کس — می بخیزد چنانچه خیزد بس

کل تکبیر انتقال که هست — می بگوید امام جهر بپست — شارح وردهای نیکردان — می بیارد ز چند نسخه بیان

چون بخیزد مصلی بر اید — خیز دش بر صدور هر دو قدم — دست خود تا کیه بر زمین نکند — بیضرورت کسی چنین نکند

جبهه بردارد اول اینجا او — بعد بینی دو دست و دو زانو — گفت عبد العلی غیر او — خیز دش دست مانده بر زانو

رکعت ثانی را چو اول دان — لیک نبود چهار چیز در ان — یعنی تکبیر اولین نبود — رفع دو دست هم برین نبود

هم تعوذ ثنا نمی خوانی — یعنی در رکعتی که شد ثانی — یعنی این چهار چیز ای اعمل — نیست در غیر رکعت اول

گشت فارغ ز سجده ثانی — در دوم رکعتی که میدانی — ختم تکبیر میکند بقعود

در نمازش اگر نشیند مرد — در هدایه و فایه تعیین کرد — پای چپ افتراش باید کرد — یعنی بالای او نشیند مرد

نیت آدمان امام نکو — میکند هر که باشد شمع او — در خلاصه صحیح قول این است — در همین باب آنچه تعیین است اینجا

گر بود مقتدی بلا شبهت — آنچه گفتیم میکند نیت — اینچنین نیت امام کند — در همان وقت که سلام کند

گر امام است بسوی راست آنی — نیتش در سلام اول دان — سوی راست است در سلام صحیح — میکند نیت آنچه از طلبی

در حذاء امام بهشتان یار — نزد بویوسف است اول بار — لیک در مذهب محمد امام — نیت او کند بهر دو سلام

سخنی از امام دین اعظم — در هدایه است چون محمد هم — مر کسی را که نیست شرکت آنک — در نمازی اینچنین بزبان

نکند نیتش علی التعیین — در هدایه صحیح باشد این — منفرد در سلام خود اخیر — حفظ قصد میکند نه غیر

میکند نیت آنکه هست امام — در صحیح سخن بهر دو سلام — ذکر کرده فقیه شمس الدین — از ابو القاسم آن امام دین

گفت اندر سلام آن سه مرد — نیت جمله اهل ایمان کرد — میشود بی نیاز زین تفصیل — این بود قول آن امام جلیل

هم نوشت آن فقیه خوش گفتار — اینچنین در فتاوی مختار — بیقین آخر سلام خویش — میدهد پست از سلام نخست

مقتدی میدهد چه دو سلام — گفت بعد از امام خود دو سلام — دو روایت شده است از نعمان — یک روایت چو قول شاگردان

یک روایت مقارنا بامام — مقتدی میکند سلام تمام — گفت بوجعفر سعادت یار — ذکر کرده است مذهب مختار

از همینش دهد امام سلام — مقتدی آن دمی دهد سلام — او که فارغ شد از سلام امام — از پیامش دهند سلام این بار

فقه بولیث است بالتلقین — میکند نقل آن امام دین — گفت انس از رسول خلق نواز — بجماعت یکی پنج نماز

بگذارد دهد خدای مجید — که بود اجره هزار شهید — آن شهیدان که بهر نیک انجام — مرده شد یا فتی بسبیل الله

محتسبین صابرین باشند — آنهمه غیر مدبرین باشند — وعدهای دگر رسول خدا — گفت او کی شود بگفتن ادا

بشنویدای برادران اما — هست اینه خلاصه الفتوی — کر دگر سنت است انکو — که بعذر است معذور او

ترک سازد تهوما کر آن — نیست مقبول فرض از ایشان — ترک سنت چه خصلت شوم است — زانچنان اجر هاکه محروم است

موعظه در شکست نفس خود

بس توای ترک کرده کوته عقل — آنچه سنت ادا بکردی نقل

نیستی عامل اینکه میگویی — شرم دار از چنین بیرویی

پنبه غفلت است در گوشت — سگ نفس تو پیشوای تست

میکنی جمع خوشه احسان — میزنی آتش بر ایشان — در برخود نکرده میسوزی

عهدها میکنی صبح برستی — نشده نیم روز بشکستی — نا راد از هزار جا کندی

در توبه که اشرفی شیء است — نور انسان کمر ضیی دی است — کر دناکاه نفس بد جهدی

از خداوند خود نسازی شرم — تو که بازار نفس داری گرم — بکند این زبان کبد این رو

حکایت

ممکر انکه خدای بخشنده — خود بکوید بلفظ خود بنده

شیخ حق قطب دین فرید الدین — در توبه بروی خود بگشاد

مدتی در غم و ندامت بود — مثل احمل پیش رسوا کرد

سحری بود در فنا از دو جهان — غم فرد او فکر جان برد

خواست تا توبه کند آن مرد — زهرهٔ توبه ساختن دروی

هاتفی گفت فاسقا پیش آی — نا امید مساز برتر کوش

قابل التوبه بندگان مائیم — بگذرانی تو عمر در مستی

چون پشیمان شدی ز رسوائی — گر در خویشتن کنی سیماچاک

جست از جای خویشتن چو برق — گفت یکبار دیگر خویش مرا

ای کریم ازل خدای احد — عاقبت شد ز اولیای خدا

نیست اکنون بدرگهت رویم — توبه کردم هزار بشکستم

آخر کار م از کرم یاری — از همه سو پناهی یکسو

در بیان قراءت نماز

در هدایه و غیرها بنوشت — بصلاحیت تمام آری

جهر سازد به بامداد امام — یعنی از عالمان پاک سرشت

در دو رکعت اول عشا و شام — خواند اخفا چنانچه احکام است

در دو رکعت آخر عشا که هست — خواند اخفا چنانچه احکام است

لیک فرموده اند جهر افضل — خواه خواند بلند خواهی پست

آنچه ادنای جهر اخفا باز — بس تفصیل در وجوب گذشت

لیک در جمعه یا بود عیدین — واجب است این کند قرائت پست

خواندنش اطلوع بیضا بس — یعنی از شخص فوت شد عشا

در هدایه صحیح باشد این — نیست مختار بلکه خواندنی است

در نمازیکه او تطوع هست — گفت چیما بخواند این انجا

ذکر کرد او محیط شمس الدین — خواندش خواه پست خواه بلند

در نماز مخافت از انسان — افضلش بس جهر اخفا کو

لیک در بعضی نسخه سدید تعیین — گفت اعلای جهر باشد آن

میکند در کتاب خود تعیین — فاسقی از گناه بار استاد

از گنه ساختن سلامت بود — باز نفس بدش تقاضا کرد

رنجت آری محبت مهاب — باز از فعل خود پشیمان شود

لیک شرم از خدای خود میکرد — که بنوی بدر که آن جی

مست بود در بحار خویش آی — هست دریای مغفرت در جوش

ما پذیرنده گنه هاییم — گرچه صد بار توبه بشکستی

آشنایی و بنده پروری — چون شنید این ندا شفقت ناک

گشت در لجهٔ محبت غرق — گشت یکبار دیگر خویش جدا

رحمتت را نه نهایت نه حد — من همان نامه ات سیه هستم

توبه کرده عذر خود گویم — لیک دارم امید از آن کو

نه حس آن بزرگ صاحبدل — کرد در شرح خویش تعیین — جهر سازد امام آن چندان — که بقدر سماع مقتدیان

نکند جهر آن قدر اما — یعنی بر فوق حاجت آنها — فوق حاجت بود اسماعیلی — مثل این در کر کمس الذین

منفرد در نماز جهریه است — کرده بود اختیار خواندن پست — فاتحه خواند یا بعضی این — اقتدا کرد دیگر بقین ما

در کتاب خلاصه سازد یاد — فاتحه جاهرا اعاده باد — در قنیه نوشته اند چنان — اقتدا کرد بعد از ان چنان

ما بقی قرات اعاده داند — گفت آن کس بلند میخواند — از کسی در رد اول نخست — ترک کردید فاتحه خواندن

فاتحه را در آخرین عشا — بد سنتی نمیکنند قضا — ترک شد سوره در دوی اول — می بخواند بعد فاتحه بل

جهر سازد امام شد این — در هدایه چنین بود تعیین — وجه بسیار گفت گفت وگو — گر بسازد قضا سوره اگر

بس بقول صحیح بی اشباه — جهر سازد بفاتحه همراه — یعنی قول محمد و نعمان — قول یعقوب بخلاف آن

آنچه فرض واجب و قرآن — یعنی اندر نماز خواند از آن — در فرض و واجبات نماز — شد مفصل نگفتم اینجا باز

سوره با فاتحه که کردی ضم — یا سه آیت قصیر باشد هم — فرض و واجب تمام کرد ضعاف — هم نمیماند از ائمه خلاف

گوی اکنون تو مستحب را این — در کتاب هدایه شد تعیین — بس همان کس که در سفر باشد — یعنی در فجر هم اگر باشد

سوره فاتحه که میخواند — باز هر سوره که او داند — در سفر فجر و رسول خدا — کرد او با معوذتین ادا

بس ازین فعل حضرت مولی — در سفر سوره قصیر اولی — اینکه گفتیم بیشک و اشباه — باشد آن کس بعلت اندر راه

لیک اندر محل امن و قرار — بوده باشد اگر مسافر یار — گفت چون سوره بروج اگر — چون قرات کنند در دو نفر

آنکه باشد مقیم بهر اجر — خواند آن شخص در دو رکعت فجر — یعنی از غیر فاتحه ای شاه — چهل آیت بگفت تا پنجاه

نیز از غیر این روایت هست — از چهل آیت خلاصت هست — نیز از شصت تا صد آیت خیر — بر همین جمله دارد استاذی

آنچه صاحب هدایه آورده — وجه توفیق او چنان کرده — رغبانرا صد آیت یعنی اقل — کاهلانرا نوشته اند چهل

باشد او ساط احوال آدمیان — بین پنجاه شصت آیت دان — قول دیگر نظر کند انسان — بدر ازی لیل که ته آن

کثرت اشتغال قلت دی — انکه در بادی اشیر یعنی طی — آنچه اندر هدایه تعیین است — در خلاصه و غیرها این است

در صلوة فقیه مسعودی — یار غار رسول فرمودی — خواند اندر نماز فجر آن شه — پیش اصحاب سوره بقره

نیز در بامداد او هست خبر — سوره یوسف انکه خواند عمر — یعنی انکه وقال یا اسفا — سوره را چون رسانند تا انجا

تا که بروی کریمش افضل — بعد از ان شب بگریه نهاد دل — گشت معلوم سوره های دراز — میتوان خواند مثل انها باز

این بجای بود که قوم آن — رغبانند هم قوی حالان — مقتدی ها ضعیف حال بود — خواندن انچنین ملال بود

در خور ضعف جماعت خویش — خواندش پیشوای نیک اندیش — آن نه بینی که چون رسول الله — می بخواندی نماز فجر آن شاه

بس بیان نور علوی بفلی | تا که بشنود کریه طفلی | گشت معلوم اشفقیت | آمد مادر بسن بجمعیت
خواند اینجا معوذتین نبی | بهر آن گریه که کرد صبی | زین دلائل کند قرا امام | در خور حال اضعف اقوام
ز هدایه جو فجر در پسین | می بخواند امام بالتعیین | چونکه وقت همین دو در وسعت | که مساویست بیک و شهبت
گفت در اصل باد دو دن اجر | یعنی در ظهر قول آن باهر | چونکه وقت ظهر است اشغال | باد کمتر تحرز از ملال
سخن مختصر بود بی ظن | در حضر هست آنچه مستحسن | بس طوال مفصل اندر فجر | نیز در ظهر بین باشد اجر
باد اوساط در عشا و عصر | شام را باد سور های قصر | نیز شنبه که قول مختصر است | این طوال مفصل آن سوی است
بدرستی ز سوره حجرات | کرد تا سوره بروج اثبات | اینچنین از بروج ای نیکو | هست تا لم یکن ز اوساط
بعد ازین سوره ها تا آخر | کو قصار مفصل ای فاخر | نیز در بامداد بی شبهت | در قراءت ز اول کعبت
بدرستی در از می خوانی | در هدایه ز رکعت ثانی | لیک در ظهر هر دو رکعت آن | کو مساوی بمذهب شیخان
گفت امام محمد ابن حسن | دوست تر آن بود در نبرد من | رکعت اول جمیع نماز | در قراءت کند ز ثانی دراز
اینکه در جامع الصغیر است | کاندرین باب آنچه تعیین است | از ذخیره کتاب معنی گفت | فتوی بر مذهب محبی گفت
هم بتاتارخانی در اینجا | هو مأخوذ گفت للفتوی | گفت در جمعه است تا عیدین | با تفاق سخن مساوی دان
گر به دوم ز اول رکعت | کرد تطویل قدر سه آیت | در خلاصه نوشت خلاف | گفت مکروه ائمه اسلاف
لیک کمتر بود ز سه آیت | نیست مکروه بیشک و شبهت | چون قراءت کند بخرم امام | مقتدی میباشد سکوت تمام
فقه کیدانی نسخه مرغوب | گفت انصات مقتدی روجوب | در کتاب به این تعیین است | در نهایه و غیرها این است
گر امامش که آیت غریب | خواند نشنود یا وی آیت سهل | بشنود هم سکوت باشد این | استماع است فرض در این حین
روز جمعه امام بر منبر | یعنی صلوا علیه خواند اگر | یعنی سرا بگوید او صلوات
اصح قول آنچه شد منبوت | میکند قوم استماع و سکوت | گفت آنچه اصح که مذکوری | هست اندر کتاب کافوری
نیز اندر کتاب قاضیخان | بزبان صحیح کرد بیان | ز اول خطبه تا بآخر بس | یعنی سازد سکوت سامع کس
چونکه هست استماع خطبه فرض | میکنند از مشایخ ما عرض | چونکه بعد از امام او بنظر | هست ممکن در و دبر گفتن
سوره بر نماز کر تعیین | بکند بوده ست مکروه این | قولهای ائمه دین گفت | صاحب جامع الصغیر گفت
نیز تکرار سوره بیشبهت | هست مکروه در یکی رکعت | در دو رکعت ز بر کنان سره | شد تخلف اصح فلا کره
در دو رکعت دو سوره گر خواند | سوره در میان او ماند | گفت مکروه پاره علما | قول دیگر نوشته اند اما
طول اگر هست سوره بین | نیست مکروه ای برادر عین | هست مکروه در یکی رکعت | نیست در این خلاف بیشبهت

سوره خواند شخص در اولی — فوق آن سوره خواند در اخری — در خلاصه نوشت کرد این — نیز گوید بشرح شمس الدین

نیز نبوشت آن فقیه زمان — آنچه مر در فریضه کرده بان — گر شود در سنن فلا یکره — نیز در چند نسخه کرد اکه

این کراهت که گشت تعیینها — هست در حال اختیار انیها — لیک در حال عذر یا نسیان — علما گفت غیر باس بدان

آنچه تاتارخانی راست بیان — چون بعایات ترتیب قرآن — لازمش صحیح باشد او — لیک با سهو او سجود بکو

سوره الناس خواند نماز — نیز خواند بر کعت ثانی — در کتاب خلاصه مذکوره — در دو رکعت نخواند یکسوره

اختلافست در ائمه سره — اصح قول گفت لا یکره — نبود نیک انچنین کردن — گر کنند باس هم مکو ازین

هست اندر صلوة مسعودی — نقل کرد از رسول معبودی — حضرت مصطفی درون نماز — ز آخر سوره نکرد آغاز

قطع هم در میان سوره نیز — که نکرد است از رسول عزیز — بلکه بر سوره که کرد آغاز — کرد آخر اگرچه بود دراز

نیز دو سوره در یکی رکعت — که نخوانده است مشفق امت — لیک انکس که ختم میسازد — سوره از میانه آغازد

یا کند قطع در میان او — یا بیکرکعت از انچه اند دو — انچه دین صورت شنیدستی — ختم سازنده اگر است نه

شارح ورد ها چنین آرد — قصد یکسوره در نماز که کرد — هست مکروه گر دراماند — بعد ازان سوره دگر خواند

گرچه زان سوره ای نخواهد بس — ان مصلی نگفته ترک پیش — گر مصلی بر کعت اولی — خواند یکسوره از کلام خدا

بعد ان کس بر کعت دیگر — سوره دیگری بکرده سیر — بعد سر کردن او تعین داند — سوره در میانه می ماند

نکند ترک یکبار این بار — خواند این سوره را هو المختار — یا که در رکعت دوم این مرد — سوره را اگر قرات کرد

بعد خواند سوره دیگر — نیست پایان بهتر بالاتر — در کتاب ذخیرة المختار — نکند ترک بعد ازین هرگز

گشته گشته یک آیت از قرآن — خواندنش در فریضه کرده بان — در تطوع بغیر کره شمرد — از سلف انچنین شنیده بیا

در بیان خلل قرات که حرف بر حرف دیگر تبدیل شود حکم او چیست

سخن عالمان ظاهر ظرف — حرفی خوانده شود مکان حرف

یعنی چون طا و صاد در نفتن — بی مشقت جدا توان گفتن

یعنی اصلا تکلف نشاید — در فسادی او چه شک کماید

لیک ممکن اگر نباشد فصل — طا بخواند کسی بجای صاد

در کتاب خلاصه تعیین است — بین حرفین هم شقیق اصل

ما اصطرتم بذا ایا باطا — خوانده باشد نماز نیست روا

طا بخواند کسی بجای صاد — یا شود صاد جاز ظا هم داد

نزد بعضی ائمه فاسد — واجب است احتیاط بر عابد

گفت فاسد نماز ازین بیان — یعنی چون ظا بود مع الضاد

طامع التاسین مع الضاد — بعضی کردند حکم او بفساد

گفت بعضی درین فساد مباد — آن امام همام صدر شهید

نزد عامه مشایخ است افتاد — یک بیک در خلاصه کرد ایراد

گفت در نسخه امام سعید — یا بخواند سین بجای صاد

فاسد و نا فساد در اما — یک بیک در خلاصه کرد ایراد

یعنی چون ظا غیظ را بضاد
یا بخواند بزا نماز فساد
ضاد مغضوب را اگر با ظا
خوانده باشد نماز نیست روا

یا بخواند بزا و یا بذال
گشت فاسد نماز او در حال
لیک در خواندن دلالضالین
خواند با ذال یا بظا کر این

در خلاصه فساد نبود آن
گفت فاسد بذال قاضیخان
در سراجیه هم بذال و ظا
قول عامه فساد شد اینجا

شخصی والعادیات ضبحا را
گفت فاسد اگر بخواند ظا
ناظره بضاد را با ظا
خوانده باشد نماز او نیست روا

ناظره بظا شود هم ضاد
نیز اینجا نماز نیست فساد
ظا بخواند ولی فساد مباد
ذلت ضاد شد نماز فتاد

ذال اگر خواند ضاد در تضلیل
غیر فاسد بگفت اهل سبیل
لیک این ضاد ظا بگفت فساد
نیز ظا تنظن گر دد ضاد

نیز با ذال شد نماز فساد
این همه قول در خلاصه یاد
نیست فاسد بود بضاد ابا
خواند ان کی لکم و اظهر ظا

شخصی در لا اله غیر الله
جای غیر ک بخواند غیر اله
در نماز فساد او است خلاف
در میان ائمه دل صاف

فرض را بذال یا بظا
خوانده باشد نماز نیست روا
ظاهر الاثم را اگر با ضاد
یا بخواند بزا نماز فساد

خواند نصر من الله ار بین
یا صمد را بسین بخواند چنین
سین میر اشود و بصاد تغیر
یا شود صاد خاسئا حسیر

یا بخواند عسیر را با صاد
لانفصام لها بسین شداد
لام شد میم لانفصام چنین
یا اصر را و تصطلون شد سین

صاد کرد مسیطرای اکرم
نیز چون این فصل عسیم هم
یا بکرد و فان عصوک سین
یا صد فاکم ار بخواند چنین

صاد صل علی شود سین باد
خواند ار سین سوره را با صاد
صاد عن صدهم بکرد و سین
یا یصرون که سین شود چون این

حاسد یا بحسد بکرد و صاد
سائغا را بصاد سازد یا
در همین جا بها که کردم یاد
گفت صاحب خلاصه نیست فساد

در خزانه است صاد نصر الله
سین بخواند بقول عامه شاه
صاد صل علی شود سین باد
هم زنا تا خانی است فساد

نیز صاد صمد بخواند سین
از ظهیری نوشت فاسد بین
سر باهر جگاهی کرد و صاد
نسبا هم بصاد کرد و یاد

یفصل هر جگاه کرد و سین
یا الی الصخره شود چون این
فالمغیرات صبحا ار سین باد
نیز فرموده اند اهل حق

متربص تربصوا است سین
سین اگر کشت صاد صوب الحق
سین اگر کشت صاد صوب البصیر
متربص تربصوا است سین

در خلاصه نماز او است فساد
یک بیک آنچه کردم اینجا یاد
نیز اینجا نماز او است فساد
یخصفا را اگر بخواند سین

در صراط و طلعها را تا
خوانده باشد نماز نیست روا
فطر فاطر فطر را آن
تا بخواند نماز شد ویران

قانتین را اگر بخواند تا
یقنطون را اگر بخواند تا
نیز حمالة الحطب را آن
تا بخواند نماز شد ویران

نیز در رحله الشتا چنین
طا اگر کشت انچنین الین
یا فطاف تا شود تبدیل
بیطش نیز تا شود بیقیل

گفت فاسد نماز در اینها
این همه در خلاصة الفتوی
طاء مسطورا بخواند تا
طاء شیطانکه تا شود طاء

یاد لوطا بنا شود اینجا | یاد ما نیطس بخواند تا | طا شود یا کهاعص الحق داد | مطلع الفجر تا شود برگو
در همین فصل ها که کردم یاد | در خلاصه نماز نیست فساد | شخصی سوط عذاب خواند صاد | یا نظا یا بصاد سازد یاد
نیست فاسد نماز آن عابد | قول دیگر بصاد نا فاسد | انیمه قولها که شد مذکور | اخذ شد از خلاصه مشهور
باز چندین نظیر از قرآن | بود در این کتاب شرع بیان | ضعف احوال خویش دانستم | نظم مجموع او انتاستم
بعضی از آن نظیر ها خوب | درج سازیم ما درین مکتوب | شخصی دال احد بخواند تا | بدرستی نماز نیست روا
گر بخواند له مکان لبسم | خواندنش غیر فاسد آمد دم | نون کم بوده است در اسمان حمد | لام اگر کشت شد نماز تمید
یوم تبلی السرائر الام | خواندنش با فساد این احکام | گر مذکر شود مؤنث آن | در خلاصه بغیر فاسد دان
یا مؤنث شود مذکر او | نیز اینجا بغیر فاسد گو | اینچنین در مخاطب غایب | خواند بر قلب یا طالب
آنچه اندر خلاصه گردیدان | نیست فاسد نماز این انسان | شخصی اتقی بمنبر اوتقی | خواند خطا فسادی اینجا
نیز گفت انیمه و انیها | حکم شد خواند گر کسی خطا | شخصی عمدا ز عاجزی یا تا | ها بخواند اگر بجای حا
مثل الحمد ها بخواند آن | ها بخواند رحیم بار حمن | گفت یا ربی العظیم بصاد | یا که ظاهر بذال سازد یاد
یا که مغضوب را بخواند ذال | یا بخواند اعوذ را بال | یا که صاد صمد بخواند سین | الحیات را بها گفت این
در درستی حرف اگر این بار | میکند جهد لیک لیل نهار | بچنین جهد آشکارا و نهفت | بدرستی نمیتواند گفت
بس بر آن شخص جایز است نماز | گر کند ترک جهد تا حد جواز | یعنی آن شخص در درستی حرف | باقی عمر خویش سازد صرف
که زمانی در و نگنجاند | گر دل جهد خویش باز داند | اندکی از کتاب فاضیحانه | کاندرین باب کنیم بیان
گر اساطیر را بخواند صاد | یا بتا خوانده است بجای ثا | غیر مغضوب را بخواند قیر | گفت فاسد شود ائمه غیر
سنته را اگر بثا خواند | گشت فاسد نماز او دانند | نیز شخصیکه طاء مطرنا | خواند با تا نماز نیست روا
در فرضی بخواند ضاد و ش ظا | فاسد است آن نماز او اینجا | چون بود طلعها بضم بصاد | خواند با ذال ظا نماز فساد
طاء والطور را بخواند تا | شخصی من قبوره بخواند ضا | نیز اینجا نماز او فاسد | بقیین دان نماز نیست روا
ظاهر کظوم را بخواند ضاد | یا بخواند بذال گشت فساد | انهم اقرب لکم بهر گاه | اغرب خواند آن نماز تباه
همچنان کبر و ما قلی را آن | خوانده باشد علی شود ویران | یصد الناس را بخواند سین | گشت فاسد نماز ها تعیین
تا و اشتانا را بخواند طا | هم در اینجا نماز نیست روا | شخصی دال تصیف بخواند صاد | گشت فاسد نماز بر تحقیق
در حوما اگر بخواند صاد | گفت سعد معاذ گشت فساد | صحفا را اگر بخواند سین | گشت فاسد نماز او تعیین
شخصی دانهر بمنبر او در | خوانده باشد نماز او در | خواند میم تبارک اسمک با | یا کسی دال جدک ا تا

ذکر کردست شارح اورا — بیقین دان نماز او فاسد — نون نعمت را بخواند لام — بفسادی او بود احکام
ذکر کردند بزرگان خلص — شخصی در اثنای اخلاص — لام قل را اگر بخواند را — باد اعاده نماز او بجا
نیز در ترغیب الصلوة گوید — ذکر سازیم از روایت او — طاء مذکور در من الشیطان — تا بخواند نماز شد ویران
تا ء ثبت اگر بخواند دال — کشت فاسد نماز او بالجلال — تا بخواند خطب نماز فساد — یا که سین مسد بخواند صاد
هر کجا من بود بمن خواند — کشت فاسد نماز او دانند — همچنین طاء طیبات بتا — خوانده باشد نماز میت روا
والصلوات الصالحین یاسین — خوانده باشد تباه بیقین — قطع کرد و بهر کجا کلمه — قول قدر ابود نماز تبه
نیست فاسد بمذهب فقها — سعی فرماد احتیاط نما — یعنی ال کفت کرد فقس — حمد لله کفت از آن بس
یا کرات کفت در دور نماز — نفسه او کرفت اینجا باز — کفت از بعد آن بجای او — بین آن دو فرق تخلف کو
در قنوت است چون بصلی صاد — کر بخواند بسین نماز فساد — نستعینک بکمان سین ست — نیز نستغفرک چون ا ست
هست نسعی و نسجد بهم سین — صاد خواند بجای سین بیقین — تا نشنی اگر بسین خواند — کشت فاسد نماز او دانند

در بیان قراءت که حرفی زیاده شود و کم شود حکم او چیست

کور صاحب خلاصه او بزاد — در فتاوی خویش کرده یاد
کفت در وقت خواندن قرآن — حرف زاید شود بخواندن آن
بس باین حرف زاید ش بفتح — نزد دکر تغیر بر معنی
قول بو یوسف است ایجاد — نزد عامه فساد نبود او — مثل بد خلقت کشاید خلهم — عفو دیدند عامه مردم
هر جکاهی تغیر شد معنی — بزیادی حرف اکر یعنی — کشت فاسد نماز او ای مرد — احتیاط تمام باید کرد
صورت او چنین بود بالخیل — شخصی میخواند سوره اللیل — تا کهان ان سعیکم لشتی — کر دان آن بکفت فاسد کس
نیز چون این در اول است — انک را او اک کفت این — بزیادی او فساد دان — در خلاصه نیز قاضیخان
هر جکاهیکه حرف است نقصان — کر نکرد و تغیر معنی آن — غیر فاسد بود بغیر خلاف — در میان ائمه در اصناف
مثلا اینکه اصل جاء بهم — رسلنا کو ای مردم — جاءهم خواند تاء او افتاد — بد رستی نماز نیست فساد
کر بکرد و تغیر معنی آن — بس بنقصان حرف فاسد دان — مثل الوای در معانی سفت — والنهار اذا تجلی کفت
بعد واو دما خلق ماند — کشت فاسد کر چنین خواند

در بیان انکه کامه بر کلمه وصل شود یا با تشدید ابی تشدید و بی تشدید را با تشدید خواند و یا ترک مد شود حکم او چیست

وصل شد حرف کر بیک کلمه — دیکر را بساز زین اکه
کاف اناکه بود از سور فصل — کشت با نون بعد کر وصل
مثل این هر کجا که مذکور — در کتاب خلاصه مشهور

نبود در صحیح قول فساد — لیک بے غیر اختلاف مباد — گر بتشدید بود بی تشدید — خواندش حکم او چه باید دید

گر نکرد و تغیر معنی آن — نیست فاسد نماز این انسان — چون عن الشاکه خواند بے تشدید — که نباشد نماز او فاسد

لیک کرد و تغیر در معنی — ترک تشدید کرد و در اینجا — صورتش اینکه در بر الناس — مثل این هر کجا است در قرطاس

ترک تشدید کرد و در اینجا — شده است اختلاف از علما — عامهٔ بزرگان پاک نهاد — حکم او را نوشته اند فساد

علم قرآن فریضه است عین — مر ترا آبروی دارین است — چونکه بی او نماز نیست درست — بس همین علم را بگیر نخست

یا که در خواندن بهم العادون — گر بتشدید دال خواند چون — گشت فاسد نماز خواننده — واجب است احتیاط بر بنده

شخصی ایاک را بلا تشدید — خواندش حکم او بباید دید — غیر فاسد بود بهر المختار — سخن عامه را فساد شمار

مدکه شد ترک حکم او کن یاد — گر نکرد و تغیر نیست فساد — یعنی چون اس سوره کوثر — شخصے انا بکفب و مدا کر

یا نخواند او لنک بی مد — در همین نحو ها است لا تفسد — گر بکرد و تغیر ای اکرم — چون دعاء ابو بند اهیم

یا سواء علیهم ار انسان — خواند بی مد درین محلها ان — غیر فاسد بود بهر المختار — لیک بالاصل اختلاف شما

در بیان آنکه خطای در اعراب شود

گر بکرد و خطای در اعراب — خوانده باشد نماز او را روا — لیک کرد و تغیر در اعراب — نیز نبوده اند در این باب

نشود گر تغیر معنی آن — فاسد است آن نماز نیست روا — وعصی آدم ربضم میم — نیست فاسد نماز این انسان

مثل اصوا اکم بکسر تا — مثل این هر کجا است در قرآن — انهمه در خلاصة البیان — معنی دی چه گوی در اعراب

نزد عامهٔ بزرگان ما — گر بخواند بعمد هر انسان — گشت کافر نعوذ من الک — ربنه که بنصب یا است قدیم

خواند بر عکس این شود دیگر — دیده ها آب سینها چاک است — هم جگرها کباب دلها خون — نیز اند کتاب قاضیخان

مثل قولیکه کرده ایم بیان — بسلامت بریم مایانه — ای کریمیکه بنده پروری — باش حاضر درین ره ایاک

چه عجب راه پر خطرناک است — بسلامت بری بخانه گور — ای کریمیکه جسم جان دادی — همه دی عقل هر آن مجنون

نقد ایمان خود بدان خانه — خانهٔ آخرت ازین معمور — از همین نور رای خدای احد — نام مارا ز مؤمنان کردی

بهمین نام زین سرای غرور — از متقدمین بباز دیاد — خواند نعمت را بکسر تا — نور ایمان بسینه نهادی

ابروی جهان کور این نور — خواندش فاسد است زین اوصاف — مؤمن و مؤمنه هر زن مرد — مکنی دور دور دون لحد

در همین باب شارح اورد — گر بتشدید دال خواند چون — گشت فاسد نماز خوانندهٔ — بدرستی نماز نیست روا

نیز اینکه بکسر کاف — خواندش حکم او بباید دید — غیر فاسد بود بهر المختار — احتیاط تمام باید کرد

باز صاحب خلاصه آن نامرد — گر بتشدید دال خواند چون — گشت فاسد نماز خوانندهٔ — در فتاوی خویش تعصب کرد

در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیست

کلمه چو باد کر کلمه — گشت تبدیل ایما لکره

هر جایی فریب معنای است | نیست فاسد نماز بر جای است | مثل جاهل که العلیم بودی | یعنی در خواند اهل الجاهم
الخبیر البصیر شد یا او | یا شود السمیع جایز کو | یا شود جای انعم ار فاجر | نیست فاسد نماز الطاجر
شخصی از سهو خواند در آیت | سطحت را بمنزل نصبت | نصبت را بمنزل سطحت | خلقت را بمنزل رفعت
بر قیاس کلام یوسف | غیر فاسد بود در این احرف | لیک فاسد بود لغولهما | سعی فرما در احتیاطها
کلماتیکه نیست در قرآن | لیک با شد قریب معنی آن | صورتش اینکه خواند بیتین | یعنی خطاء بجای تو این
نزد بوحنیفه آنچ نماز فساد | نزد دو پیشوا فساد مباد | گر نباشد قریب معنی آن | نزد جمله امام فاسد دان
کلمه گرچه هست در قرآن | لیک نبود قریب معنی آن | یعنی از آن کلمه مسطور | معنی این کلمه باشد دور

در بیان آنکه کلمه با کلمه مقدم و مؤخر شود

بدرستی نماز در آن است | مانند اینکه انا کنا فاعلین انخطا فاعلین خواند نماز او فاسد
نیست اینجا که معنی آن سست
کلمه که مقدم آرد وی | نیست فاسد نماز کس بدو
گر مؤخر شود چه فرق شود
گر نکرد و تغییر در معنی | گشت تقدیم یعنی بر جا | لیک تقدیم کشتن با خیر | گر بمعنی او بر وقت تغیر
مثلا در قراءت ارجنبا | در همین نوع عها سخن گوئیم | خواند نا که نفی جمع آرد
گشت فاسد نماز بی اشباع | ان الابرار کفت از این | ان الفجار کفت زان یابد
بعد ذکر نفی نعیم بکرد | بس نخواند است بر ارادت
نزد جمهور علمای این است | بر زبان صحیح تعیین است | بدرستی نماز او است بنا
هست تفصیل این هر دو انها | در کتاب خلاصة الفتوی | در همین نوع عها فساد نماز
یعنی نزد محمد و نعمان | یو اسکام اصح و ثبت چنان | مثل این هر کجا شود نکاه
نیز اندر خلاصه است صریح | نیز اندر خلاصة المختار

در بیان آنکه در بعضی جا وقف است

شخصی شرط کرد وقف اینجا | گر کسی وقف کرد در قرآن | نیست فاسد بود قبیح
یا میان صفت و موصوف آن

مانند اینکه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا اینجا شرط است وقف کرد و بعد از ان ابتدا کرد و لکه
هم خیر البریة وقف میان صفت و موصوف چنان است که اینه کان عبد الکفت و وقف کرد بعد از ان ابتدا
کرد و شکور او نیز در خلاصه مذکور است که قوله تعالی من اصحاب النار اگر وقف نکرد و وصل کرد لقوله تعا

گر نکرد و تغیر فاش آن | الذین یحملون العرش نماز تباه نمیشود لیکن وقف قبیح است | یعنی بر وقف کردن ان
مثلا لا اله الا هو | وقف کرده بکف الا هو | شود نزد ما نماز فساد | گر چه کرد و تغیر فاش بدا

گفت صاحب خلاصه از تشهد
لیک اندر کتاب قاضیخان
بوامکارم شرح خود آورد
گر بعمدا بکرد وقف اینجا
لیک بعضی رساله قرآن
شخص اندر قرات قرآن
کلمه گر تغیر شد اینجا
باشد اندر حروف مدلین
لحن فاحش شود نماز فساد
تا لی هم آنم است سامع هم
نیز تنبیه جمیع راستین در لو
بعضی از آدمان ناانجام
در حق اینچنان کسی بدجال
مصطفی گفت بیشک و شبهت
بهر تحسین کردن آواز
مع اجر داری باز از حق
بعد کو هم مفسد ان نماز
آنچه در شرح مختصر این است
می بود مفسد نماز سخن
یا به بیداریست یا در خواب
جمله مراد از کلام اندیدن
تا که گفتند بزرگان کرام
در هدایه بود و غیر او
ضحک آنست شنود خود او

وقف بر قالت الیهود بکرد
نیز بعضی بگفت فاسد دان
وقف کن یا بمصرعی کرد
قول بعضی بود قباحتها
وقف هم ذکر کرده اند در آن

در بیان آنکه قرآن را لحن خوانند حکم او چیست

غیر فاحش شود فساد مباد
فصیح الدین چنانچه کرد رقم
اینچنین استماع این هر دو
خویش را مانده اند حافظ نام
گفت پیغمبر خدا یتعال
یعنی قرآن را کنند لعنت
آیت پادشاه بی انباز
وای بر جان مثل تو احمق

گفت آنکه عزیزان بن الله
هر کجا وقف مثل این باشد
بعد ازانی کفرت خواند اگر
اینچنین قاضیخان بمعنی گفت
آنچه گفته شد بکنیم تقریر

در بیان مفسدات نماز

مطلقا اوست انچه لحن کنند
یا بقرآن آنچه کرد خطاب
بنود اصطلاح نحویین
نفخ مسموع کرد آنهنگام
یعنی در فصل ناقضات وضو
خنده ضحک کرد اگر ان را
ضحک ار بالغ است در صلوة

خواه عمدا بگفت یا بخطا
باشد این جمله مفسد نماز
بلکه هر لفظ که بود مفهم
یعنی چون او بگفت یا ای کس
خنده ضحک کرد اگر ان را
ضحک ار بالغ است یا صبیان

نیست فارسی نماز بی اشباع
گفت او حکم او چنین باشد
نیز بعضی نماز او ابتر
وقف این اعجب قباحت گفت
اوست دانده ترز ما تقصیر

خواند اندر نماز با الحان
گشت فاسد نماز نیت روا
الف واو یا که باشد این
نیست مشروع لحن در قرآن
بلکه در نغمهای بسیار است
بیقین دان بمذهب کبرا
خواندنیها کنند بی پروا
که تلاوت کنندهٔ قرآن
لحن را بد بگفت ائمه هم
چه قبیح است در مسلمانی
نیک بد را نمیکنند تمیز

گر بجوابد حدای بی انبا
یعنی در جامع البیانین است
بیش با کم نماز نیت روا
بعد ازینها نماز نیت جواز
هست مفسد اگرچه باشد کم
آه با تف فساد شان بس
بد رستی نماز شد و بران
در خلاصه و ابر ابر دان

آنچه صاحب وقایه یاد دین — که باین لفظ که کند تعیین — هست مفسد این اتفاده — نیز تا خیف ای رونده ره

هست در شرح سه شین شریف — یعنی اف گفتن ست ادنی خیف — انچنین داده گفتن اتفاق

لیک تصحیح کرد بی اسماع — هر فقیهی بگفت زین انواع — نیست فاسد باو نماز اخی — مکروش نزد حضرت کرخی

گر به سازد ز بهر دردم لم — یا بود گریه از مصیبت هم — گر همین گریه ست با آواز — هست بنگ ز مفسدات نماز

در هدایه چنانچه کرده یاد — هم نوشته شراح او — گریه از بهر آخرت باشد — طلب عفو و مغفرت باشد

یا که از ذکر جنت و نار است — نیست مفسد اگرچه بسیار است — یا تنحنح بکرد بی عذر او — حرف بیهده بگفت ازوی دو

هست انهم ز مفسدات نماز — که درین باب حق احتیاط بجاست — عذر نبود بنا شد مضطر — در تنحنح چنانچه گشت خبر

بهر تحسین صوت اگر مردی — در نمازش تنحنحی کردی — گشت ظاهر دو حرف هم انجا — فاسد ست آن نماز مرد و ما

یعنی تحسین صوت نیست ضرور — این سخن هم ز شراح مذکور — گفت در شرح فقه کیدانی — یعنی در باب کیدی دانی

گر مصلی دمید جای سجود — نیست مسموع گرچه خواهد بود — لیک مسجا هم بود مسموع — هست مفسد نماز او ممنوع

گفت مفسد سلام عمداً آن — نیز رد سلام مفسد دان — صفحه جامع ابیاتین بین — سخن مختصر کند تعیین

مطلقا مفسد ست رد سلام — چونکه روشن بود خطاب کلام — هست مفسد سلام عمد خطا — ذکر کردند سهواً اصحاب

نیست مفسد سلام سهو درین — هست اندر کتابها تعیین — این سلامیکه ذکر فرمودست — بس سلام نماز مقصود است

لیک بد هد سلام مرد انسان — گرچه سهو خطاست مفسد آن — در فتاوای کاشغر دیدان — در بیان سجود سهو عیان

گر مصلی دهد بسهو سلام — بگمانیکه شد نماز تمام — نیست فاسد نماز زین معنی — سجده سهو میکند یعنی

لیک ناسی اگر بود بنماز — مفسد ست این سلام انجا ما — صورتش اینکه شخصی درپیش — بر سر رد سلام داد چنین

بس بدانست او نکشته نماز — باقی او ادا بسازد باز — سجده سهو میکند از پس — چونکه داده سلام سهو انکس

لیک اندر گمان ست او اگر — هست این جمعه یا نماز دگر — بدرستی نماز شد ویران — چونکه کرده نماز خود پایان

هست کنز العباد در منطوق — یعنی در باب لاحق مسبوق — هست بر رد مع امام سلام

بهمین ظن اگر سلام داد — لیک سهواً اگر بداد سلام — میشود با سجود سهو تمام

آن سلامیکه گفت فارسیان — اینکه گفت السلام میرسان — گر علیکم نگفت هم ایشان

خواه رد سلام لفظ ما هست — یا اشارت بر و بود دیدست — لیک اندر روایتی دیگر — نیست مفسد شمار بلکه سزد

آنچه در این کتاب شد تعیین — مثل این ذکر کرد شمس الدین — واجب ست احتیاط بر هر حال

در کتاب خلاصه تعیین ست — سخن بر کان نهم ازین ست — در عبادات حضر متعال

یا مصلی بحجر خمیازد — گر تنحنح ز عجز خود سازد — سخن بر کان نهم ازین ست

گر دو آروغ یا نخیر انسان | یا زند عطسه در نماز چنان | بهمینا حروف شد حاصل | عفو کو سید ائمه کامل
شخصی عطسه زنده است اگر | گفت تشمیت آدمی دیگر | گفت فاسد نماز زانی مرد | گر همان شخص را خطاب کرد
لیک سازد خطاب خود در وی | نیست تفسید الشیر یعبط | باز در جامع الصغیر است | نیز در چند نسخه تعیین است
فاطمی احمد حق بسازد یاد | گر بود در نماز نیست فساد | نیکتر آن بود بگوید ساز | یعنی در عطسه در درون نماز
بلکه در عطسه گفته اند چنان | گفت الحمد لله ار ان | یعنی از بوحنیفه جانباز | سخنی هست در فساد نماز
چون تو قول صحیح بشنو باز | حمد کو پس از فراغ نماز | مفسدات نماز شد انواع | هست زان مفسدات استرجاع

در برون نماز انسانی | یعنی استرجاع آن است که شخصی در نماز بود دیگری خبر | می بخواندی کلام ربانی
فتح سازد مصلی بر او | داد که فلانی فوت یافت نماز کذا رکعه در جواب او گوید | حبیت انجا نماز او برگو
کرد اراده فتح آن انسان | انا لله و انا الیه راجعون نماز تباه شود کذا فی جامع الببین | کرده باشد قرات قرآن

در خلاصه ز هر وان سبل | نیست فاسد نماز عند الکل | لیک تعلیم او اراده کرد | کشت فاسد نماز فاتح مرد
در هدایه و قایه کرد اعلام | فتح سازد اگر بغیر امام | کشت فاسد نماز او الحق | سخن این کتابها مطلق
نیز اندر خلاصه کرد بیان | انچنین در کتاب قاضیخان | ما یجوز به الصلوة تمام | از قرات نخوانده بود امام
نقل سازد بآیت دیگر | مقتدی فتح کرد اندر اگر | فتح او را گرفت او یانی | نیست فاسد نماز او دانی
ما یجوز به الصلوة اگر | خوانده کرد است نقل باور دیگر | فتح اگر ساخت مقتدی سلیم | هم اراده کند باو تعلیم
کشت فاسد نماز فاتح مرد | هم نماز کسیکه اخذ بکرد | ما یجوز به الصلوة بخواند | بعد ازان آن امام چون در نماند
بس توقف بکرد دید انجا | چون بکرد انتقال با اخری | گر کند فتح مقتدی اندم | شده بات اختلاف اهل کرم
صح انجا تباه نیست نماز | یعنی بر فاتح و بر آخذ باز | لیک در جامع الصغیر شهید | یعنی صدر الشهید امام سعید
ما یجوز به الصلوة امام | از قرات بکرده بود تمام | کشت فاسد نماز این و آن | فاتح و آخذ است ایشان
این سخن آن در معانی یافت | بیقین دان بلفظ فالعبارات | بهمین نوع در فسادی هم | ذکر کردند نیز اهل کرم
از همه قولها که شد تعیین | مقتدی را بود سزا و این | نکند با امام خود بی قیل | یعنی بر فتح شان تعجیل
خوانده باشد امام نیک خبر | ما یجوز به الصلوة اگر | نکند اخذ فتح او را بل | برود با رکوع این اعمل
یا کند انتقال در انجا | بدرستی بآیت اخری | صاحب کافر نکو انجام | کفت بر فاتح نماز امام
غیر فاسد بود بکل حال | این بقول صحیح از اقوال | این روایت اگرچه مرجوح است | از همه احتیاط او خوب است
چونکه مذکور گشت از علما | در فسادی او در انیها | مقتدی بر امام فتح کرد | شمس دین کفت شک نمی آرد

گر بگیرد امام فتح آن — نیز این فعل را گر اتهام دانی — بود اندر نماز زن یا مرد — خبر خوش کسی بما و آورد

گفت الحمد لله اینجا بس — در نمازش همان مصلی کس — خبری سود یا بگرد سماع — آن مصلی بگرد استر جماع

یا تعجب خبر رسد بی قیل — گفت تسبیح شخص یا تهلیل — یا که تکبیر گفت کوزین باب — گر اراده بود نکرد جواب

در خلاصه زهر ان سبیل — نیست فاسد نماز عند الکل — گشت فاسد بمذهب طرفان

قول دیگر بود درین انواع — گر مصلی بگرد استر جماع — گر اراده کند جواب بود — نزد کل آن نماز فاسد گو

اینچنین یاد رود پیغمبر — گر اراده بود جواب اگر — بر فسادش بود هو الظاهر

یا بقرآن شخص کرد خطاب — گشت فاسد نماز زد این باب — بود مشبش کتاب آنی همنام

آن مصلی بگفت یا یحیی — یعنی یحیی خذ الکتاب بنجا — گشت فاسد نماز در این باب

صورتش این بود که یحیی نام — گر اراده بود بگرد خطاب — مطلقا مفسد است در این باب

خلص این سخن خطاب جواب — گشت فاسد نماز نیست روا

آنچه بنوشته ایم در این باب — گر اراده نکرد جواب — که بقرآن منم نماز گذار

قصد اعلام خویش کرد و ان سمار

در خلاصه نوشت از این باز — نیست فاسد بلا خلاف نماز — که زپیش مصلی بگذشت

مثل این جا بر به او میگشت

گفت تسبیح یا ایما باید — گر دو آن باره ها عقب کرده — دوستر آن بود نکردن او

نیست قطع نماز با این دو

گر قرات بگرد از مصحف — نیز فاسد نوشته اند سلف — گفت در جامع الستین بعد

سخن مختصر همین ای سعد

خواه کم خوانده است خواه زیاد — هست در ظاهر الروایه فساد — نیز در شرح شمس الدین است

انچه در جامع الستین است

باز فرمود انکه دارد یاد — عند هم آن نماز او فاسد — از کتاب خلاصه تعیین کرد

بو اسمکارم بزرگ راه نظر

چیزی مکتوب را بگرد نظر — نیست فاسد نماز این ناظر — لیک بر سجده گاه شود حاضر

غیر مستفهم او بگرد اگر

لیک مستفهما نگاه بگرد — فهم هم کرد آن مصلی مرد — نزد بو یوسف آنی فساد

گفت نزد محمد است فساد

در محمد چنانچه تعیین است — اخذ بو لیث گفت بر این است — گفت اخذ مشایخ ما این

انا بو یوسف بنجا تعیین

از هدایه صحیح بالاجماع — غیر فاسد بود بغیر نزاع — خواه بر عمد خواه بر نسیان

اکل را شرب را تو فاسد دان

خواه باشد کثیر خواه قلیل — هست مفسد بنا شد بنجا قیل — نیز کمتر بود اگر زنخود

مکر انکه میان فم ان بود

این سخن در کتاب شمس الدین — اینچنین در خلاصه تعیین — مفسد روزه نماز بدان

گر بقدر نخود باشد آن

زاله یا برف یا بود باران — رفت یکقطره در گلوی ان — گر بود روزه او ز فاسد باز

در خلاصه چنین کشت نماز

در صلوه فقیه مسعود است — گنجد سجده گاه ابو در است — بد رستی بجوف رفت فسر

رفت تا گاه بر دهان او

گفت هم روزه نماز بتمام — اینچنین گفته اند اهل اسلام — نیز اینجا نماز تفسید است

گنجدی را اگر بخوانده ست

شد بجا بیدنش نماز فساد | روزه اینجا ولی فساد مبا | چون بجا بیدنش بود دناچیز | نرسد عین او بحلقش نیز
عملی در نماز نبود آن | آن عمل شد کثیر مفسد آن | گر بود احتیاج باد و دست | در وقایه کثیر فکر رسد است
یا مصلی در اکند بسیار | آن نماز در ابتباه شما | ناظری یا برنده اکمان | نیست اندر نماز عامل آن
نیز در جامع البیانین است | از ظهیریه گفت تعیین است | کار هایکه با دو دست است | گرچه با یک بکرد مفسد نیست
کار یکدست نیست این بسیار | گرده باشد اگر بلا تکرار | در کتاب خلاصه زین تمثیل | زین مسائل کند نکو تفصیل
مثلا خارا بدین بسیار | یعنی در رکن آن نماز گذار | هم بهر مره رفع شد دیدان | آن نماز مصلی شد ویران
موی خود را بکند تا سه بار | آن نماز در ابتباه شمار | اینچنین قمله امرا را او | متدارک بکثت فاسد گو
اصل اندر نماز کشتن آن | میکند منع حضرت نعمان | گفت ابو یوسف فقیه را | قتل و فتش کراهت است اینجا
کشتن کژدم است یا ماری | مفسد آن نماز شماری | گشت باضربه باید و ضرب آن | که برابر بود هو الاظهر
هر چگاهیکه بگذرد از پیش | نیز میتر سد از اذای خویش | گر نباشد چنین کراهت دان | کشتنش در نماز بر انسان
اینهمه در خلاصه تعیین است | قول در جامع البیانین است | لیک اندر کتاب قاضیخان | یعنی در قتل حیه گفت چنان
گر بود احتیاج ره فتن | گشت فاسد عبادت آن تن | دابه را اگر بیک رکعت | مسئله مذ فاسد است شهیت
آدمی را بدست یا قمچین | اینکه زود در خلاصه فارسیدن | نزد بعضی امام نور الدین | عمل است اعتبار بار الین
یعنی دو پای خود بجنباند | گشت فاسد نماز تا داند | حرکت داده است گر بیا | نبود هم علی القدوم اینجا
نیست فاسد نماز بالتعیین | هست در جامع البیانین این | قول دیگر ز رهر ان سبیل | حرکت داد گر دو پای قلیل
غیر فاسد بود نماز او | از همه احتیاط آن نیکو | آنچه در جامع البیانین است | نیز در شرح شمس الدین است
در خلاصه نوشته اند چنان | راه اگر فت در نماز ایشان | رفته باشد اگر بقدر صف | غیر فاسد نوشته اند سلف
قدر دو صف بدفعه واحد | رفته باشد نماز او فاسد | زنی بهر نماز رو آورد | شوی آن زن گر فت و برگردو
خواه با شهوت و بی شهوت | گشت فاسد نماز به شهوت | یا بشهوت مباس سازد آن | نیز کرده نماز زن ویران
آن یکی علک را گر جاوید | او کثیر است میشود تفسید | این سخن در خلاصه شهوی | علما ساخته چنین مذکور
زنی بابچه اش در آغوش | گشت فاسد نماز او بنظر | گرد هین ماند بچه در پستان | ماد راو است کار ها از آن
لیک نازل شود در پستان شیر | نیز فاسد شود بلا تقصیر | لیک مکید یک گر یا دو | نیست نازل لبن تباه مگو
گر سه مکید شد به بنظر | گرچه نازل نگشته است لبن | در خلاصه نوشته اند سلف | زنی واقع شود میان صف
کرد نیت امام هم اینجا | بیقین دان امامتی بنما | همه گویند نماز مره جواز | لیک سه مرد را بتباه نماز

یک کس از راست هم چپ یک کس — هم کسیکه بود حذای پس — چون محاذی کینه است بینه — در نماز یکه هست شرکه

هم اداء گذار این هر دو — هم بود زن اهل شهوت او — هم بود شرط استواء مکان — بنود حایلی میان آن

ذکر ادنای حائل ای فحل — گفت مثل مؤخرهٔ رحل — این محاذات بیش شد یا کم — زن بود حنبیه یا محرم

استواء مکان کبر فرموده — صورت این سخن چنین بوده — گر جمل دوکانی برپا خواست — لیک زن بر زمین نخیر درست

قدم وی بود بلندی مکان — بس تحقیق محاذات آن — این سخن در خلاصه مشهور — در کفایه بقدر کز مذکور

نیز بعضی امام راه نورد — گفت زن مشتهات ذکر نکرد — مطلق زن کبر عاقله بوده — یعنی چون مشتهات فرموده

ذکر کردند صاحبان سخن — فرجه در میان مرد و زن — قدر کنجایش ستون بامرد — گر بود حکم او چه باید کرد

آنچه در جامع الببانین است — گفت غیر فساد تعیین است — در محمد امام نیکو رو — گفت فاسد شود نماز او

مثل این در کتاب مرجندی — ذکر کرده است آن خردمندی — ذکر کرده در آن شریف کتاب — کرد ند از بهر احتیاط نصاب

ببلاغ سید چون بر پیش — حکم او را چگونه داری پیش — نبود آن پسر اگر خوش رو — حکم مرد است نیز حکم او

آن پسر خوب رو بود اما — مثل زن عورت است سراپا — در همه شرعهای مختصرات — از ائمه دین چنان خبرات

نکند نیت امامی آن — یعنی قصد امامتی زنان — نیست فاسد نماز مرد ازین — بلکه فاسد شود نماز زنان

در نماز یکه نیست شرکه — زن محاذی شدی روندهٔ ره — گرچه نبود بناه کره بدان — هست در جامع الببانین آن

مقتدی پیشوا فتد امام — مقتدی را تبه نماز تمام — گر شود آن نماز فاسد باز — خواه عمداً ست خواه بر نسیان

چون شود ترک فرض فاسد آن — ترک فرضی ز فرضهای نماز — بکند فاسد آن نماز کس — مثلاً سجده گر بجای نخس

در وقایه چنانچه تعیین کرد — در خلاصه و غیرها آورد — یا قبای نخس باد بنهاد — باد و این صورت نماز فساد

زین سخنها چنانچه تعیین گشت — قبل دریا کی مکان نگذشت — یا کسی رو در قبله گرداند — عذر نبود تباه شد داند

یعنی سینه که گشت همره رو — در فتاوی و هم در غیر او — اختصار سخن که فرض خدا — ترک کرد و نماز نیت روا

فرضهای نماز قبل از این — یک بیک گفته ایم بالتعیین — ای مصلی سعادت آن نماز — بهترین عبادت است نماز

بدرستی ستون دین وی است — سرخی رو مسلمین او بست — بین که گر دو سبیل خیر بناه — انچنین بندگی بی اشباه

دل که گنج محبت آن است — بارگاه شریف ایمان است — انچنان بارگاه صمدی مقام — میشود در خنها قطره حرام

در صلوة فقیه مسعود است — از بزرگان که نقل فرموده است — او میزاد در گناه شود — نقطهٔ در دلش سیاه شود

نکند توبه و کند دیگر — آن سیاهی شود زیاده تر — آن سیاهی زیاده تر کردد — بنده تا بر گناه بر گردد

رفته رفته دلش سیاه شود — عمل خیر او تباه شود — دل که گردد سیاه در اینجا — روی گردد سیاه در اخری

آنچه شرمندگی است در دو جهان — نزد مخلوق آن شکار نهان — کس بدو می سیاه بر نخرد — ابر رحمت بر او گهر نفشاند

پاره مردم بهایی سفید — چون ستاره چو ماه چون خورشید — روسیاهان نظر کنند از دور — حسرتش کرده از سیاهی گور

بعد ازان حال آن سیه روکس — شرح او را خدای داند بس — تو که الحال بندگی داری — مومنی نام بندگی داری

توبه باد آرکه خدا سازی — خویش را از هوا جدا سازی — چه شود گر دلت نکو کردد — توبه تو قبول او کردد

هر سیاهی که در دل است درو — کرده با آب عفو شستشوی — بکند از سفید خالان — روز محشر میانه یاران

در بیان محرمات نماز و احکام او

آن بهشتی که هست رحمت حق — نیز در شرحهای وی دانی — توبه کردن بود کلیدی

در فتاوی فقه کیدانی — یاد سازیم هاد رینجا باز — تسمیه ابلند بر گفتن — گفت باشد محرم او ظن

ذکر کرده محرمات نماز — باشد از ان قبیل دعا در نماز — چونکه آمین بگفتن است دعا — بس سزای دعاست ترا اخفا

جهر کردن بلفظ آمین باز — بیقین دان که گفت او واجب — راست باید نظر در انگام — گر تجویل بعضی روست حرام

شافعی جهر کردن این دو — بی کج و در و مباح باشد آن — چونکه کرده بنوک چشم نظر — که باصحاب خویش پیغمبر

نکر دکر بگوشه چشمان — تکیه کرده بغیر عذر نماز — بگذارد بود محرم باز

هم نظر سوی آسمان کردن — بس حرام است انچنان کردن — آنچنین رفع بدین گشت منسوخ

باشد این حکم در فروض و سنن — در تطوع چنین مکن محسوب — نزد تکبیر افتتاح قنوت

نزد تکبیر هاست عیدین — غیر ازینها حرام رفع یدین — شافعی در رکوع رفع دو دست — گفت نبود حرام نیکو هست

رفع انگشتها زروی زمین — در رکوع و سجود نهی چنین — دو قدم از زمین شود ازلو — در سجود آن نماز را دو فساد

انچنین هر دو پای شبه نیست — در نماز از محرمات امیست — بازی کردن بجا نه بایدبن — کم زسه بار او حرام ازین

کرد سه مرتبه نماز تباه — کم زسه بار او شد گناه — ذکر کردان بزرگ علامه — در نشهد کسی بسبابه

مثل اهل حدیث اشارت کرد — گفت در نزد ما سنت امیرد — شافعی گفته است اشارت — یعنی با اصبع شهادت دست

هم دعای قنوت بر اینطین — یعنی در غیر وتر خواندن — نیست در غیر وتر هیچ جواز

شافعی در نماز فجر قنوت — خواندنش را بکرده اند ثبوت — بنوشت از محرمات نماز — مقتدر شد بشافعی مذهب

در نماز پگاه بیشبهت — نکند در قنوت تیعت — چونکه تبعیتش در امثال — غیر واجب بود در افعال

هم بیکجا بانحصار سلام — صاحب فقه گفته است حرام — در شناد رتشهد و تکبیر — نیز در تسبیحات گفت آن پیر

کز رسیلوکه رسول زیاد — امتناد کند محرم باد — چیست کردن زیاده در تکبیر — شارح فقه میکند تقریر

کربا شد اکبر این آدم — گفت اعظم و اجل اعلم — شد رسیلوکه رسول زیاد — زاید از گفته رسول مباد

آن ثنا که رسول ما فرمود — آخرش لا آله غیرک بود — انی وجهت خواند بعد از این — در ثنا شد زیاده با التعیین

یا جل علی بساز دیاد — شد در مسلوکه رسول زیاد — اینچنین تسبیح رکوع قدیم — هست سبحان ربی العظیم

چیزی بعد از عظیم کرد زیاد — شد زیاده چنین فعال مباد — اینچنین تسبیح سجود اما — هست سبحان ربی الاعلی

بعد اعلی بگفت لو شاب — یا جز این شد زیاده در این باب — در تشهد زیاده این را کو — در رسوله که هست آخر او

چیزی از این بیاد کرد رفع — خویش را با گناه انداز د — یا کند ترک واجبی وجوب — کرد بعمدا حرام گفت انجوب

در بیان مکروهات نماز و احکام او

ذکر کرد است فقه کیدانی — کفت آن هست مستحق عقاب — در صفات نماز شمس الدین — فعل مکروه اگر مسلمانی

کرده باشد بداند چون کردن — آن عقوبت ولی بغیر نار — هم کرا هست که در کتاب او است — هست خوف عقاب بر این تن

شرح او را در اخیر کتاب — بود اندر قرات قرآن — در قرات بیان آن کردند — کفت فوق اساءت آید دست

مستحق عقوبت است ان بار — آنچه فعل کرد از انسان — فعلها یکه در درون نماز — که در آن فصل او عیان کردند — که در آن فصل او عیان کردند

کفته است اعتجار مکروه دانی — معنی اعتجار میدان — اینکه پیچد عمامه کرد بسر — در صحیفه نوشت بسانم یاد

کر عمامه در یا قلنسوه بس — او فتد در نماز از سر کس — کفت رفع قلنسوه هست — چون بود وسط سر کشاده مکن

پوشش آن با قلیل عمل — از کشادی بسر بود افضل — حکم دستار را چنین فرمود — باشد امکان رفع باید دست

بس باید ک عمل چو باید ست — بر سر خویش ماندن اولی هست — کر کشاده شد است این دستار — بوده باشد عمامه معقوده

سر کشاده کذاردن بهتر — بچنین حال او فتد از سر — اصل شخص بکشف این نماز — هست حاجت بستن تکرار

از خشوع تفرع است اکر — نبود با س با کشادی سر — ناصر الدین امام دین برحق — میکذارد بکوی از دی باز

چونکه تعظیم او است اسلیب — عبرت اینجا بود خشوع قلب — از عتابیه کرده است خبر — کر کذارد کسی بکشف سر

کر چه خواندند تلا آن بار — کفت مکروه باشد المختار — لیک در چند نسخه تا دانی — کفت مکروه است آن بار

کفهار ا بر بنه کرده نماز — بکذارد بود کراهت بانی — رفع کمین تا بدو مرفق — کره فرموده اند اهل حق

از عتابیه کفته است چنان — اینچنین شد وسط مکروه دانی — از ذخیره مشرح اوراد — کرد در بابت کراهت یاد

در قبا مطرف است بارانی — هر چکاهی نماز بر خوانی — میکنند داخل و کم و دوست — باید ش هم میان بمنطقه بست

نقل کرد از فقیه ابو جعفر — بقبا میکنند نماز اکر — کر میانرا نه بسته اند آن مرد — کفت او خویش را سی برکرد

این روایت که شد ز سیند کتاب — عقل و دانند کش در این باب — بکذارد این عمل بود یعنی — جستجو ختم از این معنی

از فقیهان وقت تا تفریق | بعضی میگفت این سخن تطبیق | قول صاحب هدایه اجی | بوده باشد بکرته فرجی
در قبا بود قول بوحنیفه | او تعالی است عالم او خبر | فرجی پوشد ستها و کم | نکند کره کفت از مردم
عذر اگر نیست در نماز گذار | بسر اویل فرد کرده شمار | بسر اویل فرد کرد خبر | مصلح ستر عورت است اگر
مصلح ستر گر نباشد آن | بدرستی نماز فاسد دان | اینچنین باشد بنه نماز | کره گفتند اهل معنی باز
معنی بذله این بگو تعیین | هست شرح وقایه این چنین | بذله آن است لبس کرده مرا | نرود کس بدین کبر ترا
لیک در هیئت خویش می پوشید | همره او بکار میکوشید | بهترین عبادت نماز | بهترین جامه پوشش او را
جامه بر سر کند نماز گذار | نیز این فعل را کره شمار | در کتاب قنیه می آرد | حبیب بسته نماز بگذارد
نیک باشد زر کفت بفتاد | زان نماز یکه هیئت کشاد | بین بود صورت اگر | بر همین با بیار فوق سر
یا بجامه کس بود صورت | در هدایه کره شبهت | صورت اندر بساط باشد پست | یعنی در سجده گاه این کس نیست
بوا مکارم معبد ملت | کفت در اصل کره از صورت | لیک قول صحیح کره مکه | کر نباشد بجای سجده او
صورتی که بود صغیر اگر | ناظر یکه باو بکرد نظر | بی تکلف نمی نماید آن | پاک نبود بود صغیر چنان
سر صورت تمام باشد محو | نبود پاک کربود این نحو | خط کشند در میان آن چنید | باشد او همچو سر سلامت بد
خانه را که هست صورت یک | ندراید در شتها بنیک | در کتاب هدایه است بیان | حضرت جبرئیل کفت چنان
هیچ دستار را ز زیر کلو | ندراد و که منع باشد او | معنی طیلسان چنین بودی | این سخن در صلوة مسعودی
لیک بنوشت در فصول ای یار | شخصی زیر کلو کند دستار | شخصی دیکر که کرد طعن آنرا | بر قبا صاحب بود در ان طیلسان
آنچه کفتند نقل می نیوشیم | او است و انند من نمی دانیم | در صلوة فقیه علامه | آدمی با وجود دو جامه
بیکی جامه کرد ادای نماز | آن نمازش اکر چه هست جواز | آن مصلی بخود جفا کرد است
در محمد روایت است چنان | کفت ساقط شود عدالت آن | بسه جامه کنی ادای تمام | بود آن فعل را فعال کرام
هر لباس از خلاف سنت هست | کفت در شمس الدین کره است | سنت هر لباس قبل از این | کشت در ستر عورت او تعیین
کره باشد شمردن آیت | که بانکشتها بلا شبهت | هست چون این شمردن تسبیح | یعنی با دست مکروه است صحیح
لیک در نشر و صابن پاک | در فتاوی کافی نبود باک | پاره از ائمه ساز ند عرض | بود این اختلاف شان فرض
در تطوع ائمه اصناف | کفت مکروه نیست غیر خلاف | قول دیکر بود درین انواع | در فریضه کره بالاجماع
آنچه هست اختلاف ایشان | در نماز تطوع است چنان | کفت اما فقیه ابو جعفر | در فریضه تطوع است اکر
عد تسبیح کرد در هر دو | کرد ز اصحاب ما روایت دو | در برون نماز هم از این | اختلاف است از ائمه دین

در خلاصه ائمه کامل | گفت اگر نشمری بحفظ دل | نکنی عقد و سبحه گردانی | نیست در این گرت اهمیت دانی
خامیازه باد می آید | دهنش استوار می باید | بنهد دست خویش را بدهان | بعضی گفت بعضی بپذیرد آن
می بود در صلوة مسعودی | حسن از بوحنیفه فرمودی | گه بدندان فتوق خود لب زیر | وقت خمیازه استوار گیر
تا توانی نگاه دار چنان | ور نه نه دست خویش را بدهان | گر نکرده آندم استوار دهان | بد هانش در آید ش شیطان
فقه کیدانی میکند اگه | خامیازه نکرده تا غلبه | دست یا جامه بر دهن ننهاد | در بیان کریه کرده یاد
در کتاب شریف شمس الدین | می نهد در قیام دست یمین | لیک غیر قیام دست بسار | وقت خمیازه در دهان بگذار
هست مکروه در میان سپر | موی سر جمع کرده است اگر | یا زوایا بگرد سر پیچد | نیز این را که بیاید دید
کرد سر را آماده است اگر | ترک سازد کسی میان سپر | یا میان سپرش ستر دهان | کرد سر را بمانده است چنان
نیز این را که برد فرموده | ائمه در صلوة مسعودی | بد یاری معاذ را صدیق | کرده بودی امیر بالتحقیق
کز رسی با فلان دیار چنان | گفت آنجاست قوم را فصحا | عرب کن یا معاذ با آنها | یابی الحق تعالی احسانها
گفت از چه رسنام ای افضل | گفت ابوبکر یا معاذ جمل | کرد سرهای خود تراشانند | لیک موی میان سپر مانند
یا تراشند موی عکس این | آن بود افضی علی التعیین | میل خود بیکطرف کرد زده | ثقل خود را بپای اندازد
نیز این فعل را که برد ان | چونکه بوده است عادت شیطان | هم درین فصل شارح او راد | کرد در نسخه شرح نقش یاد
از عوارف نوشت بالتحقیق | کربود موزه مضیق | گذارد با و نماز ازان | چونکه مشغول میشود دل ان
از فتاوی خانیه بالنقول | گر مطالب بود بغایت طول | مع هذا در آید ش بنماز | آن نمازش بود بکره جواز
از عنایه بشارح او راد | کرد در آخر کتابش یاد | در میان نماز بول شدید | کیرو ش حکم او چه باید دید
قطع سازد نماز خود اینجا | تا که سازد فراغ نفس آنجا | همچنین حال اگر اداسازد | خویش را باگناه اندازد
مکرش خمع فتوق آستین | باشد اتمام اتواع ادان | هم همین شارح حجه صفات | گفت اندر بیان مکروهات
پوشش چشم مصلی را | فعل مکروه گفت در اینجا | نیز ایجاد دلیل او فرمود | چونکه عادت بود باهل جهود
بر ندوست خویش بر خاصر | گفت مکروه ائمه ناصر | هم همین فصل را بر آن نماز | گره گفتند اهل معنی باز
آن زمانیکه شد لعین شیطان | دست بر خاصر ش زد از غم آن | در صحیفه فقه کیدانی | اینچنین در شروح وی دانی
گره دان غیر عذر اگر سر فید | گر بگردد حروف زه پیدا | نشود گر ازو دو حرف پدید | گشت فاسد نماز او اینجا
هست مکروه بینی افشاندن | نیز مکروه بود دیدن خاک | هم خریدن چنین بود بنظر | غیر مسموع اگر بود ای پاک
لیک مجباه باشد مسموع | فاسد است آن نماز او قطعا | در دهن در رهم است چون آن | نکنند منع خواندن قرآن

نیز مکروه گفت در تفصیل | اگر کند منع نیست جایز اصل | آنچه باشد میانهٔ دندان | کز فرو برد در نماز انسان
بوده قدر نخود مفسد او | کمتر از او بود کراهت کو | گنجدی را اگر خارج فم | گر فرو برد مفسد است اهم
هم ادای قرائت قرآن | گر بود در رکوع کرده بدان | گفت تحصیل ذکر مابی ظن | یعنی در اشتقالهای دن
شرح این قول ایجدی پرست | کل تکبیر اشتقال گر هست | یعنی کس بار رکوع میر فتی | لفظ تکبیر بایدش گفتی
می بگفتی چه همزه اش تقیام | رأس میکرد در رکوع تمام | سین تسمیع از رکوع بدی | باز در قومه اینکه ختم شدی
در صفات نماز ازانیها | یک بیک کرده ایم تعنیها | هر که یجا بکفت زن او کا | بس همین فعل را کریه شما
در صلوة فقیه مسعود است | گویم آنچه ائمه فرمودند | در نماز آب بینی شد ظاهر | هست سنت گر فتن ای طاهر
دیدنش واجب است ای اکرم | بعضی سنت دیده ایم | حفظ کن آنف آب آدمیان | نگکدر بر زمین مسجد آن
ز آب بینی بقول رهبر ما | ارض مسجد چنان کند خود را | خام تر اد رانش اندازی | زینهار احتیاط بر سازی
هم دهن در نماز بر بستن | هست فعل محو بسیار سنن | ذکر کرده فقیه در بستان | پینکی میرود گر انسان
گفت دخل ما بین صفت بنماز | آن نمازش بود دگر جوزا | فعلهای نماز که دارد | گر همین جمله را بجا آرد
هم بخواند قرائت قرآن | همین شرط ها جوازبدان | هر چگاهی کس نخجین باشد | گفت آبی بروی خود پاشد
بعد ازان دخل نماز شود | تا که بی کره او جواز شود | پینکی در نماز گیرد بس | حرکت سیه بخود آن کس
میکند جهد نیک اینبارش | تا ازاله شود در نفس آن | نیز در آن کتاب می آرد | ناعسی گر نماز بگذارد
میدهد نفس خویش را دشنام | تا رود از وی این نعاس خام | در خلاصه نوشت این صحاب | گر قرائت کند کسی باجواب
تا رکوع و سجود سازد آن | بود نایم نماز شد ویران | لیک در حالت رکوع سجود | گر در غیر قصد خواب ربود
گفت جایز بود نماز او | تا نما سجده را اعاده مکو | خواب سازی بقصد این انعام | در محل سجود فاسد دان
شارح در وها بگوید او | چیزی خوشبو اگر بسازد بو | یا برانند کم ازین بارکس | نیست فاسد بود کراهت بس
نقل کرد از ذخیره شارح آن | خاک را هر که در میان نماز | مسح سازد اگر بپیشانی | گفت این اگر است دانی
هر چگاهیکه رنج باشد خوی | پاک سازد ز خبیه مکوی | قلب سنگر نیز منع خواهد بود | غیر ممکن بود مکر بسجود
گر کند بهر عذر اگر هموار | باک نی بار گفت تا دو بار | در هدایه چو عذر اگر یار است | آنچه در خصت است تکبیر است
بی ضرورت اگر چنین سازی | باشد این فعل نوع از بازی | فعلهایکه هست در انسان | گر از اهل حکم بر ست همان
بس همان فعل را گرفت ای | ترک باشد فرو تنی در او | بعد گوید بفقه کیدانی | یعنی در مختصر چنین دانی
این طرف آن طرف شود میلان | هم همین فعل را گرفت دان | گر کند ترک سنتی زین | در گرفتن چو ریب ظن

سنن جملهٔ لباس هست — قبل ازین در صحیفه گر رسد — آخر باب ستر عورت بین — شد آنچه یک بیک بعین

آنچه سنت کند در قیام رکوع — در سجود و قعود شد مشروع — درج کردیم در صفات نماز — بس اعاده نکردم آنجا باز

در صلوة فقیه مسعودی — علمای عظام فرمودی — چون نشینند بعد انصراف — کف پا هاش مانده عریانی

قول بعضی مدبت و احکس — کف پای خویش بوسند پس — کف پا بارخ مسلمانان — از ادب نیست پیش خلق عیان

شیخ الاسلام گفته است امام — همچنان ترک میکند کف پا — چونکه دو دست زانو ماندن — در قعود است سنتی زین

انچنین سنت از برای ادب — نکند ترک آنخدای طلب — آن کسیکه بود پس این یار — می نهد چشم خویش را بکنار

کف پا را نکه نخواهد کرد — گفت نیکو دلیل آنشه مرد — در صلوة فقیه این مسعود — در کراهیت مکان فرمود

هست در پیش مسجدی اما — کلخنی بود یا طهارت جا — هست دیوار در میان دو — نیست مکروه اتفاقا او

باشد اندر میانه یک دیوار — در کراهیت اختلاف شمار — گر گذارد نماز در کلخن — گرچه آن با بقاع اهل سخن

میگذارد نماز اگر انسان — پیش او هست آتشی سوزان — گرچه او را با تفاق گوشت — شده است اختلاف در انگشت

گر چراغ است شمع یا قندیل — غیر مکروه گفت اهل سبیل — نیز سیف معلق و مصحف — نبود باک گفته اند سلف

نیز ستند چونکه این دو را — در هدایه دلیل کرد او را — نیز نبوشته اند در سرخسی — میکند نقل از حبیب لبیب

هست جا نماز بگذاری — که در آنجا گربه بشماری — آن یکی نخ جای قصابان — داند گر جای خفتن شبان

داند گر جای کوسفند انست — داند گر پایگاه اسبان است — نیز در مزبله و بام و طویت — گر هش از بلعجب نجاست کشت

هست حمام خانهٔ شیطان — که در او بهر این گر اهیت دان — زان گر اهیت بود بگورستان — بجهود ان شود مشابه آن

گفت بر بام کعبه گر شما — ترک تعظیم میشود زین کار — گرچه باشد نماز اندر راه — چونکه باشد گذر بلا اشباه

هست مذکور در کتاب نصاب — گر ندانی بهر احتساب حساب — شخصی بر بام کعبه گر دنماز — آن نمازش بود بگره جواز

انچنین بر سطوح هر مسجد — گرچه باشد صعود ای عابد — فوق هر مسجدی ز شد حرم — گرچه باشد کند نماز اگر

مکه اینکه نکنند انجا کس — نیست مکروه فوق آن بس — شرح او را نقل کرد چنان — یعنی از جامع الصغیر بیان

هست مکروه انفراد امام — بمکان بلند از اقوام — گفت میکرده زین سبب اصحاب — او مشابه بود باهل کتاب

بعضی قوم ابا بود همراه — غیر مکروه گفت بی اشباه — قوم اگر بر مکان اعلی هست — بوده باشد امام جالب پست

از جوامع نوشت اینجا نیز — یعنی این شارح در بهر تمیز — هست در ظاهر الروایه این — بخلاف طحاوی گرچه بدان

اینکه مکروه گفته اند کبا — بوده باشد بلند چه مقدار — ذکر کرده طحاوی نشه مرد — او مقدر بقدر کس میکرد

قول دیگر ز هر کان نکو — چون شود واقع امتیاز او — قول دیگر بقدر کز آورد — بر همین عتماد باید کرد

خیمه تنها در و طاق امام — گفت مکروه علمای عظام — پای در مسجد لبک سجود — کشت بر طاق بنخواهد بود

در کتاب انیس آورده — از بزرگان شرع پرورده — که نماز فریضه در تاریک — بکراهت بود نوافل نیک

ذکر کرد است شارح اوراد — رحمت حق تعالی بروی باد — شخصی در خانه مسلمان مرد — اذن ناساخته نماز نکرد

نبود باس آن مصلی تن — طلبد اذن این بود احسن — بر فراش و بساط نیز لبود — میکذارد نماز باس نبود

لیک بر ارض افضل است نصی — یا بچیزیکه روید از زمین — شخصی بروی قبله کرده رو — سخنی میکنند نشسته او

دیکری رو بشر است این از بان — میکذارد نماز باس مدان — عکرمه را رسول حق بنشانم — در پس عکرمه نماز بخواند

لیک رو پیش سوی نماز کذار — بوده باشد در اکر به شمار — کفت از جامع الصغیر بجان — روزی فاروق دید انسان

بسوی روی مرد کرده نماز — کرد ادب سر و ابد به باز — بس بغیر مصلی آن عاول — کفت شه سوی قبله مستقبل

بمصلی بکفت در آنحال — میکنی سوی صورت استقبال — فهم شد رو سوی مصلی کن — کردن اینجا طرام بوده بس

بعض از علمای شرح شفا — کفت نرد کسی نماز کذار — نا یمانند یخن کویان — که زنهی نبی کراهت دان

لیک از بزرکان سبیل — کرد نهی رسول انا و یل — قوم اکر میکنند بلند یخن — ترسد این شخص از غلط کردن

یا بود خوف بر نماز کذار — صوتی ظاهر شود در نایم یار — در نمازش نخندد او ناکاه — شود از خنده آن نماز تباه

که درین حال او شود بیدار — میشود شر مسار نایم یار — نبود خر فها اکر بر آن — باس نبود نماز نزد شان

بس همین قبع لها که کردم یاد — ذکر کرد است شارح اوراد — جای قعده و سجده باشد پاک — کر دو بر کرد او نجاست ناک

کر چه اینجا بود درست نماز — لیک بود است او بکره جواز — این سخن در صلوه مسعودی — بعد در قاضیخان بر مودی

کر کذارد بملک غیر نماز — ملک کافر بود مکوی جواز — چونکه باخواند مسلمان اصل — نبود راضی کافر بدل

ملک از مؤمن است مزره غیر — یا بود آن زمین مکروه بهر — نکذارد نماز این انسان — چونکه راضی نه است صاحب آن

غیر مزروعه کر زمین بودی — میکذارد نماز معبودی — چونکه نبود مضرتی بزمین — صاحب ارض راضی است یقین

مبتلا کشت مؤمنی ناکاه — در میان زمین غیر راه — باشد اینجا نماز در ره خیر — چونکه نبود حقش بارض غیر

همه کس در طریق حق دارد — اینهمه قول قاضیخان آرد — بعد ازین در صلوه مسعودی — نقل کرد است رسول معبودی

هر جکاهی مصلی در صحرا است — نکند ستره بنجوش جفاست — هم درین باب شارح اوراد — آنچه کرد است بشنو بسازم یاد

ستره چوبی کم از ذراع مباد — قدر کز نا دیا از و ستر نیاد — چون مقرر دلیل باشد یک — چون منقر رجل باشد یک

ستره باس قریب باید — تا موافق بمسئله آید — میخلد راست پیش خود را — بخدا یکی زند ابرو

معتبر نیست جیدا انداخت — باکسی پیش خویش جلد ساخت — قول یکپاره ائمه خوب — غیر ممکن بود خلاندن جوب

می نهد چوب را دراز و بس — یعنی در پیش خویشتن انگس — هر چکاهی کسی نیابد چوب — نکند خط بقول عامه خوب

خط کشد کف بعضی اهمون — شد تخلف کشند خط راچون — قول بعضی کشند چون حجراب — بعضی طولا بکف در این باب

نیز بعضی امام و پیش کو — گر مکان امام بود ز مرور — نبود پیش او طریق چنان — ترک سترہ نشود تو بدان از

نیز در صحن مسجد مروی — گر ادای نماز بر کردی — گر نباشد قریب سترہ از آن — کف در شرح بر کرده اند آن

بس قریبی سترہ ای یار — علما کفته اند چه مقدار — آنچه در شرح کرده اند خبر — باد مقدار کو بسفند کذر

کر ز پیش مصلی شخصی لاست — کذر نده بجرم آنم کشت — کذر نده که شد اثیم اینجا — بکند رو کوی از کذد این جا

در صحیح سخن ز جای سجود — از کبیری چنانچه شرح نمود — هم کافی اصح بکرده یاد — این سخنها ز شارح اوراد

در همین باب او المکارم هم — نقلها میکند از اهل کرم — در صحیح اصح مکان سجود — در کراهیت اعتبار نمود

لیک قول او کر بقدر دو صف — فتوی این او نوشت آن سر صف — قولی سه کز نوشت قولی پنج — قولی چهل کز بعضی معنی سنج

بر دکانی بود نماز کذار — کر ز پیشش کذشت دیکر یار — ذکر شد در فتاوی کافی — انچه قول ائمه دانی

کر بود او بقدر قامت مرد — ذکر لاباس در کتاب کبیر — بس همین حکم حکم صحرا دان — چست در مسجد است اکر انسان

نبود حایلی میان دو — نیز مسجد صغیر باشد او — کر ز پیش او بکذرد چیزی — کذر نده بجرم آنم کشت

حکم صحرا است مسجد کبیر — قول دیکر چو مسجد است صغیر — مسجد خرد انچه تعیین است — بوده کمتر ز شصت اندر شصت

یک سخن کمتر از چهل در چهل — شمس الدین ذکر کرد او حامل — کفت اینقول را نمیخواهم — باز در کافی ذکر کرد ای یار

کفت حضرت بدانش هر چند — اثم پیش مصلی بکذشتن — تا چهل میکنند توقف آن — لیک تقدیر چهل نکرده میان

بو هریره بکفت تا چهل سال — قول پیغمبر خدا بتعال — کر ز پیش نماز بکذاری — قصد بکذشتن ار کند بدری

باشارت دیا به تسبیحین — کفت کردا ندش علی التعیین — جمع اکر کرد اشارت تسبیح — کفت مکروه در کتاب صریح

نیز کنز العباد کفت ای یار — از فتاوی عمدة الابرار — کر نکرد و نماز نیست تباه — لیک بر بکذرنده است کناه

کر بود سترہ پیش امام هم — بدرستی است سترہ اقوام — باقی افعال کرہ از ایشان — در میان نماز باشد آن

کر بخواهد خدای بی همتا — در بیان امامت آید باز — بکراهیت کی شد نماز ادا — علما کفته اند عاده اش ادا

شمس الدین در کتاب فرموده است — سنتیکه مؤکده بوده است — هست ترکش کمی اهیم — کردن او سعادت عظیم

در مقام دکر نوشته باز — بکراهیت ادا کی کشت نماز — بلکه از کشف نقل شد بر وجوب — کفت آنرا اعاده کردن خوب

در بیان نماز جماعت

بجماعت ادا بکردن آن — بیقین سنت مؤکده دان — فرض عین ست یا سنن دین ست — بیقین سنت مؤکده چو نکه پیغمبر خدای ودود — فرمود

کس تخلف نمیکند از آن — مگر آنکه منافق از ایمان — در هدایه چنانچه کرده یاد — بعد بنوشت شارح اوراد

بلکه یکچند بر کران دین — بجماعت ادا کنند این — رأی آنها فریضه او ست — مده از دست زنهار از دست

نیز این شرح ساز فرمودی — انچنین در صلوة مسعودی — ابن عباس یعنی عبد الله — کفت بر سیدم از رسول الله

شخصی در چهار وقت از خدا — بجماعت کند نماز ادا — لیک در وقت خفتن این — نشود حاضر جماعت آنین

کفت پیغمبر صفاء و کبا — هو فی النار کفت تا سه بار — نیز فرموده است عبد الله — کردم این از رسول تا یکماه

حضرت مصطفی که جنت جفت — در جواب من انچنین میکفت — در کتاب قنیه آورده — شخصی ترک جماعت ار کرده

کفت تقریر واجب بر انسان — نبود عذر اگر بر این انسان — هر سه همسایکان که کار زند — کر نکفته باد سکوت آرند

نیز در این کتاب آورده اند — ترک او اهل ناحیه کردند — هست واجب قتال تا بسلاح — بس جماعت بود طریق فلاح

هم نوشته کسیکه لیل نهار — میکند علم فقه را تکرار — نیست مقبول کم هی انکس — نشود حاضر جماعت بس

نیز در آن کتاب بگزیده — شد در شمس الائمه پرسیده — شخصی در بیت خود که کذارد — مع اهلش نماز فرض الله

یافت فضل جماعت او دانه — کفت آن امام فرزانه — کر فتد در بهر عتیش سؤال — کفت آری امام نیک خصال

در کفایه شعبی آورده — که در و انچنین بیان کرده — ابن مسعود با رسول خدا — کفت ای رهنمای شاه هدا

بجماعت که فوت شد از من — کردم آزاد بهر او یکتن — نرسد با ثواب جمعیت

کفت در بنده ساختم آزاد — مصطفی باز آن جواب داد — کفت بنده ساختم لعرا — بعد از آن کفت سید ابرار

انچه باشد ثواب در دین — که بود بنده تو جمله این — همه احرکنی بالشهبت — نرسد با ثواب جمعیت

در صلوة فقیه مسعود است — کویم انچه فقیه فرمودست — کفت در مسجد محله خویش — خوانده باشند نماز از در پیش

نزد دیار و دیجای دکر — مردی مانده است از جماعت اکر — نحمی کفت مانده است اکر — که نشاید رود بجای دکر

ظاهر قول میتوان دریافت — شیخ بصر بکفت امام حسن — دیده ام سه هزار از اصحاب — بود هفتاد بدر از احباب

کر جماعت که فوت شد زانها — کرده نعلین پای خود پیدا — میدویدند بر محل دکر — بجماعت ادا کنند مکر

لیک این کس دوم در مسجد کشت — داند اینکه جماعت او بکذشت — چون تحیت بنیاد اول کس — برود جای دیکر زان پس

هست در شرح در دب شهبت — کز در مسجد کذشت جمعیت — کفت با بیت خویش آید باز — مع اهلش کند ادا نماز

بوده باشد اکر مصلی دو — غیر جمعه بود جماعت کو — کرچه با او سبب یکصبی عاقل — او جماعت بود بچندین نقل

کفت از وضعه چون بمسجد رود — کر جماعت کذشته است از وی — خواه در مسجد شش کند اردو فرد — از جماعت بمانده باشد مرد

خواه رفته بمسجد دیکر — بجماعت کنند نماز اکر — فضل این بر دو دانی — از سر احیه کفت لیک چنان

داخل مسجد ار شود امیرد — که در آنجا اذانش باید کرد — لیک داخل نکنند بانگ و رسد — میشود طالب جماعت بس

شرح او را دو نقل کرده اند — ذکر کرده ائمه دین نصر — مسجد راست قوم معلومین — هم امام و مؤذنی تعیین

بجماعت که شد ادای نماز — جمع دیگر ز قوم آید باز — بجماعت ادا کنند یا نی — اختلاف ائمه شد دانی

باز تکرار این جماعت را — کف نبود مباح نزد ما — شافعیه جواز بشمارند — هر یک اینجا دلیلها دارند

وجه او آنکه پنج وقت نماز — بجماعت ادای اینها باز — در وجوبی بفرقه ثانی — چون فریق نخست میدانی

گو بیا غیر اهل مسجد باز — بجماعت کنند ادای نماز — نیز چون مسجد شوارع بین — گاندرین پنج وجه باشد این

وجه ما آنکه سید ابرار — رفت روزی میانه انصار — کرد اصلاحشان آمد باز — اهل مسجد گذارند نماز

بحرم رفت پس رسول الله — جمع کرد اهل خویش را آنگاه — مع آنها نماز کرد ادا — این بود کرده رسول خدا

کربنا شد ز اهل مسجد خویش — انجماعت که خوانند نیها پیش — هست تکرار با تقاضا جواز — گفت در مسجد شوارع باز

نیز از جامع الصغیر نجاتی — در همین باب کرده اسیانی — مسجد را چو مرد داخل گشت — بجماعت نماز او بگذشت

بی اذان و اقامت انجا کس — واحدا خواند در جماعت بس — چونکه تکرار در یکی مسجد — نیست جایز جماعت اعاده

گر شماری جواز شبهت — کس نرسد فوت جمعیت — میشود طلب جماعت از انجا — این گر اشتباه بود یقین میدان

شافعی آن امام شرع شکن — در همین جامع الصغیر انجا — ذکر شد او الصحیح ما قلنا

اینچنین از صحابه نبوی — نقل شد در طریق استحقی — چون جماعت که فوت شد زیشان — می بخواندند نماز را چندان

از ابو یوسف سعادتیار — در جماعت که کرده شد تکرار — قوم بسیار گر بود دانی — یعنی قوم جماعت ثانی

باکی مرد گر یکی باشد — در یکی نامه مسجد او — بچنین نقل کرد ادای نماز — نیست مکروه این جماعت باز

در صلوة فقیه در این باب — هست بر قول بوحنیفه جواب — یعنی گفت آن امام نزکوار — غیر جایز بود درین تکرار

نیز از جامع الصغیر نجاتی — شرح او را کرده اسیانی — هر جماعت که هست قوم از غربا — بجماعت نماز کرد ادا

اهل مسجد اذان بگفته باز — بجماعت ادا کنند نماز — بعضی از اهل مسجد ایشان — بمخافت که گفته اند اذان

تا که بیرون مسجد شان نکنیں — نشنیده اذان این کس بیں — بجماعت گذارند نماز — باقی مردم که گفت حاضر باز

بجماعت ادا کنند انها — شرح او را کرده تعنیها — چونکه اینجا جماعت اول — که بسنت نکرده اند عمل

هر چگاهی بمسجدی منزل — گر نباشد مؤذن ایشان — رود آنجا کند اذان آغاز — گرچه تنها بکند وی نماز

چونکه آن مسجد که باشد جمعی — گفت حنفی بود از و وی — بس او میشنود این قرآن — این روایت بود در اضحیان

هست در مسجدش مؤذن بیں — لیک حاضر نمیشود یک کس — گفت اینجا ائمه و علما — بس از آن گو بدو قامت هم

واحد اخواندش نماز اگر — به ازانکه رود بجای دگر — هست در یک محله دو مسجد — بکدامش رود کسی عابد

هر کدامش قدیم تر باشد — میرود اینچنین اگر باشد — گر مساویست با بناهر دو — برود با قریب منزل او

در قریبی بود برابر هم — بس مخیر بود همین آدم — لیک باشد فقیه این ارزان — بتعلیل الجماعتش رود آن

تا شود باعث آنسعادتیار — هم جماعت درو شود بسیار — نبود پیشوا اگر این مرد — بامامش نگاه باید کرد

در کدامش که اصلح امام است — در پس او کند نماز تمام — در قنیه بود بشوب کس — کمتر از قدر درهم است احسن

شهید او را اگرچه آن حالت — باشد ش خوف فوت جمعیت — اگر از فوت وقت جمعه است — ندهد مرد وقت را از دست

در وضو عضو ها که سنتست — بیقین است سنی ز سنن — اینکه هر عضو را سه شویدش — ماند از رکعت جماعت پس

به که یکیک بشویدش اعضا — یابدش اول جماعت را — قول دیگر سه بار میشویند — از بزرگان که راه دین پویند

شرح اورادکرده بسیاری — گر کسی محققی از سلطان — گر بجمعه جماعت این یابش — نبرایند مباح بشمارش

لیک تاخیر سان حتمی از وقت — نه مباح است بلکه باشد مقت — نیز در این کتاب شد مذکور — منزل کس بعید در مسجد دور

بس همان کس شد ست باران — خوف نفس خویش دارد آن — یا که بر جامه اش خوف فتن — میکند از بخانه بانس مباد

هم حضور جماعت ایمولی — غیر لازم نوشت بر عمی — می بیاید اگرچه فائد او — نیست لازم اگر رود نیکو

مانده بر جانب بهمین اوصاف — دست پلید بهم بخلاف — نیز هر یکه قدرتش بر راه — نبود عذر دان بلا اشباه

بنده میطلبد از مولی — تا نمازش کند بجمع ادا — اذن مولی اگر نیابد بعد — نیک فهمی همین عنی سعید

کر بمولای خود گران ناید — از برای جماعت او آید — لیک آید گران بمولایش — میکند از نماز بر جایش

بنده را حکم جمعه هم این است — داند آن کس که در دین دست — در کتاب تتمه کرد خبر — در جماعت چو عذر نیست سفر

در بیان امامت و احکام او

مطرد برد ظلمت شید — بیقین علم شب باید — یا بود خوف عذر باید دید

در امامت که کرد اولی اداد — گر مساوی بود بعلم اگر — باید آن کس که هست قاری تر

در قرائت اگر بود یکسان — در ورع هم اگر یکیست حال — افضل او کلا نیز سال است

در برابر بود دبس هر دو — باد آن کس که هست پاکیزه — بعد ازین هر که نسبتش بهتر — او است لایقترین بان منصب

گر برابر بود دبانیها هم — در خلا فضه شت اهل کرم — بعد ازین کفت قرعه اندازند — قرعه بر نام هر که شد رسا

یا بمانند با خصیار قوم — هست کار امام کار قوم — کفت در کافی در همین معنی — حسن الوجه ابدان یعنی

هر که در شب نماز خواهد دید — حسن الوجه باشد اندر دین — حرمة عاده بود اعظم — رغبت خلق بیش باشد هم

ذکر کردند اهل این معنی — این بود معنی آن یعنی — میکنند نقل شارح اوراد — از رسول خدا چنین شد یاد

در پس عالمی تقی مردی — گفت هر کس نماز او اکردی — گویی در خلف نبی خدا — کرده باشند نماز خویش ادا

آن حدیثی که هست تا دانند — خلف هر بر و فاجری خوانند — نیست شک فی قول شاه اسلام است — از برای بیان احکام است

لیک یا بی امام نکوسیرت — اقتدا خلف بد نشاید کرد — چند فرقه شود امام اما — فاسق مبتدع دیا اعمی

یا که اعرابی بیابانی است — یعنی در علم شرع ناداناست — یا شه باشد از ره نادانی — یا بود از خورندگان سود

یا مغنی کسی است مجنبانیل — یا متعوط است مالیخولیا — ابرصی که ز ظاهر اعضا — برصی او اگر بود پیدا

یا امامت بکرد عبد و خصی — یا سفیه است مدمن حاقن — امرد و نرد باز و شطرنج باز — ذکر کردند بزرگان طراز

هست مکروه امامت آنها — شرح او را کرده تعیینها — اندرین جا که ذکر مجنون است — گفت در خانه باید مفصول

هست مجنون مطلق ار ایمان — نادرست است اصل امامت آن — گاه دیوانه گیش بر باید — بعد با هوش خویش میاید

آن زمان که بهوش آید باز — گر امامت کند شد جواز — در کتاب نصاب تعیین است — نیز در جامع الببابین است

ببلاغت رسید حیدر زانش — حکم او در چو نه او را پیش — نبود آن بسر اگر خوش رو — حکم مردانست نیز حکم او

آن پسر خوب رو بود اما — مثل زن عورت است بر ما — گر مخنثی شود بمرد ابنا — گفت او را مفسد انما

هست لیک محله فاسق اگر — گر ز قومش مرد بجای دگر — رسد این را قبیله باید — میر سادین سخن رشیدی

لیک در عید جمعه هست اگر — نرود مقتدی بجای دگر — گر قراءت بکرد با الحان — گفت اند کتاب فاضیخان

لحن فاش بود نماز فساد — غیر فاحش بود کراهت داد — رفته ضعف عجیب در اسلام — ایدریغا که اندرین ایام

اکنون امام لحانند — پاره فاسقان اعلانند — فضلا عالم برین هستند — متحمل چرا درین هستند

در نهایه امامت فساق — نزد مالک نبوده است روا — انچنین در صلوه مسعودی — دیده شد انچه شرع فرمودی

نزد مالک امامت فاسق — نیست جایز بقول از حاذق — نزد اصحاب ما کراهت است — آن امامیکه دارد این بد رسم

در ادای حروف از قرآن — نتواند بکرد اگر انسان — گر کند جهد نیک عمر دراز — هست جایز نخواندن این راز

بهمین جهد اشکار و نهفت — بد رستی نمیتوانند گفت — لیک گفتند بزرگان جهان — روز شب از طلب نیاسایند

نتوان شد بابقای امام — این روایت ز عمده الاسلام — ذکر کردند بزرگان سبیل — که کثیر التنحنح است رجل

یا کند وقف در بجا و محل — یا بسازد بجای اصل و فصل — در فتاوی فاضیخان چنین — گفت امامت نکند با غیر

لفظ لاشیئی است از تهذیب — از خلاصه و نیز از ترغیب — گر بیاجره امام بگرفتند — هم در اینجا گراهیت گفتند

لیک فتوای عالمان ما — کرده نبود در این زمان ما — هست فتوی بکی اهل نقیر — ز امام بهام کن ادین

گر نداند امام در اسلام — چه بود فرض او بتا کدام — سنت خوانند اند هم — گر امامت کند چند آدم

هست جایز امامتش یانه — گفت آن امام فرزانه — اشرف نبود کهست نمانه — وقت یکی نکی و محل راز

آن زمان با خدا کهمراز ند — افضل قوم پیشوا سازند — چه مناسب جهول دنیا دوست — پیشوا در محل راز اوست

صاحب خانه اذن نا کرده — کرد امامت اگر به پیشجره — این روایت زشرح او دور است — از بزرگان دین خبر داد است

اصل اولی است صاحب خانه — با امامت مرد بیگانه — نیست جایز بکود کان زنان — در نماز اقتدا کنند مردان

لیک ائمه مذاهب حق — در ستر اوبح و سنت مطلق — گفت جایز امامتی صبی — لیک قول مشایخ ثانی

نیز در نفل مطلق است خلاف — در میان ائمه اسلاف — در جمیع نماز المختار — در هدایه فلا یجوز شمار

زین سبب گر نوافل صبیان — هست دون از نوافل مردان — چونکه ویران کند نماز صبی — قول مجموع قضاش لازم

صاحب غنیه رجح سایل اگر — کرد امامت جوصحیح دگر — نیست جایز امام صحت مرد — در جمیع کتابها آورد

در پس مستحاضه پاک زنان — گر کنند اقتدا درست مدان — قایم ار اقتدا بقاعد کرد — اقتدا پس بود درست امرد

لیک قول محمد حق دین — غیر جایز بود علی التعیین — منتضی پس تیمم دار — اقتدا میکنند جواز شمار

بخلاف محمد ابن حسن — غیر جایز بود در ادمن — بو امکارم بزرگ شرع نشان — گفت از مضمرات غیر آن

که بشرط یکه در وضو دارد ان — نبود آب اگر هست در طهارت دان — نیست جایز بشرط در هر بار

چون محمد امام شهد مقال — غیر جایز بکفت در هر حال — متیمم بود وضو داران — در جنازه کند امامت آن

در خلاصه ائمه اسلاف — گفت جایز بود بغیر خلاف — لابسی اقتدا بعاری کرد — اقتدا پس درست نامرد

اقتدا کرد قاری بامی — بدر سنی نماز جایز نی — در کند اقتدا باخرس باز — گفت ائمه نبوده ست جواز

امی چون نماز او حدث ان — می بخواند در نوشت فاضیخان — قاری هم بجنب او تنها — می بخواند همان نماز انجا

نیست جایز نماز امی مرد — در هدایه صحیح تعیین کرد — نبود در نماز قاری آن — نیز جایز بکفت فاضیخان

انچنین اقتدای امی کس — نه درست گفت باخرس — اخرس ار اقتدا بامی کرد — گفت باشد درست آنشه مرد

قومی امی و قومی انقدیر — کرد با امی اقتدا باری — بو حنیفه امام شرع مهام — گفت باشد نماز جمله قوام

در هدایه دلیل هر دو قول — گفت ان لطف خالق الفحول — در هدایه خبر با فر مود — کس تو انا ست بار کوع و سجود

گر کند اقتدا بموی این — غیر جایز بود علی التعیین — موی بر موی اقتدا کرد ست — اقتدا پس درست آورد ست

مکرش موی تمش بعد دقاعد — مضطجع هست امام ار ساعد — کاندرین حال اقتدا ران — غیر جایز بود علی التعیین

نیست جایز امامت کسران — شرح او را کرده ست بسیاح — کودکی شد امام کودک — در هدایه جواز دان بیشک

در کتاب خلاصه مذکور است — نیز در چند نسخه مسطور است — گر خنثای مشکل ان نشان — جایز است او شود امام زنان

کر دا مامت بمثل حر دشتی | یا بمردان نبوده است روا | بصبی مراحق ایدر دیش | جایز است اقتدا بمثل خویش
متنفل بمفترض شد امام | غیر جایز بود بقول تمام | مفترض کر بنفل خود افتد | کر دا مامت درست باشد
شخصی خوانده است فرض اکر | شخصی دیکر بود بفرض دکر | کر کند اقتدا بآن کس این | غیر جایز بود علی الیقین
ماسح موزه کر بغسل پا | کر دا مامت کند شدست روا | هم دین با بشارح اورد | بزبان اصح بسازد یاد
اقتدای صحیح اینجا باز | هست بر ماسح جبیره جواز | کس مداند امام را تعیین | یا مقیم است یا مسافر این
در خلاصه کتاب قاضیخان | نبود صحت اقتدا بر آن | اقتدا بر مقیم مسافر کرد | وقت اکر هست اصحت ایدر
کفت بعد از خروج وقت اما | غیر جایز نوشت از علما | این سخن از ائمه وافی | بدلائل بکفت در کافی
اقتدای مقیم مسافر را | هست در وقت بعد وقت ادا | در صحیفه شرح اورا ست | خبر از بزرکان دین دادست
حنفی مذهب خدا طلب | مقتدی شد بشافعی مذهب | متعصب نباشد ش آنجا | هم بایمان خود نیاز مشک
نشود منحرف قبله او | یعنی در مغرب باشد و | نیز او در ترا بلا شبهت | نکند از ندا ست تکرکفت
یا کننده بود بتعیین او | بعد خون قی دم دهانش وضو | هم وضو ران نسازد اعمل | یعنی آن کس بآب متعمل
آب که قدر قلتین بود | کر نجاست در و وقوع شود | زانچنان آب کر وضو کرد | از خلاصه سر جیه آورد
بهمین شرطها که کفته شد | می توان کرد اقتدا بر آن | شک بایمان خویش کردن چیست | آنچه در این کتابها مرقوم
کویدان شخص که در این رکعه | انا مؤمن ان شاء الله | میم مؤمن کر خدا خواهد | کر چنین کوید اقتدا شاید
قول مرغوب کوزه کرانست که | فی الاصح نادرست امامان | در کتاب هدایه تعیین است | در نهایه کافی هم این است
مقتدی کر یکیست چون جبرا | از یمین امام خیز درست | لیک نزد محمد آن شد رد | مقتدی هر چکاه باشد فرد
اصبعش تر دپاشنه امام | می نهد آن یکی در آن هنکام | لیک قول دو برکت طاهر | خیر دارد ر استش هو الظاهر
کر بود سوی چپ و یا در پس | جایز اما سی بود انکس | مقتدی هر چکاه باشد و | پیش استاد امام از این دو
از ابو یوسف آمده است بیک | کفت استاد میان دو انسان | کفت صاحب هدایه ان اعمل | پیش استاد نیز فاضل
در میان دو مقتدی استاد | کفت این قول را مبان حیاد | کفت صاحب خلاصه طاهر | پیش استند دو هر الظاهر
شرح اورا بود بشیک | کر بود مقتدی یکی کودک | از یمین امام باید جست | مرد بالغ چنانچه خیر درست
زن اکر مقتدی بود اعلام | کفت می استد بشب امام | مقتدی کزین است هم کمتر | مرد را سوی راست باید کرد
زن بشب امام باید زین | این بود مذهب ائمه دین | کر یکی مرد یا صبی بکزین | اقتدا کر کند چه پیش نهش
ایستد سوی راست یا بالکس | از سیاش صبی و زن از پس | هر چکاهیکه قوم باشد پیش | بی تخلف امام ایستد پیش

درمیان یا بسیار صف ایستادن
او کنهکار شد نماز تمام — اینچنین ایستاده میان صف — هم کنه کار شد بقول سلف

درمیان امام یک کس بود
کشت شارع بطاعت معبود — اقتدا کرد بعد دیگر یار — ایستاد این آدمی بسوی یسار

اقتدا کردن یک انسان
متقدم شود امام آن — در جمیع کتب مهمات سلف — قوم چون هر چگاه صف بندد

صف بندی اطفال و امردان
بعد مردان بود صف صبیان — بعد صبیان بود صف خنثی — بعد خنثی صف آید زنان

کر محاذی شود زنی بامرد
کر بود یک نماز فاسد کرد — پیش از این گفته ایم با تفصیل — زان نکردم دریغ تطویل

صورت این مسائل مشهور
در فساد نماز شد مذکور — بجماعت زنانکه میدانی — یعنی حاضر شوند شان بانی

در هدایه بود در ناجوان
گفت حاضر شوند گر اهل دان — بعجوزه بفجر و خفتن شام — گفت رخصت بود ز اعظم امام

در جمیع نماز عند هما
نبود باس مر عجوزه را — در فسادی کافی است عیان — نیز در چند نسخه است بیان

در همه وقت منع تعیین است
گفتم الیوم فتوی بر این است — در جمیع نماز پیره زنان — بجماعت رود گر اهل دان

نیز از مجلس وعظ چنین
منع کردند بزرگان دین — نیز در شرح بوامکارم هم — فتوی بر این نوشته اهل کرم

بدرستی ازین سبب انها
میکنارند نماز را تنها — گر جماعت شوند زنان خود ها — با امامت اگر کنند ادا

در خلاصه بود و اسادات آن
در هدایه گر است چنان — بجماعت اگر کنند تمام — صف بگیرند در میانه امام

در کتاب هدایه آورده
حضرت عایشه چنین کرده — عایشه با زنان گر کنت امام — گفته بودی در اول اسلام

شرح او را نقل کرده چنان
یعنی از جامع الصغیر بیان — هست مکروه انفراد امام — بمکان بلند از اقوام

کفت مکروه نیست اصحاب
او مشابه بود باهل کتاب — قوم گر بر مکان اعلی هست — بوده باشد امام جایز پست

از جوامع نوشته اند چنین
یعنی اندر بیان مکروهات — نیز در ظاهر الروایه آن — بخلاف طحاوی کرده بدان

اینکه مکروه گفته اند کبا
بوده باشد بلند چیز مقدار — ذکر کرده طحاوی آنرا مرد — او مقدر بود بقامت مرد

قول دیگر ز بزرگان نکو
چون شود واقع اتفاقا دارد — قول دیگر بقدر گز آورد — بر همین عزم اعتماد باید کرد

خیمه تنها در و طاق امام
گر که گفتند عالمان عظام — پا ر در مسجد است یک سجود — کشت بر طاق نخواهد بود

این روایات شارح اوراد
در بیان گر هیئت شد یاد — در صلوة فقیه مسعود است — در بلندی امام و قوم پست

بوده باشد مع امام ستون
از طحاوی چو شارح اوراد — کرده نبود باتفاق سخن — کرد در بابت امامت یاد

مانع اقتدا است چند شیا
میکند منع صف تمام نما — راه عامه و نیز جوی کلان — هست حوضی کلان بسان جنان

بس بساند عبور از وی نا
غیر ممکن بود بغیر علاج — یعنی بی قنطره و مثل آن — نتواند عبور کرد انسان

راه عامه چو عجله یا اوقا
برد و منع اقتدا اشهاد — هر چگاهی ازین بود کمتر — جایز است اقتدا کنند اگر

منع کفتند بعضی اهل عمل | کاندران راه که بر فرجه مهمل | در میان امام و قوم اما | فرجه مانده است در صحرا
فرجه باشد اکر بقدر دو صف | مانع اقتدا است کفت سلف | قول دیکر ز بزرکان دین | که دران فرجه کرچه بقدر تعین
نبود امکان صف دویستن | هست جایز نماز او بنظر | در صلوة فقیه دین مسعود | سخن عالمان ما این بود
قدر یکصف کشاده است چنانک | نبود ما اقتدا درست بدان | هم در ینجا نوشته است سلف | بود آنجا امام با سه صف
بعد ازان قوم آن نماز برند | جاهای صف میانه بلرزند | نا روا شد نماز صف میان | هم نماز صف سیوم ویران
شد نماز صف میانه فساد | کویا قدر یکصف است کشاد | لیک سه شخص را صف میان | کر بود جاء جامه پاک چنان
هست جایز نماز صف اخیر | اوست دانند نزد ما تقصیر | نیز در این کتاب شیخ کبیر | مانع اقتدا بود دران جو
از امام سر خسی نیکوی | کفت زو رقعه رود در دوی | برد ایات شرح جعفر کلان | مانع اقتدا کر نباشد آن
یعنی در وقت جستن از وی مرد | که بکلفت دره بیابد کرد | یا که پل حایل آید اندر وی | این بود قول آن شریعتکوی
پل اکر ساختند بر آن جو | مانع است اقتدا از دو کرو | هست بی پل یکی نماز کذار | انچنین نار وا بود ای یار
کر دو کس هست حضرت یعقوب | کفت تجویز نا خلاف وجوب | سه کس ایستاده اند بر پل | اقتدا جایز است عند الکل
کفت در ترغیب الصلوة سلف | نزد بوبوست اقتدا دو صف | لیک نزد محمد و نعمان | صف نبوده است کم ز سه انسان
در کتاب خلاصه کرد اکاه | مانع اقتدا که هست آن راه | اتصال صفوف اکر بطریق | کر نشد مانع است بالتحقیق
کر صفوف متصل بر راه | اقتدا صحت است بی اشباه | شرط آن صف که بر طریق بود | هست کس وا از و ترا زیاد
نزد محراب امام در مسجد | بود اندر نمازی عابد | اقتدا کرد شخصی از بیرون | کفت کنز العباد در مضمون
کر بود اتصال با صفها | بیقین اقتدا روا است بها | یعنی با شرط اتصال صفوف | شد درو اقتدا مو قوف
هم ز شرح طحاوی در ترغیب | نقل سازد ز بزرکان لبیب | صف چو پیوسته به پیش در | صف چو پیوسته به پیش در
جایز است اقتدای بیرون مرد | بس درین تیسیر باید کرد | بین آن قوم آدم بیرون | خالی مانده یکزد و کر دون
نبود جایز اقتدای این | فتوی بر این بود علی العین | مکر اندر نماز کاه عید | هست جایز اکر چه هست بعید
کفت در روضه چون علما | حکم مسجد بود محوطه را | هم نوشتند عالمان سعید | خلق اکر در نماز کاه عید
بجماعت کنند فریضه ادا | حکم او میکنند چون صحرا | بین یکصف که از صفوف دکر | قدر کردون اکر بماند کر
غیر جایز نوشته اند سلف | اقتدا آنکه کرده است تصنف | شخصی بر سطح مسجد است بدان | اقتدا با امام مسجد خواست
رو در مسجد است اکر بر بام | نشود اشتباه حال امام | شرح او را دقتدار آن | کفت فقه لهم در تبیان
نبود باب هم نماز تمام | نشود اشتباه حال امام | حال او اشتباه شد بر این | اقتدا نادرست بالتعیین

در کتاب خلاصه آورده — در امامت چنین بیان کرده — خارج مسجد در کار نیست — لیک با مسجد است او پیوست

خیتی برهمان دکان مردی — اقتدا با امام خود کردی — شد و با شد اتصال صف وقوف — متصل نبود اقتدا موقوف

گفت تکبیر مقتدی با امام — پیشتر از امام کرد تمام — گفت ابو جعفر سخن نافع — فی الاصح عندهم مشروع

مقتدی در رکوع امام یافت — در فتادی خانیه شد یاد — آن شهر و عش نعیر جایز باد

چونکه تکبیر اولین ای خیر — گر محلش بود قیام نه غیر — گفت در آخر سلام امام — هم علیکم نگفت آهسته کام

آدمی اقتدا باو کرده — علما در کتاب آورده — نبود جایز اقتدا اکنون — آنکه گفت السلام شد بیرون

لیک مه سجود سهو سلام — داده است اقتدای او تمام — عمد سهو سلام یا نسیان — شود از بنده حکمهای آن

بنگر فصل مفسدات نماز — گفته بودم نگفتم اینجا باز — هر جگاهی مقیم باشد مرد — اقتدا بر کسی مسافر کرد

او دو رکعت که خواند او اسلام — دوی دیگر کند مقیم تمام — باقی مانده نماز خود و آن — مثل مسبوق او اگند جدان

فی الاصح دوی اخیر ایمه — بی قراءت ادا شان باید کرد — این سخن در هدایه می آرد — نیز کافی دلیلها دارد

در بیان مسافر او در است — بس همین کس که اقتدا کرد است — یافت چون اول نماز همان — کاندرین دو رکعت اخیر آن

بس قراءت بر او حتمان کردن — اهل فتوی حرام گفت این — گو بیا در پس امامت آن — حرمت او ازین سبب میدان

قول بعضی است مثل مسبوق او — بس قراءت کند چو در دو رکعت — سجده سهو کشت لازم پس — مثل مسبوق میکند این کس

مثل مسبوق از آن سبب باشد — بس قراءت بر او ادب باشد — چونکه فرض قراءت اندر اول — گشت او در دو رکعت اول

حکم شد بین چو مستحب و ادب — احتیاط این بود نکردن خوب — بشنو اکنون دو انبی عجب — شرح او را و گفت از غیب

بمقیمین مسافرین آدم — بوده باشد کسی مسافر امام — گر ندادی سلام خوانده دو — خیتبار گفت سیوم چو آن

آنچه قوم مسافرند تمام — گفت سازند متابعت با امام — لیک قوم مقیم بیشبهت — نکنند با امام متابعت

نکنند نیت اقامت اگر — گشت در دو نماز او اسفر — شفع ثانی اگر بخواند او — در حق او هست قاعده این دو

در پس قافله گذارنده — اقتدا کرد فرض خوانده — نبود جایز اقتدای آن — بس شنیدند این سبب ایشان

گفت بعد از سلام امام اگر این — کرده ام نیت اقامت من — شفع ثانی که ذمه او از — خیته لاجرم نه بگذارند

چونکه اینجا سفر بود یقین — شک بود در نیت اقامت این — حکم ثابت نمیشود بشک — ماچه دانیم نیت آن یک

گر به نسیان نخست بسته امام — سازد او بی مقوم خود نماز تمام — وقت اگر هست صحت است او را

دوی او با متابعت بشد چار — قطع در دو نمیکنند این بار — گوش کن در صلوة مسعودی — قولهای عجیب فرمودی

بمقیم اقتدا مسافر کرد — وقت اگر هست صحت است او را — لیک بعد از خروج نیت روا — چونکه قعده اولین اینجا

واجبست بر امام این فرض — زین سبب ناجواز کردند عرض — چهار رکعت نماز فرضی را — شفع اوّل مقیم کرد ادا

در دوّمی آخر از مسافر رود — اقتدا کرد و غیر جایز کرد — چونکه در شفع ثانی آید رکوع — خواندش مرد مقیم را واجب

در دو رکعت باین مسافر زن — فرض هست از کلام حتم خواندن — این قرائت باین مقیم ادا ست — مانع اقتدا باین سبب است

اقتدا کرد مفترض بنده — نیست جایز بنفل خوانده — گر قرائت در اولین این — ترک کرده ست از مقیم این

گر بخواند در آخرین نماز — اقتدا کرد این مسافر باز — نیست هم جایز اقتدار او — با تو گویم دلیلهای او

گشت قاضی در آخرین نماز — به محل اداء رود و باز — از قرائت که خالی مانده ند — نارو گفته اند از این رو

کرد وکانه سکانه است نماز — کاندرین جا نوشته اند جواز — اینهمه جمله از مقیمین مرد — بمسافر بغیر وقت نکرد

در فتاوی کافی همچنین — چون دلیل همین کند تعیین — لیک بنوشت از وده کانه نماز — از سه کانه هم او نگفتی باز

گفت بعد از خروج بشهبت — فرض او چهار ست بیشبهت — آنچه گفتند میکنم تقریر — او است دانند تر ما تقصیر

در شرعیّ مسافر است — حکمهای نماز ازینسان چیست — این مسائل اگر خدا خواهد — در نماز مسافران آید

حکم مسبوق بخین لاحق — زود آید مدد کند خالق — بزرگانیکه زیر سر خشتند — در کتب خلاصه بنوشتند

چند فعل امام گر ز امام — ترک شد ترک میکند او قوم — گر نخواند قنوت امام چنان — قوم هم میکنند ترک آن

نیز تکبیرهای هر دو عید — ترک شد قوم ترک باید دید — یا شود ترک قعدهٔ اولی — قوم هم ترک میکند او را

آیت سجده را اگر خواند — نکند سجده قوم هم ماند — اینچنین کرده بود سهو امام — کرد آنجا تمام خویش تمام

سجدهٔ سهو هم بجا ماند — قوم هم نیز ترک باید کرد — گر کند قوم این ترک امام — چند موضع بود امام را

سجدهٔ را اگر زیاد آورد — مقتدی تبعیت نباید کرد — گفت تکبیر عید امام زیاد — مقتدی سهو شرع ساقط باد

از اقاویل حضرت اصحاب — نبرد پیروی بتبعیت در باب — از اقاویل یشان بر آید وی — نشود تابع از تبعیت طی

در نماز جنازه پنج کرت — گفت تکبیر نیست تبعیت — قعدهٔ آخرش نشست امام — بعد از آن خیز سیاه بقیام

مقتدی در جلوس شبهند — یعنی آنجا امام را بینند — گر مقیّد بسجدهٔ دیگر — نشد آن دم قضا ز تو بگذشت

چون نشسته امام داد سلام — همره او کند نماز تمام — گر مقیّد بسجده گشت امام — مقتدی خود کند ادای سلام

گر نه بنشست امام در حرام — حیث سهو اگر بود پنجم — بنشیند شود مقیّد این — باز بدهد سلام تا تعیین

گر مقیّد بسجده گشت امام — گفت فاسد شود نماز تمام — چند انشاء کرد امام نخست — مقتدی باید ش بهاد پرداخت

او بتکبیر افتتاح دو دست — گر نبرد اشت مقتدی پیراست — گر نخواند ثنا ز سنت امام — قوم لیکن ثنا کنند تمام

لیک در فاتحه و در سوره — شده است اختلاف مشهوره — ترک تکبیر انتقال ازان — گر شود کو دش مقتدیان

ترک تسبیح کرد با کرد امام | قوم تسبیح را کنند تمام | سمع الله اگر کنید آن | می بگویند لیک مقتدیان
التحیات اگر زود ماند | بدر ستیکه قوم مخوانند | مانده باشند سلام اگر امام | قوم در آن محل دهند سلام
ترک تکبیر کرد در تشریق | قوم میگویند بالتحقیق | مقتدی در دم رکوع و سجود | یعنی تسبیح سه نگفته بود
کرد آندم امام رفع سر | مقتدی چون کند بسان حمیر | بزرگ در شارح اوراد | کرد از خانیه چنین یاد
نزد بعضی علمای عظام | گفت تسبیح را کنند تمام | چونکه تسبیح گفتنش بسیار | فرض باشد نزد بعضی یار
لیک قول صحیح این احکام | میکند او متابعت با امام | چونکه تسبیح سنت است نه فرض | هست واجب متابعت بتعیین
نیز این شارح طریق غرر | از کبیری و خانیه آورد | التحیات مقتدی مخواند | پاره خواند پاره او ماند
خیست با رکعت ثلثی امام | خیر این مقتدی نکرده تمام | انچنین است در اخیر نماز | مقتدی بود در تشهد باز
این تشهد نکرده بود تمام | داد آندم امام خود سلام | بس او ساخته تشهد این | می بگویند سلام با تعیین
گر نکرده بود درود تمام | میدهد همره امام سلام | هم ز دعوات ماند چون این است | بدلیل تمام تعیین است
چون مؤذن بگفت قامت را | کی بخیزد امام و قوم انجا | بس تو باب اذان اقامت بین | بتفاصیل شد درو تعیین
گر مصلی است مقتدی ای پسر | گوید او در قیام دم تکبیر | بتفاصیل در صفات نماز | گفته بودم نگفتم اینجا باز
منفرد هست یا امام است | فرض و واجب بخواند در قرات | سنت و مستحب و غیر آن | واجبی نکند مقتدیان
در بیان قرات آوردیم | باز اینجا بیان نش کردیم | در محل قرات آید پس | اقتدا کرد با امامش بس
گر امامش کند قرات بپست | خواند این کس ثنا که سنت هست | در امامش بلند میخواند | بیقین خوب اندش ثنا ماند
چونکه اینجا شنیدی و آن | هست لازم بمقتدی انسان | فی الصلوة انخافتوا بشنی | بشنوند بهمین فتوی
گر بود در دوم رکوع امام | اقتدا کرد و شخصی آن هنگام | گفت تکبیر قائما آنجا | بی توقف کند رکوع بس
ترک سازد ثنا علی التعیین | مشتغل میشود بتسبیح این | نقل کنز العباد ز اصحاب | این سخن را صحیح کرد حساب
در صلوة فقیه دین مسعود | در نماز امام راکع بود | اقتدا کرد آدمی انجا | گفت تکبیر هم بگفت ثنا
هم نکرده رکوع آنهنگام | سر برآورد از رکوع امام | بس همین رکعتی که آمد آن | نزد ماد ر نیافت آنرا دان
چونکه در این رکوع از عباد | با امامش مشارکت نفساد | نیز کنز العباد تعیین کرد | از کتاب ذخیره نقل آورد
لیک اندر رکوع پشت این | تسویه یافته ست بالتعیین | گرچه تسبیح گفته نتواند | یافت این رکعت او یقین داند
یعنی آندم امام رفع سر | از رکوعش نکرده بود اگر | پیش از تسویه پشت اگر | کرده باشد امام رفع سر
گر دانکه رکوع بشبهت | نزد هر سه نیافت این رکعت | در صلوة فقیه مسعود است | از ائمه چنانچه فرمودست

در قعود دو سجود بود امام — اقتدا کرد شخصی آن هنگام — چو شنا رنجو اندا دیانی — نزد بعضی امام هدانی

این سجود و قعود نی محسوب — که در ینیدم بخواند زاد جوب — نزد یکچند عالمان عظام — هست واجب متابعت بامام

از برای اقامت واجب — ترک سنت به سنت اصحاب — در محل قعود امام هست — اقتدا کرد آدمی بنشست

گر تشهد نساخته است آغاز — پیشوا چیست این نجرد باز — التحیات کرده بود در سر — خیست مر باقی را امام اگر

نزد بعضی متابعت سازد — التحیات اگرچه آغازد — چونکه ذکر است کاندرین هنگام — هست واجب متابعت بامام

نزد یکپاره رود بقیام — التحیات ابکرده تمام — هست یکذکر چون تشهد بس — نکند قطع ذکر ایجاس

هر که دارد ز آخرت اندیش — سر نبرد از امام پیش — پیش برداشت سر اگر ز امام — کف بشیبه بهترین ام

روز محشر که او برانگیزد — سر او چون حمار بر خیزد — زینهارای برادران ز نهار — توبه سازید ازین گنه دار

سر که فاضلترین اعضاست — چون بسر خر شود چه رسوایست — سر که برداشت دید آن هنگام — سر بسجده بود هنوز امام

سخن عالمان عقبی پیش — بازنهد بسجده راس خویش — چون خطا کرد بر خطا بودن — نیز آن هم خطا بود بیقین

نیز فرمود شارح اوراد — سجده یاد و سجده کرد زیاد — گر بسهو ابود نماز اد — که با جماع غیر فاسد کو

عمدا او ساخته بود گاه — گفت نزد محمد است تباه — آنچه گفتند بزرگان دین — یعنی قول صحیح باشد این

در خلاصه و غیر ها فرمود — مقتدی از رکوع خواه سجود — پیش برداشت ار امام ز رفع — باز کرد و چنانچه گشت اعلام

باز گشتن ز بهر متابعت — نشود در رکوع به شبهت — در صلوة فقیه مسعود است — بسند ها حدیث فرمود است

گفت پیغمبر صفا و کبا — پنج انواع شد نماز گذار — هر یکی را نصیبه افتاد — مر یکی را ثواب حق بهفتاد

بیکی پنجه را بیک لب — شد یکی کی ثواب ارست یاب — مر یکی پنج نی ثواب ازین — کیست این شخصها بکن تعیین

یعنی هفتاد مر امام نماز — هست پنجاه با مئون باز — آنکه سازد متابعت بامام — بست حصه ثواب او بتمام

با مامش موافقت چو نکرد — می بود یک ثواب با او نیمرد — چیست بر کو موافقت با امام — تا که فهمند این سخن ز اعلام

با مامش بر ابر این آدم — سر فرود آرد و برارد هم — هیچ نبود ثواب با این مرد — با مامش مخالفت چو نکرد

یعنی پیش از امام کو آرد — سر برارد و یا فرو آرد — نیز اندر صلوة مسعودی — کو هم آنچه ائمه فرمودی

در نماز چهار گانه هیئت — چون دو رکعت امام خواند نشست — مقتدی بهر استند کمال — بنشسته امام از نسیان

خیست یا رکعت ثلاث آنها — بعد و نهند از خود آن خطا — باز کردند آنچه کرده تمام — میکنند شان متابعت بامام

چون دو واجب که ماند آنها — باز کردند آن مسلمانها — یک به تبعیت امام خویش — واجب دیگر است قعده پیش

در نماز فریضه ره رجا — چون شود ترک قعده اولا — او که بعد از قیام ساز د رکوع — قعده اولش شده زو ترک

بازگشته نمیشود بیقین — در همه حالها مکن در این — بنوشته است شارح اوراد — ساخته در بیان مسجد باد

گفت ائمه دین صف اول — از جمیع صفوف بهست فضیل — هم ز ثالث زیاده تر ثانی — بمراتب چنین بود دانی

فرجه هست در صف اولی — صف ثانی است ممتلی اما — میکنند پاره صف ثانی را — حرمتی نیست چونکه بر آنها

بهر تقصیر که در وی هستند — صف اول چرا نه برستند — صف اول که پر ز اشراف اند — مدهد رحمت این باد میان

هر کجا فرجه بیابد کس — که در آن جایگاه نشست بس — در مقامیکه از دحام اناس — آید آنجا کشد شر بعید یاس

گر رود پیشتر از این یا بس — مسلم اید اهمیکند نزدیکا — از همین خوف از همین اندیش — هر کجا هی نرفت آنکس پیش

حق تعالی بفضل خود ضعف — میدهد بهر او ز اول صف — مسجد بر اکه پر شد است صفوف — فرجه یافت میشود موقوف

گر گذشت از رقاب آدمیان — گفت ائمه بود گر آنها دان — از فرجه چو شارح اوراد — در بیان رکوع کرده یاد

ذکر کردند عالمان عظام — در محل رکوع بود امام — آمد آواز کفش انسانی — منتظر میشود بادیانی

گفت بوسف آن مزرک قلم — یعنی پرسیدم از امام اعظم — گفت آن هر مسلمانی — گر شود منتظر بانسانی

خوف امر عظیم بری دان — یعنی امر عظیم شرک است آن — وز محمد امام راه نورد — بکر آنهاش روایت کرد

شده است از ابو مطیع سخن — نبود دانا منتظر کشتن — قدر تسبیح مکث باید دید — گفت شعبی مکوی با ما باد

گفت ابو القاسم گر کسی غنی — نبود جایز انتظار کنی — بوده باشد فقیر آنیده — جایز است انتظار این بنده

گفت ابو لیث از شرح بعید طی — اگر آنیده را شناسدی — نبود جایز انتظار آن — گر نه بشناخت غیر باشد بدان

بزرگانیکه گفته اند اناس — سخن هر یکی بدیده و حس — لیک کردند آنچه او چیفه خبر — ترس از آن قول انتظار مبر

تر سکاری سر عباد تمام — بهترین جمیع طاعتها هست — در خلاصه ز ظهر خفتن شام — گشت فارغ در از زمانیکه امام

می نخیزد ز بهر سنت زود — کره المکث قاعد او فرمود — میشود منحرف ولی آنجا — سوی یمنی رود نه بسری

یا شود منحرف بسوی پس — از مکانیکه فرض خواند بکس — گر نخواهد رود به بیت یمان — میگذارد تطوع اش آن

نبود بعد او تطوع اگر — یعنی چون با مداومت دیگر — کره المکث گفت در منزل — گشت فارغ نشست مستقبل

گر شود ذاهب اختیار باد است — ور نشیند الی الطلوع نکو است — هر کجا هی نشست در محراب — تا طلوع ذکا کثیر ثواب

چون نشیند بقوم ساز دو — نیست مسبوق اگر چه از او — هست مسبوق گر دوش امام — سوی یمنی خوش باز گردی

در فتاوی قاضی کرد اعلام — چون بشد فارغ از نماز امام — مستحب است هم بر ین انسان — گردد شن باین قبله آن

گفت یمنی قبله آنعامل — هست مسبوق اگر چه اخر صف — در منیه نوشته اند سلف — هست مسبوق اگر چه اخر صف

روی بر سوی او که کرداند — او گر اهبود یقین داند — اینچنین در صلوه مسعودی — ز ابن عباس نقل فرموده

چون نمازش امام برخواند | زود رو سوی خلق گرداند | گر ندانند امام قوم اگر | قوم باجبری میکنند خبر
هر نمازیکه کس ادا سازد | بعد فارغ شدن دعا سازد | در دعا کف شارح اولی | در بیان دعا که کرده یاد
در دعا هر دو دست بردارد | یعنی آن هر دو دست که دارد | دستها با حذا صدا آرد | قولی نامنکب بر دارد
قول بعضی صاحبان عمل | تا نماید بیاض هر دو بغل | باطن کف کنند بسوی سما | ضم یکدیگر کرده با اخری
هم دو اخویش را کنند حاضر | بین دو دست خود شود ناظر | موقتا بالاجابة آنجا | میکنند با خذای خویش دعا
رو بسوی سما نباید کرد | تسمیه کنید و درود این مرد | بین جهر و مخافت از این بعد | می بسازد دعا بر اوج سعد
بتضرع دعا کند تکرار | او سطش پنج اکملش هفت بار | از دعا کشف فارغ آنجا شد | باز گوید علی النبی صلوة
در ذخیره کتاب استحسان | کف اصل دعا بود پنهان | نیز در فصل و ترشد تعیین | بعد ازین در هدایه چنین
در صفات نماز کف آنجا | چون بنای دعا است بر اخفا | نیز در کافی است در عیدان | کف اصل دعا بود پنهان
اینچنین در ذخیرة المفتین | آخر بهار فصل سنت بین | در کتب زین سخن بود بسیار | عدد او فزون ز حد شمار
در همه جا دعا که تعیین است | اللهم اغفر لوالدی و لمن دخل بیتی و المؤمنین | کوش کین خ اندرین دعا این است

و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات و قاضی الحاجات

اینچنین در حدیث حصن حصین | هست چندین دعا در و تعیین | آنچه مختار برگان ما | ذکر سازم برادران اینجا

طس اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی
انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و م ب ص اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک
اللهم انی اسئلک رزقا طیبا و علما نافعا و عملا متقبلا و بعد صلوة الصبح و المغرب ایضا قبل ان یتکلم اللهم
که در انواع اربعین آورد | اجرنی من النار یا مجیر سبع مرات | این دعا را صحابه میکردند

اللهم انا نسئلک مما سئلک نبیک محمد علیه الصلوة و السلام و نستعینک مما استعین نبیک محمد علیه السلام
در دعا گوید الحق فلان | در ذخیره است گر شود آن | تا نگوید کسی بحق نبی | نیست مشروع در خور طلبی
هر که سازد نماز فجر ادا | بنشیند الی طلوع ذکا | از نبی گفت شارح اورا | چار کس را خرید کرد آزاد
هم همین جا کسی بعقیل | که زاولاد حضرت اسماعیل | میکند در حدیث حصن حصین | بلکه زین جزو دو سر تعیین
گفت هم از نماز دیگر پس | تا نغروب ذکا نشیند کس | آنچه اجر یکه در پس فجر است | هم در اینجا همین قدر اجر است
از یو قیم هم ز پیغمبر | شرح اورا دنیز کرد خبر | بجماعت نماز فجر ادا شد | کرد نشست تا طلوع ذکا
یا دو رکعت و یا چهار نماز | در رضای خدای خواند باز | گفت کردانش حرام از نار | پادشاه ازل تن آن یار

غیر ازین وعده‌ها بود و چندان — نیست این نسخه را محل آن — هر امامیکه هست اهل نماز — میکند نیت امامت باز

تا که فضل امام بیشتر است — گفت باید امام ازین نیت — شارح وردها و دست او — گر امامت کنی امام کم کو

نیز باید بفضل جمعیت — کرده باشند با قدامت — لیک بی نیت امامت بس — او نه فضل امامی باید بس

پس امام اعلم بسنت باد — اقرء و اورع و بملت باد — ما کند احتیاط طهر و جوب — در سنن مستحب فرض و وجوب

اینچنین در طریقه عرفان — پیشوا باد افضل انسان — آن شنیدی شنو که در ظلمات — آفریده خدای آب حیات

قصد آن آب جاودان بسازی — اولین بار ترک جان بسازی — چون بهمت میان خود بستی — دست خود در اسپار باد بستی

چونکه اول قدم که میمانی — نبود غیر عجز و حیرانی — می برایدبهر طرف راهی — زیر هر یک قدم بود چاهی

نیست خضری اگر دریغ دهد — پای ماندی بچاه افتادی — خضر اگر پیشوای قافله نیست — کوهر شب چراغ گیر دست

روشنایی و کوهر نایاب — تافت آنکه چو مهر عالمتاب — چیست زیر قدم خود دیدن — بعد ازان پای پیش مالیدن

آید از هر جوانبی آواز — لیک هر دم رسد ندای خضر — همه ره زن بود سوای خضر

غیر قدام خود نظر نکنی — آنچه من گفته ام گر نکنی — ور نه در چاه مظلمی افتی — یا براه مبطله رفتی

هر آن باشد ش اصل فرع — نرود نقطه برون از شرع — کار بی سنت ادب نکند — هرگز از غیر حق طلب نکند

طرق عشق کرده باشد طی — در شریعت چو آفتاب علم — در حقیقت بود فنای اتم

ره نمایی بما غ بیان داد — رهنمایی که مقتدای ماست — صفت او شرح ناید راست

شکر بیحد بحضرت حق باد — محیی سنت رسول الله — سرور عارفان حبیب الله

ظاهر افاضل فضول فضل — باطنا واصل مقام اصل — عارف حق بزرگ خاص الخاص

عمل و علم جود و سجود — اینهمه در جبلت او بود — بود در بحر معرفت غواص

بار اول باو که پیوستی — روی میداد حالتی چون کرفی دود دان اکر — داخ ابیده میشود ذاکر

ابتدا این چنین بود وای کس — انتهایش خدای داند بس — آخر این آفتاب عالمتاب — کرد بر وی مکبوس نقاب

بعنایات حق ازو زنده — صد هزاران قلوب شد زنده — در ظهور و بطون قال و حال — رحمتی بود از خدای تعال

زین سبب نقل اندرین نهاد — رحمتی بود و غرق رحمت باد — پیر تاریخ از کمال جود — رحمت کرد کار حی فرمود

در بیان استخلاف و بنا کردن نماز

در هدایه و نسخهای دکر — در نمازی وضو شکست اکر — میرود میکند طهارت باز — میتواند کند بنا بنماز

کر امامت ابجای خویش — وقت رفتن کند کسی را پیش — خواه سازد بنا بجای وضو — خواه برجای اول آید او

مقتدی با امکان کرد باز — کر نکرد است امام ادای نماز — شافعی گفته است بر هر حال — میکند با نماز استقبال

گر بخواند نماز را ازسر ... نزد اصحاب ما بود بهتر ... چونکه اندر بنا شد اختلاف ... در میان ائمه در اوصاف

اینکه سازد بنا بمذهب ما ... که بود بشرط گفته اندرو ... نکند سبقتی بچیزدگر ... هم تکلم نکرده است اگر

در صلوة فقیه مسعودی ... انچه حدث او نوع قهقهه ی ... گر سماوی بود حدث ایجاد ... نزد هر سه بنا توان کردن

سبب گر بود بنا نتوان ... یعنی نزد محمد و نعمان ... خون بینی و قی برهمان ... حدث ناگهان سماوی دان

سببی آن بود گر باری ... ناگهان زو بخفت خوابی ... یا کسی در نماز عطسه داد ... ناگه از وی پدید آمد باد

یا بجرحی کسی رسید بخیر ... زین سبب او رود ان بگرد نیز ... یا بود پای شخص آبله دار ... یافت در موزه آبله افشار

آبله چون کفید گشت روان ... سبب انچنین بود بیدان ... خون بینی پدید شد اما ... باز میرفت از برای بنا

کرد فعلی و یافت قوت ان ... مثل عمداً حدث بود بیدان ... اتفاق فتد بر همین علما ... نتوان کرد با نماز بنا

چونکه با فعل او روان گردد ... مثل عمداً حدث بود بیدید ... گر بعمداً حدث بود اینجا ... نتوان کرد با تفاق بنا

خون بینی کس شود و مجبود ... هم ز خون جامه ی وی آلود ... بر بنا رفت چون طهارت کرد ... کرد و جامه بدارو شن آنگه کرد

جامه خون شد کند بیرون ... پوشد ش جامه نماز چون ... گر یکی جامه او ببر دارد ... شوید آن جامه ابنا آرد

لیک خون کسی بر جامه ... شب انجا چیز بر خامه ... که درین حال هم بنا نتوان ... یعنی نزد محمد و نعمان

آب بودی درو مسجد چون ... با وجود همین برو دیرون ... رفت با حوض بود انجا جمع ... یعنی نزدیک را بماند اه

یا که این مشرعه بماند اگر ... برود ی بمشرعه دیگر ... پیش آمد کسی بآب باو ... بس کرفت آبرا بکرد وضو

نیز در این صور ائمه ما ... گفت نتوان با تفاق بنا ... شخصی بهر بنا بره افتاد ... دیگری آب جامه بر وی داد

آب جامه که او وضو کردی ... گر بمسجد بخوشتن بردی ... عملی شد کثیر فی الشبهه ... بدستی نماز گشت تباه

بانی رفت در محل وضو ... کرد دعاهای او بخواند او ... بخطا خواند ش اگر بانی ... اتفاقاً بتای او فانی

در بخواند در سنا بنجام ... شده است اختلاف اهل کرام ... در قیامش حدث رسید باکس ... از برای بنا روان بس

خواند این آدمی اگر قرآن ... گفت اینجا نماز او ویران ... چونکه رکنی بلا طهارت خواند ... از بنا ساختن ازین ره ماند

او که در وقت آمدن خواند ... نیز اینجا بنا نه نتواند ... چونکه رکنی نماز این انسان ... میکذارد چنانچه اه روان

انچه در این کتاب تعیین ست ... در خلاصه و غیرها این است ... استناف افضل ست نزد ما ... شافعی گفت اصل نیست روا

بس مکن استناف اعمال ... چونکه کاری بنا بود مشکل ... گفت ابو حفص امام ما بقی ... به بنا ساختن دهم فتوی

لیک خود ها کرده اهم عمل ... در همه حال استناف افضل ... جنبی شد احتلام بهوش او ... یا که خود خواب در از این کو

در هدایه و غیرها آورد ... نتواند بنا در اینها کرد ... فقهه نیز اشیر بعیاطی ... هست هیچ کلام قطعی

تیز در قاضیخان شیرین کو — هست در باب ناقضات وضو — نایم از رکع است باز جدید — خواب نبود حدث درون نماز

مگر او متکی و مضطجع است — بوضو این منام منتقض است — هست این اضطجاع بر یمین — غلبه ساخت خواب عنین

بعد از آن مضطجع کناد خواب — این بجای همان کس است حساب — کرد صبقت حدث درون نماز — او وضو میکند بنا هم باز

مضطجع شد بعد بعد از نجال — می بسازد وضو بر استقبال — کرده بودم قبل ازین آنرا — بمصلی حدث رسد ناگه

گر امام است بجا خویش — وقت رفتن کند کسی را پیش — نیز کنز العباد درین اوصاف — گفت اند بیان استخلاف

با مت اهل آن کسی شاید — آنچنان کس خلیفه میباید — نیست نزد امام جرنگ مرد — چون حدث بر امام سبقت کرد

هست این مرد امام نفس خویش — گرچه نکند امام او را پیش — هم بکود در محل استخلاف — میکند مرور آنچه او صاف

دانش کم بود کند با پیش — مردی از مقتدی بجای خویش — بود اندر فروات الا بر امام — اقتدا کرد شخصی آن هنگام

با امام آن زمان حدث بر سید — هم همین شخص را بپیش کشید — این نداند که چند خواند است — چند از رکعتی بقی ماند است

چار رکعت بخواند این دو رکعت — می نشیند بکل رکعت هم — احتیاط اوی این چنین خواند — رکعتی هم بادنی ماند

در هدایه نوشته اند چنانک — در گمان شد حدث ز مقتدیان — دید بیرون شده مسجد حال — این حدث نیست سانی را استقبال

لیک بر دین نگشته بیند باز — نیست حادث بنا کند بنماز — در محمد امام نیک جمال — میکند هر دو حال استقبال

بوده باشد اگر امام این مرد — بگمان حدث خلیفه کرد — بعد اند حدث بوده است این — گشت فاسد نماز یک تن ازین

عملی شد کثیر بی عذر او — فاسد شد ازین سبب بر کو — صاحب کافی گفت آنشه مرد — بگمان حدث خلیفه کرد

گرچه در مسجد است این انسان — بیقین در نماز شد بر ان — انچنین در صلوه مسعودی — در اداء این باب فرمودی

بگمان حدث خلیفه کرد — بعد اند حدث نبوده است این مرد — با تفاق ائمه دین بر ست — این خلیفه که کرد نیست درست

بزرگانیکه زیر سر خشتند — در کتاب هدایه نبوشتند — در گمان شد که بوضو شتاب — بس بگردد انصراف این انسان

گرچه بیرون نشد ز مسجد او — گشت فاسد نماز او بر کو — انچنین در فتاوی کافی — نیک تعلیل کرد در انصافی

متیمم گر بدید سراب — منصرف گشت بالگمان صواب — یا بجامه بدید نکی چون — منصرف گشت بالگمان خون

ماسح نمود یا گمان گشت — مدت مسح او مگر بگذشت — چون نبود منصرف درین اجوال — میکند بنا نماز استقبال

گرچه در مسجد است چون انمرد — بس بنا بر نماز نتوان کرد — گر بخواند نماز در صحرا — بگمان حدث و در انجا

بعد اند حدث نبوده است انچه — در جماعت بود همین انسان — بس مکان صفوف در صحرا — بیقین حکم مسجد است او را

گر رود پیش حد سترة آن — نبود سترة گر درین — بس بقدر صفوف خلف خویش — بیقین حکم مسجد است او را

گر بود منفرد ز هر یک سو — قدر آن موضع سجود او — یعنی از این حدود گر بگذشت — بیقین در نماز فاسد گشت

گر نه بگذشته ست از آنها — میتوان کرد با نماز بنا — هم درین فصل شارح اورد — میکند از کتاب خانیه یاد
در نمازی امام بر دو گمان — آن گمانکه حدث رسید بمان — پس خلیفه بکرد دومی را — شد ز مسجد برون نه بهر بنا
بعد بیرون شدن همین انسان — داند اینکه حدث نبوده از آن — فاصحیح این نماز این مجموع — گشت فاسد بنا دومی ممنوع
نیز در این کتاب و اعلام — گر مطالب بود به بول امام — نیست اینجا جواز استخلاف — قولهای ائمه و اسلاف
چونکه بعد از حدث شان این انسان — بود جایز خلیفه کردن آن — نیز از وجع بطن غیر او — گر خلیفه کند جواز مکو
نیز با این سبب که گشت اعلام — گشت عاجز اگر کسی ز قیام — گر ازین وجه قاعد انوانند — غیر جایز بود یقین دانند
با امامی حدث رسید اگر — ماند بر جای خویش مرد دگر — هم ز مسجد نکرده خارج امام — یا حدث کرد یا بکرد کلام
ذکر کردند عالمان خبیر — این ضرر بر دلیست بر غیر — در صلوة فقیه کرد اعلام — خطبه را چون خطیب کرد تمام
چون بیامد فرود از منبر — کاندران دم حدث رسید اگر — خطبه نشنیده را خلیفه کرد — نیست جایز خلافت آنمرد
گشت محدث پس از شروع نماز — خطبه نشنیده را خلیفه خواند — همچنین در اواخر این باب — ذکر کرده درین شریف کتاب
در نماز حدث رسید بزن — میتواند هم او بنا کردن — لیک اندر طهارت آن یابی — اختلاف است از عمل ایشان
نامحدث ز راه بنماید — قدر جایی که چوبی عضو بگشاید — غسل هر عضو را که میکوشد — زود او را بشوید و پوشد
دست در زیر معجر اندازد — سر نه بگشاده مسح سر سازد — شیخ الاسلام نیز میگوید — دست در آستین خود شوید
شوید پای بهانش در ابزار — زین سبب آن نکو کرد آن یار — گو بیاد در نماز هست چنان — تا نکرد دکشاده عورت آن
بزنان که بنا است مشکلتر — تیکر اینکه خوانند ازبر — زن گمان برد که حدث رسید — از همین وجه روی گرداند
نگذشته بود در جای نماز — گر بنا بر نماز کرد جواز — گر ز جای نماز گشت جدا — نتوان کرد با نماز بنا
قول بعضی مؤید عابد — می بود حکم خانه چون مسجد — ظاهر قول خانه چون صحرا است — بس همین قول بر زنان ماست
نیز مذکور این شریف کتاب — کرد تعمیم در اول این باب — سخن بر زنان حیض فیض — روی گرداند تا گمان نرود حیض
بعد پاکی او شود معلوم — هست اینجا بنای وی مذموم — در کتاب هدایه ای مردم — هم درین باب میکنید تعیین
چون مصلی نکرده بود سلام — التحیات کرده بود تمام — کاندرین دم حدث رسید او را — میکند از برای سلام وضو
چونکه واجب بود سلام آخر — بی طهارت سلام ندهد بس — عامد آن را بکند سلام — خود کنه کار شد نماز تمام
چونکه باقی نماند از ارکان — لیک گفتند بزرگان جهان — چونکه واجب بود سلام هم او — بطهارت سلام باید کرد
گفته بودیم قبل ازین اینجا — منتهم بود نماز گذار — یعنی اندر نماز ازین اعضا — آب بیند نماز شد ویران
لیک قدر نشهد انگشت — بعد از آن دست آب گشت — مدت مسح یک سر انگشت — یا بفعل سر موزه گشید

یافت تعلیم امی از قرآن — یافت یا جامه کسی عریان — یا مصلی کسیکه موی بود — قدرتی یافت تا رکوع و سجود

یا قضا داشت شخصی از این بیش — بر سد آن زمان بیا بدوش — یا حدث دید امام قاری مرد — امی را نجود خلیفه کرد

یا که در فجر بود زن یا مرد — آفتاب از زمان طلوع نکرد — یا که در جمعه بود ای عاقل — آن زمان وقت عصر در داخل

ما سحی بر جبیره بودی کس — از نکوی جبیره افتد بس — یا بود صاحبان عذر چنین — عذر او انقطاع رسد یقین

عذر چون مستحاضه نیز یعنی — یا کسیکه بود بدین معنی — آنچه در این صور که کردیم یاد — یعنی بعد از تشهد رو داد

بو حنیفه امام صاحبدل — گفت با شد نمازشان کامل — چون خروج بصنع را میدانم — نزد نعمان فریضه بازدان

این خروج بصنع عند هما — نبود فرض و واجب است اما — زین سبب انصور که کردیم یاد — سخن جمله بین نیفتاد

اینچنین در هدایه کرد اعلام — هر چگاهی حدث رسد با مام — مرد مسبوق انما دیش — مدرکی را کشد بجای خویش

نیز مسبوق نی شود تقدیم — جهت عجز خویش از تسلیم — رفت مسبوق اگر بجای امام — سازد اول نماز قوم تمام

چون رسد با سلام اندر اول — میکند مدرکی ادای خویش — مع امامش سلام باید کرد — یعنی سازند نماز بکرد

لیک حنفی که کرده است اعلام — یعنی مسبوق چون نماز امام — کند این چنین که کرد ادا — شد متمم نماز قوم بدین

گشت فارغ نماز از آنم دبس — کو مسبوق کیست لاحق کیست — حکم این هر دو را کتاب بیان

در بیان مسبوق و لاحق و احکام او

رحمت حق بشارح او رد — از کتاب ذخیره سازد یاد — کرد مسبوق را چنین اعلام

معنی لاحق است آنی از ان — یافته است اول نماز از آن — مکر آنکه بهمرهی امام

مانده است از امام از این باب — در محل نماز برده خواب — یا شود بسبقت حدث براو

یا که از خواب چشم سازد باز — خوانده باشد امام بعضی نماز — حکم مسبوق اول با امام

گشت فارغ امام چون بنماز — ماسبوق اگذارد آنکه بجاز — حکم لاحق گذارد آنکه بجاز

اولا فایته که کرد تمام — بعد سازد متابعت با امام — با مامش بگفت تا تکبیر

کرد تا رکعتی امام ادا — گشت بیدی اربعد از ان آنجا — رکعتی اولش کند اتمام

این تخلف ز لاحق است احیاز — نشود موجب فساد نماز — حیث مسبوق با مش آن

سهو سازد سجود سهو آرد — چونکه او حکم منفرد دارد — لیک لاحق بود اگر انسان

بی قراءت نماز بگذارد — چونکه او حکم مقتدی دارد — سهو اگر کرده است لاحق مرد

هم درین باب شارح با عقل — از کتاب طحاوی سازد نقل — لاحق فایته اگر دارد

کرد تا رکعتی که او خواند — گر کرد مسبوق را چنین اعلام — کرد مسبوق را چنین اعلام

مانده از اول نماز امام — مکر آنکه بهمرهی امام — مکر آنکه بهمرهی امام

عود کرده بود ز بعد وضو — یا شود بسبقت حدث براو — یا شود بسبقت حدث براو

میکند آنچه مانده است تمام — حکم مسبوق اول با امام — حکم مسبوق اول با امام

فایته مع الامام خویش — حکم لاحق گذارد آنکه بجاز — حکم لاحق گذارد آنکه بجاز

بعد از ان خواب کرد او زسر — با مامش بگفت تا تکبیر — با مامش بگفت تا تکبیر

گرچه در ثانی رکعت امام — رکعتی اولش کند اتمام — رکعتی اولش کند اتمام

بر درست است آنکه خواند ثنا — حیث مسبوق با مش آن — حیث مسبوق با مش آن

کو بیارد پس امام است آنی — چونکه او حکم منفرد دارد — لیک لاحق بود اگر انسان

سجده سهو هم نباید کرد — چونکه او حکم مقتدی دارد — سهو اگر کرده است لاحق مرد

چون امامش سجود سهو آرد — لاحق فایته اگر دارد — لاحق فایته اگر دارد

نکند او متابعت با امام | سازد اول قضا خوش بتمام | بعد از آن از برای سهو سجود | میکند چون امام کرده بود
هست اندر کتاب قاضیخان | نیز در چند نسخه است بیان | کرد و مسبوق خیستند اگر | اقتدا است خستند بکند گر
اینکه کرد اقتدا بآن انسان | کشت بشک نماز او ویران | چونکه اصل اقتدا بمیقین | غیر جایز بود علی التعیین
خیست مسبوق کشت بیک رکعت | از دو رکعت بماند او با یک | کفت تکبیر بقصد استقبال | کشت فاسد نماز او فی الحال
نیز مسبوق سا بیا با امام | چون فراموش کرد او سلام | هم کمان بر دهشت مفسد آن | بعد تکبیر کفت اے انسان
کفت تکبیر بقصد استقبال | کشت فاسد نماز او فی الحال | ذکر کرد است شارح اورا د | میکند او در چند سخه یاد
سجدهٔ سهو امام اگر دارد | نیز مسبوق متابعت آرد | لیک کفتند عالمان عظام | نکند او متابعت بسلام
گر بسازد متابعت اینجا | همچنان داند ش باید کرد | کرد و اینجا نماز او ویران | غیر جایز بود بنای آن
نیز مسبوق اگر کسی با امام | چون فراموش کرد و داد سلام | حرف دینا نکفته است اینجا | نیست فاسد بنا تواند کرد
خواند باقی خود که میدانی | سهو واجب شود باو یانی | کر برابر سلام داده است | سجدهٔ سهو غیر جایز دان
داده باشد سلام بعد امام | واجبست سو کفته اند عظام | در خلاصه نوشت چنین در شام | یا فت مسبوق رکعتی با امام
زان دو رکعت که با مسبوق داد | کوی الحمد چکونه بکذارد | رکعتی خواند و نشیند هم | الحیات خواند این آدم
الحیات چون ادا اسازد | زود بار کعتی دکر خازد | خواند این رکعت آنکه انجام | بنشیند کند نماز تمام
این دو رکعت که بر توشمردیم | میکند البته قراءت این | تارک کرد و نماز او ویران | کوی در ظهر خفتن و دیکر
در یکی رکعتش اکر قرآن | نیکی رکعتش رسید اکر | رکعتی خواند و نشیند هم | کوی در ظهر خفتن و دیکر
سورهٔ فاتحه بکرده ضم | نیکی رکعتش رسید اکر | چون تشهد تمام کرد اکر | نه نشیند و لیک در این بار
باز خیزد بر کعتی دیکر | فاتحه سورهٔ خواند ش آسان | خیست بار کعتی ثلاثی اکر | بنشیند کند نماز تمام
کاندرینجاست فاتحه بهتر | رکعت سوم کر انجام | کرده رکعت بسا فت از انها | بنشیند کند نماز تمام
بقراءت کند دو رکعت ادا | این بود قول عالمان عظام | در یکی رکعتش اکر قرآن | ترک کرد و نماز او ویران
ترک کرد و نماز او ویران | سیزده کنج از ظهیر نقل | کرد از جوهرهٔ عقل | یعنی در ظهر خفتن و دیکر
بیکی رکعتش رسید اکر | مابقی را ادا کند چو شام | فتوی بر این بود بقول امام | در خلاصه امام داد سلام
بود مسبوق خیستی بقیام | در همانذم امام سلام داد | سجدهٔ سهو داشت آمد یاد | انکه مسبوق بود این حین
کر مفید سجده نبود این | باز کرد د همان زمان از قیام | سازد اینجا متابعت با امام | آن قیام و قراءتش انچو بود
هم کوعش نمیشود محسوب | داد بعد از سجود سهو سلام | مرد مسبوق خیزد او بقیام | کر نکشت از قیام انکس یاد
نیست فاسد نماز او اینجا | در اخیر نماز این انسان | سجده آرد بقول استحسان

گر مقید سجده کشته بود — گرد امام از برای سهو سجود — مرد مسبوق کاندرین هنگام — نکند او متابعت با امام

گر بسازد متابعت باطل — یعنی از بعد رکعت کامل — آنچه در این کتاب کردی یاد — هم نوشته است شارح او را

نقل کرد از ذخیره گر با امام — داد مسبوق اگر بسهو سلام — مسح سازد دو سجده سهو برو — بیقین شد تبه نماز او

از فتاوی حجت است امام — تا نداده بجا همین سلام — برنخیزد و باقی مانده خویش — یعنی مسبوق مرد نیک اندیش

از خلاصه نخیزد او بقیام — تا نشود فارغ از سلام امام — خوف دارد اگر کسی اکه — مدت مسح بگذرد ناگه

صاحب جمع سایل تمیز — یا مصلی جمعه است دگر — خالف است از خروج وقت اگر

یا مصلی فجر باشد کس — خالف است از طلوع بیقیاس — نیز از وقت فوت او ترسید

در همین چند جا که گفتم تست — تا تشهد امام اگر ننشست — نشود منتظر درین هنگام — یعنی مسبوق تا فراغ امام

شرح او را در اسد سایل — یعنی در باب تشهدان — ذکر کردند بزرگان کرام — قعده آخرین نشست امام

مرد مسبوق چون کند درآن — گفت از جامع الصغیر نجار — چون تشهد او کند این مرد — نیز بعضی سکوت باید کرد

هم در بنجا بقول بعضی یار — التحیات را کند تکرار — بزبان صحیح گفت اما — خواند این آدمی درود دعا

در کتاب خلاصه نبوشتند — التحیات خواند آهسته — تا امام آن زمان سلام کند — التحیات این تمام کند

گفت اینجا صحیح باشد این — مثل این قاضیخان تعیین — باد کور مؤیدین پرنور — در فتاوی قاضیخان مذکور

با مامی حدث رسید اگر — چون خلیفه بکرد مرد دگر — بعد دوم امام یاد آرد — قبل ازین فرمه اقتدا آرد

گشت فاسد نماز هر دو امام — هم تبه شد نماز قوم تمام — با مامی حدث چو سبقت کرد — بس بجایش گشید دیگر مرد

چون ز مسجد قدم برون بنهاد — رسید آنجا قضا او بر باد — بس شد حکم منفرد آنگاه — گفت تنها نماز او است تباه

لیک در مسجد این قضا نشاید باد — کشت اینجا نماز جمله فساد — چونکه در مسجد است تا مادام — کو بیاموزد خویش را تا امام

نیز در قاضیخان بکرد خبر — سجده سهو کرد امام اگر — لیک از بعد او که گشت آگاه — کرد مسبوق هم با او همراه

سهو او جایز نبوده تا با مام — شد تخلف ز بزرگان کرام — گشت مسبوق از نماز تباه

سهو نادانستن نداند داد — گفت قولهم فساد مکو — از عنایه ذکر کرد اما

گر چه داند نبوده سهو او — نیست تفسید قهستانی این کو — فتوی بر آنکه گفت بنمعنی — از متاخرین بود یعنی

گر خلیفه کند بجای امام — باد آنجا خلیفه مرد تمام — شد خلیفه اگر کسی نادان — میشود ضامن مسلمانان

انچنین در طریقه ارشاد — خلفا کامل و مکمل باد — نهی فرمان شرع دانند خوب — ورنه او کی قریب محبوب

هر چکاهی خلیفه با شد خام — میکند پیر خویش را بدنام — نبود فارق ضرر از سهو — میرود با طریقه مسدود

ظاهر شرع را نکرده طی — چون برد از طریق باطل پی — شرع میزان چه کار است این
دار بازی اگر برایدار — میرود پیش ثقه این کار — ور زشی خویش ارساند خوب — بدود پیش همه لشکر خویش
بس بمیزان چوب ماند پا — بهمین نوع میرود بالا — میل آن جانب شیء اگر بکند — پای لغزیده او فتاد آن
راه مران مرو اگر بینی — گو بیا پای بر سر مویی — چون قدم پیش مرنهی بیمار — خوف افتادنی هزار آن
هست میزان شرع اگر دوست — که امید آمدن هم هست — میل کردن بسوی اسفالک — او فتادی نعوذ من ذلک
بس خلیفه بباطن و ظاهر — باد چون پیر طیب طاهر — جانشین باد آنچنان بنده — تا کند پیروی او را زنده
بوحنیفه که بود بحر جود — در دیانت سراج امت بود — هر مسائل که بود در عالم — ساختی جمع آن سراج امم
چون برآمد جسم پاکش جان — آن کتابش فتاد در عمان — مؤمنان چون بشنیدند اندرغم — فقه نعمانی شد کنون بر هم
بس محمد بمند ابر دم او — جمله آن کتاب دارم یاد — خود بدست کرم کرفت قلم — تا بعالم شود کتاب عیان
همه آن کتاب را بشنود — پای تا سر همه بیاض نبشت — زین کتاب از ان کتاب او — منقاوت نگشت یک حرفی
فرحی گشت با مسلمان — زنده شد باز خضر نعمان — در جهان هر کتاب بهتر هست — همه ماخوذ از کتاب اوست

در بیان سجود سهو و احکام او

داشت نعمان خلیفه چون روزی — ماند تا انقراض عالم چیزی
در فتاوی فقه لیث او — ذکر کردند بر زکان نکو
ترک واجب شود بعضی پس — مبتدع بوده است فاعل آن
سهو باشد سجود سهو آرد — در وجوب نماز فرموده
ترک واجب بعمد نشود از پس — بر نکیرد زبزرگی کسی
مؤمنی را که سهو واجب هست — صاحب مختصر که کرد عیان
بدهد چون سلام احدی پس — که زکانی برین بود حجتمند
میکند انچه واجب است بعین — بدو جانب کند سلام یقین
سجدهٔ سهو بتعدان کرد — کند این سجده پس از سلام یقین
انچه اندر هدایه تعیین است — عملی شان بچشم خود دیدم
هر کجا هی امام باشد پس — کند از بعد دو سلام یقین
سجدهٔ سهو ساختی چون پس — باز اینجا تشهد است سلام
در هدایه کافی هست — این صحیح است نخس را

کر بود عمد مجرم است آن کس — آن نمازی است بنقصان
نقص او این سجود در یابد — در صلوة فقیه مسعود است
کرچه سازد سجود سهو آنکس — یعنی نقص نماز بی اشباع
او که در آخر نماز نشست — التحیات را که کرد تمام
میکند سجدتین از آن پس — شرح او را در ابو داود کور
عامه بر کان بعد ازین — کفت حتی امام خود آنرا داد
از ذخیره هم انچنین آورد — در هدایه ولی اصح کلام
در ینابیع کفت اصح آنست — از اساتید انچه بشنیدم
میکند از سلام احدی پس — لیک تنها کذار آدم و بس
سجده کرد و نشست از پس — کرد در مختصر چنین اعلام
سجده سهو کرد چون بنشست — خواند این شخص هم درود و دعا

لیک قبل از سجود سهو و پس — التحیات آنجا نماند بس — میکنند نقل شارح اورا — چیز ازدی نمیکنند زیاد

از نصاب این سخن صحیح شد — از خلاصه بود هو المختار — آنچنین از نصاب تعیین است — نیز مسبوق بعد سهو نشست

خواند این مرتبه درود و دعا — بس بقول صحیح از علما — بدو سجده بسنده کردی مرد — ننشسته اگر ذهاب کرد

نقل شارح شد است از احکام — بکراهت نماز او تمام — گر نه نشست رفت آن کس باز — از خلاصه فساد نیست نمانی

چونکه بعد از سجود سهو قعود — فرض نبود چنانچه ذکر نمود — گوی کنون سهو چند اشیا — سجده سهو واجب است بما

صاحب مختصر بکفت آن هر — گشت تقدیم رکن یا تاخیر — باز تکرار رکن شد گاه گاه — سجده واجب بود بلا اشباه

یا سنن ترک واجب است یا نه — یا بکرد و نه غیر این وجوه — این صور را بکفت اندر خور — میکند کل او بترک وجوب

چیست تقدیم رکن یا تکذیب — می بود ترک کشتن ترتیب — او تمثیلش از رکوع آورد — از قراءت اگر رکوع رسد پیش

چونکه ایجاز غایت است و ریب — کفت از واجبات یا تکذیب — لیک در فصل واجبات نماز — کفت صاحب مدار آن شد باز

نیز در چند نسخه خوش کو — آنچه فعلی بود مکرر او — بس مراعات آنچنان نتوان — باشد از واجبات تکذیب

در نهایه نوشت شهبت — آن مکرر بود بیک رکعت — یعنی سجده که بود تکرار — در یکی رکعت است او دو بار

سجده ثانی یعنی ماند اگر — خیست آنکس بر رکعت دیگر — سجده ترک کشته که داد — اول آن سجده را قضا آرد

سجده سهو هم کند آن کس — هست جایز نماز او بشکیب — یعنی در فصل واجبات نماز

یعنی تقدیم رکن است یا دان — برکعت فرض عین آن — هم رکوعت سجود نماز — فرض باشد مراتب این باز

آنچه زینسان اختلاف او را ست — در وجوب نماز صاف شده ست — بنگر فصل واجبات نماز — کفته بودم نکفتم اینجا باز

چیست تاخیر رکن تمثیل — کفت در شرح مختصر بعقیل — ذکر کردند ائمه اعمل — آدمی در نشستن اول

التحیات را که کرد تمام — زود میخواستی ز بهر قیام — برنشستی اگر بکرد زیاد — کشت تاخیر سهو واجب باد

شارح وزهای صاحب عقیل — از کتاب خلاصه ساز نقل — نزد بعضی دعا بخفت — تا که صل علی محمد کفت

سجده واجب بود برین منوال — کفت این قول اصح المختار — سجده واجب زیاده کرد حرف — سجده واجب است بر طرف

این فصل آن امام شرع پناه — کفت صل علی النبی کرد — قول او یوسف است این کفتا

کفت یوسف طریق این بشناس — نیست لازم ما بنیفتد قیاس — فتوی بر این سخن بود میدان

از سر اجبه وده است سخن — ما ترا دی امام شرع حسن — سجده سهو واجب است از آن

نیست لازم سجود پیش از آن — کفت آل محمد چون کس — نقل از ترغیب الصلوة بکرد

کفت سید امام لازم دان — نیز این شارح طریق نورد — یعنی سهو اکند رکوع بیار

فی الاصح تا او انکند دو رکوع — نبود او را برای سهو سجود — چیست تکرار رکن کبرای یار

گوی اکنون تغییر واجب را — گر کند در مقام جهر اخفا — در مقامیکه جهر واجب هست — خواند آن جهر را سهو است

آنچه او نامی جهر یا اخفا — در میان وجوب شد انشا — صاحب مختصر بزرگ حق — گفت اندر کتاب خود مطلق

در کتاب هدایه واضح هست — جهر اگر امام خواندنیست — خواند آن نیست را بلند آنرا — سهو واجب شود بچه مقدار

اختلاف مشایخ دین است — لیک قول اصح بگفتیست — ما یجوز به الصلوة همست — آنقدر جهر را بخواندنیست

پست را یا بلند آنمقدار — خوانده باشد در او سهو شما — در همین باب شارح اورد — میکند از کتاب خانه یاد

جهر سازد امام اگر در پست — پست خواند و یا بجهر که هست — خواه خواند قلیل خواه کثیر — سجده لازم بود بهر تقدیر

هست در ظاهر الروایه این — آنچه در خانیه و مبسوط است — در خلاصه است اعتماد بر این — گفت شمس الائمه حلوانی

در هدایه چنانچه فرموده — در نوادر سخن همین بوده — هر جگاهی مصلی تنها هست — او مخیر بود بجهر و پست

لیک اندر خلاصه فرموده — گر مصلی که منفرد بوده است — در نمازیکه پست خواندن بود — هم باو پست خواندنش فرمود

منفرد در نماز جهر هست — خواه خواند بلند خواهی پست — هست در فصل واجبات نماز — گفت در جامع الینابیع باز

منفرد جهر کرد در اخفا — در محیط است شد نمی اما — گفت در کافی در نماز چهار — شد مخیر بجهر یا اسرار

منفرد جای پست جهر نمود — نکند از برای جهر سجود — گفت در فاضیخان شود در ظن — گر کسی منفرد امام من

جهر میکرد همچنانکه امام — مثل او جهر کرد آن هنگام — بو سلیمان امام دین فرمود — لازم است از برای سهو سجود

نیز کنز العباد در این باب — نقلها میکند ز چند کتاب — ساهیا شخص کرد جهر بنا — سجده سهو نیست در انجا

یا تشهد بسهو جهر که کرد — سجده سهو نیست بر آنهم رد — در شریعت که نرم خواندنرا

خواه باشد بلند بر نسیان — سجده سهو نیست بر انسان — سمع الله در نماز امام — گفتن او بجهر بود دوام

سهو این را امام اخفا کرد — سجده سهو نیست بر انهم رد — و انچه شد ترک سنتی زین — نیست بر این سجود سهو آئین

ساهیا ترک واجبی دارد — شک نباشد سجود سهو آورد — گفته بودیم واجبات نماز — در مقامش نگفتم اینجا باز

انچه کنز العباد تعیین کرد — گویم از لطف کرد کار فرد — از ظهیریه است بیشبهت — در دو اول که در یکی رکعت

فاتحه را بخواند پی در پی — سجده سهو است بودی — فاتحه خواند بعد او سوره — باز این فاتحه مذکوره

سجده سهو نیست در این بار — گفت چون سوره طول شما هست — قولی سجود لازم دان — همچنانکه گفت فاضیخان

خوانده بودی ز فاتحه اکثر — یعنی سهوا اعاده کرد مگر — خانیه راست کو سیاه این بار — فاتحه را بخوانده است دو بار

از ظهیریه کرده است حجت — خوانده بودی ز فاتحه اکثر — باقیش اگر فراموش او — سجده سهو نیست جائز کو

ماند اکثر سجود واجب را — منفرد یا امام بشنود آن — گفت از جامع الصغیر بخوان — نیز در سایر کتاب چنان

در دو رکعت اولین مذکور — فاتحه ترک کشت یا سوره — یا شود ترک دیگی زینهار — سجده سهو واجب باشد او

اولین رکعت یا ثانی — شد فراموش فاتحه خوانی — ابتدا کرد سوره را زان پس — برسد فاتحه بخاطر کس

گفت در این کتاب مشهوره — فاتحه خواند و کرد سوره — سجده سهو واجب آید او را — از کبیری نوشت در اینجا

بهر آن سوره که فاتحه پیش — خواه کم خوانده باشد خواه بیش — فاتحه خواند آدمی هر گاه — همره او یک آیت کوتاه

کرد اگه رکوع سهو آن — بر همین کس سجود سهو بدان — هم در اینجا دلیل او این است — از کتاب ذخیره تعیین است

یک طویل آیت از کلام الله — یا سه آیت آیت کوتاه — همره فاتحه نخواند آن کس — که باجماع قول واجب دان

هر جگاهی بفاتحه همراه — خوانده باشد دو آیت کوتاه — داند اندر رکوع این آدم — چون سه آیت نشد بقاعده ضم

باز کرد دوی از برای قیام — هم سه آیت در آنچه کرد تمام — میکند از برای سهو سجود — از ظهیریه این سخن فرمود

در رکوعش رسید بخاطر هم — سوره با فاتحه نکرده ضم — باز برگشته سوره خواند آن — باز سازد رکوع این انسان

سجده سهو هم بفرمودی — نقل کرد از رسول معبودی — آنچه در این کتاب تعیین است — در خلاصه غیر هاین است

لیک اندر رکوع با این یک — کردن ضم سوره باشد شک — بهر این شک نکرد واجب آدم — سجده سهو نیست لازم هم

حکم چونکه بشک نفرمودی — گفت هم از صلوة مسعودی — یعنی در باب در کوید باز — از فتاوی حجة این شهباز

در رکوع آیدش بخاطر هم — سوره با فاتحه نکردم ضم — سوره اخواندش بفرمودن — باز کرد دو باتفاق سخن

فاتحه ترک کشت از نسیان — اتفاقا نکرد در این ارکان — از کتاب محیط کویم هم — سوره با فاتحه که کرد ضم

گرچه بود واجب او بنظر — میشود در فرض بعد ضم کردن — میشود نقص فرض مهر فرض — کرد در باب تر آنرا عرض

از نفیه است شبهیت — خواند سوره در اول رکعت — لیک در رکعت دوم اینجا — سوره خوانده است زوبالا

سجده سهو غیر لازم دان — هست اینجا دلیلها آن — سوره را اراده کرد اگر — بس خطا کرده خوانده است دگر

سجده سهو نیست هم در این — کرده این را ز خانیه تعیین — نقل کرد از خلاصه ثانی — فاتحه خوانده بود نسیانی

در تفکر بکشت این کس هم — سازد اینجا کدام سوره ضم — قدر کنی اگر تفکر کرد — سجده عذر واجب آید مرد

در خلاصه کتاب مشهوره — خواند در اولین از سوره — گرچه حرفی ز فاتحه اول — سجده سهو بود ای اعمل

دیده شد در صلوة مسعودی — در دو اول که خواند دوی — فاتحه ترک کشت یا سوره — گفت در این کتاب مشهوره

در دو آخر قضا کند یا نی — شده ست اختلافها اینجا — ظاهر مذهب امام اعظم — مثل استاد خود محمد هم

میکند سوره را قضا خوانی — لیک گفتند فاتحه ثانی — در دو آخر که سوره کرد قضا — اصلش انخفاب باز خواند اخفا

لیک اصلش که جهر تعیین است — اختلاف مشایخ دین است — نزد بعضی امام دو کیتند — فاتحه پس بود سوره بلند

لیک در ظاهر الروایه او — گفت خواند یا نه در هر دو — فاتحه سنت در اینجا — خواندن سوره واجب دانا

بس همین سنتی کمی آید — تبع واجب او یقین دانیم — چونکه در رکن جهر هم اخفا — غیر مشروع گفته اند علما

سوره با فاتحه نشد چون ضم — باز گشت از رکوع این آدم — باتفاق اهل عمل — آن رکوعی که کرده بود اول

چون براند خته شود نماز — بعد خواندن رکوع آرد باز — چون دعای قنوت اگر داند — ماند نش در رکوع اگر داند

لیک از بهر این نکرده دعا — گشته باشد فساد نیت نماز — آن رکوعی که کرد قبل ازین — برنماند ازدش علی الیقین

چون رکوع است فرض اندر نماز — برنماند ازش و را واجب — سوره با فاتحه بکردن ضم — کرد بکوییکه واجب آید هم

حضرت شیخ حسن این گفت — گفت در جامع الصغیرش — او زور محیط کرده بیان — در ینابیع رنظم غیر آن

خواند اینجا جمیع قدر انزا — بعد خواند نشود فرض ادا — انچه در جامع الصغیر است — نیز در شرح شمس دین است

بزرگ دیگر شارح او را — کرد از چند نسخه خوش یاد — در محل قیام کرنسان — پیشتر از قرات قرآن

گر تشهد نخواند سهو او — سجده سهو نیست واجب کو — چونکه باشد بمنزله ثنا — سجده سهو نیست در اینجا

در کتاب خلاصه هم این است — انچه در این کتاب تعیین است — باز بنوشت شارح او را — کرد از شعبی و سر اسیا نی

ایتی خوانده است از قرآن — در رکوع و سجود این انسان — سجده سهو آرد این آدم — خوانده باشد چو در تشهد هم

گر تشهد چو در رکوع و سجود — خواند انسانی سهوی فرمود — کفت در سجده تسبیحات رکوع — یا بود عکس سهو این ممنوع

در کتاب خلاصه هم تعیین — ترک شد گر ثنا و یا تامین — نیز در افتتاح رفع یدین — ترک شد هم تکبیر هم عیدین

تکبیر است رکوع نیز سجود — تسبیحاتیکه اندرین بود — ترک کرد و تعوذ او ناگاه — یا رکس ترک کشت بسم الله

گشت تسمیع ترک یا تحمید — سجده بر این همه نباید دید — شرح او را کرده اند بیان — یعنی از جامع الصغیر بخوان

سجده یا رکوع گشت زیاد — سجده سهو بر اینها باد — رکعتی یا سجود سازنده — گشت شک کاندرین بیفتاده

شد رکوعش دیا سجود طویل — سجده لازم بود باین تفصیل — از خلاصه است سجده قرآن — مانده باشد زجایش اندر آن

سجده سهو بعد ازین بر او — علم از جمله هنر نیکو است — شد فراموش قعده اولی — بعد دانست نا شده برپا

بقعود اقرب است کرد وی — چونکه شد قرب شی چو حکم شی — در هدایه بقول بعض پیر — سجده واجب شود بیان تاخیر

اصح قول تا نخیر دان آن — سجده سهو غیر لازم دان — بقیام اقرب است خیزنده — بیقیس مران نکرد این بنده

چونکه معنا بود تمام کس — سجده سهو کنند ان پس — در هدایه همین قدر آورد — در کتاب نهایه رو شن کرد

گر بر داشت زانف هاز زمین — کف با قعده اقرب است همین — رفع را نوکه گشت اینهنگام — هست شک قریب ترزقیام

انچه نا تا خانی راست بیانی — از نصاب البدایع آرد آن — بقیام اقرب است اگر آرکس — گر نشیند می شود ان پس

راست خلل نشسته نشنیدی — گشت فاسد نماز پیش از وی — بقیام اقرب است اگر آن را — بخطا کرد نشسته شد آن

هم تشهد نخوانده خیر از این — گفت این را صحیح شمس الدین — شخصی در قعدهٔ اخیر هست — ساهیا در قیام شد نشست

گر مقید بسجدهٔ نی گشت آن — باز کرد و بقعدهٔ این زمان — سجدهٔ سهو هم بجا آرد — در هدایه دلیلها دارد

گر مقید بسجدهٔ شد از پس — گشت فاسد فریضه از پس و پس — نفل گردید فرض او این بار — یعنی در مذهب دو برزگوار

در نهایهٔ محمد آن کامل — گفت اصل نماز شد باطل — ضم کند رکعت دگر تا نیز — گر نکرد این چنین بری چیز

شخص ننشسته بود در چارم — خیسه سهو آر بر رکعت پنجم — گر مقید بسجدهٔ دیگر — شخص ساهی نگشته اگر

باز بنشیند و سلام کند — آن سلامش نه در قیام کند — گر مقید بسجده گشت انگس — میکند ضم ساده نه از پس

فرض او شد تمام تا این — میشود نافله دو رکعت این — در اخیرش بقول استحسان — سجدهٔ سهو آر این زمان

این دو رکعت زیست پیشین — نیست محسوب هم صحیح است این — اینکه بنشسته بود در چارم — خیسه سهو بر رکعت پنجم

پیش از سجده بار گشت نشست — آنچه در شرح شمس دین است — باز خواند تشهد او یابی — اختلاف مصنفین دانی

گفت از تحفه آن مجدد دو — میکند از برای سهو سجود — در خلاصه هدایه غیر هما — سجدهٔ سهو آنکه اما

قعدهٔ اول است یا ثانی — چون تشهد بسهو شد فانی — در هدایه نوشته اند صریح — سجده لازم بود بقول صحیح

نیز کنز العباد در این باب — میکند نقلها ز چند کتاب — آنچه او گفت ما بیان سازیم — سخن شرع در دلی جا سازیم

ترک شد بعضی از تشهد هم — سجده لازم بود باین ادم — از ظهیریه میکند تعیین — هست در ظاهر الروایه این

چون تشهد اگر شود تکرار — از خلاصه است بنگر در این بار — گر بود در نشستن اولی — سهو لازم بود والا لا

در کسی خوانده است از قرآن — یعنی در قعدهٔ اخیری آن — خوانده باشد ی از تشهد پس — لازم سهو نیست بر این کس

از تشهد نگشته فارغ او — خواند قرآن سجود سهو بگو — در قعود اخیر یا بیک یار — گشک ساکنده اره یا جار

تا که تاخیر ساختی بسلام — سهو لازم بود در این هنگام — بود این قول او ز جامع خان — بعد از ان از تطحاوی کردیان

گر مصلی بگفت با این ظن — آن گمان که سلام دادم من — بهمین ظن نشسته بود چنان — بعد از ان نکرده بود است آن

بعد دانستن او سلام کند — سجدهٔ سهو هم تمام کند — سهو شد در نماز بر مردی — هم فراموش سهو کردی

کرد تسلیم بهر قطع نماز — سهو شد آن دم بخاطر او باز — کند آن دم سجود سهو تمام — کرد یکره نکرده است کلام

کرد ما یقطع الصلوة او باز — از ذخیره سجود سهو منا — شارح از دو کتاب نقل آورد — شخصی در عید جمعه سهو کرد

نکنی سجود سهو انجا — در کتاب است بر همین قسم — در کتاب و کریدر انشا — گفته اند انچنین مشایخ ما

سجدهٔ سهو بود بر مردی — بهر سهوش سلام گر بردی — دید آنکه طلوع کرد ذکا — سجدهٔ سهو ساقط است انجا

حکم این است در نماز و گر — دید خورشید سرخ گشت اگر — یعنی این وقت نیز ساقط گر — از طحاوی چنانچه گشت بیان

بهر سهو سجود سهو بکرد — بعد ازان بار سهو گر دانم رد — از سر آنچه میکنند اخبار — نیست بر وی سجود سهوی یار

فاتحه را در آخرین دو رکعت — خواند بار کعتی مصلی یار — سوره خواند بغیر فاتحه هم — ذکر کرد این از نصاب اعلم

سجدهٔ سهو غیر لازم دان — بر همین فتوی است اختیار — یا کسی در وی آخر مثبوت — چیزی در وی نخواند گر دانست

نبود سهو بر همین انسان — مکرم یکروایت از نعمان — لیک از خانیه نیست سجود — و علیه اعتماد خواهد بود

سهو سازد اگر کسی موتم — سجده لازم نشد بران آدم — سهو لازم بود اگر با مام — میکند هم همه امام تمام

حکم مسبوق حکم لاحق خاص — گفته شد در بیان آن تخلاص — انچه سر خشاز فرموی — نقل کرد از جمله مسعودی

ساهی پیش از فوت وقت ثنا — سجده سهو نیست در انجا — لیک سازد قرارت این بیان — گاندرین حین سجود لازم دان

هم در انجا مشرح اورد — از محیط و ذخیره سازد یاد — خواه فرض خواه نفل ادا — حکم سهو اندرین بر آنان

از سر آنچه هم سهو مرار — گفت این سجدتان کفایه شما — هست در شرح مختصر تعیین — نیز در چند نسخه ها چون این

شک شود در نماز اول بار — چند خواند است این نماز گذار — گیرد از سر چنانچه گردد خبر — لیک شاذ سلام کرده سر

گفت در این مقام بی شبهت — لغو باشد مجرد نیت — شک اگر رهن میدهد بسیار — گیرد این غالب گمانی ای یار

نبود غالب گمانش اگر — سازد این کس بنا شش بر کمتر — هر کجا وهم قعدهٔ آخر — بوده باشد شنیده ایطار

گفت از مضمرات شبهت — گر نماز است نفل یا سنت — ساهیا ترک قعدهٔ اول — شده باشد چگونه است عمل

گر مقید بسجده نی گشت آنی — باز گردد بقعدهٔ این زمان — گر مقید بسجده گشت اگر — از کفایه شعبی گرد خبر

غیر فاسد بود نماز آن — یعنی در نزد حضرت شیخین — نیز در بعضی نسخه ها چنین — سجدهٔ سهو لازم است بیان

در خلاصه نوشت از این باز — یعنی در باب فساد نماز — گر نه شبهست انچه کرد اوباد — یعنی نزد محمد است فساد

لیک در نزد حضرت نعمان — هست انجا قیاس استحسان — همچنانیکه کرده اند بیان — غیر فاسد بود در استحسان

در قیاس امام شرع آموز — گشت فاسد نماز ای دلسوز — گاندرین جایها شد سخن بسیار — بس بکردم درین محل انجا

در نمازیکه سهو شد از پس — سجده سهو میکنند ازپس — بس بکردم درین محل انجا — جبر نقصان سجود بر دارد

فی المناجات

یا الهی بحالم آگاهی — اشرف عمر من گذشت تبه — جام غفلت منوش در دستم — در همه وقت خاطی اهم آگاهی

چه خطای عظیم بود چه سهو — زان دو فرزند دل ما گفتم — بهر این گفتها که موجودند — قاصد جان خویشتن هستم

وقت بیداری از خجالت من — زان دو فرزند دل ما گفتم — بهر این گفتها که موجودند — دشمن راه آخرت بودند

بهر این دشمنم که در بندم — جان شیرین در آتش افکندم — کله مندی چرا کنم اکنس — نفس خود را مدام خود بس

چون زبی علمی و نادانی — کرده باشم خطا و تقصیری — پی نفس خیانت فاسد — گشته باشم بکار بد قاصد
برخ از خجلتین خطاکاری — پرده عفو به که بستاری — نامه ما کیت رحیم و رحمن است — از تو بخشش ز بنده تقصیر است
جرمها که ازین محقر جوانست — خود بباد عالمیکه لایحصی است — روی این جرمها نبوی — غافر الذنب قابل التوبی
بارب از کرده ها پشیمانم — دانشی کن عطا که نادانم — چون رستیکه آمدم برتر — باز رسوا مکن چو جانش پس
همرهم ساز رهبر توفیق — راه بنما بکشور تحقیق — در میان تمامی بنده — روز محشر مسار شرمنده

در بیان سجدهٔ تلاوت و احکام او

چارده موضع است در قرآن — بیقین سجدهٔ تلاوت دان
کرد کنز العباد نیکو صاف — اول او در آخر اعراف
نیز در رعد نحل دان بقبیل — بعد ازان در بنی اسرائیل — نیز در مریم است در فرقان — هم در اولی حج بیقین میدان
در الف لام نیز نمل صابی — خم سجده است و النجم او — هم در انشقت اقرا کو
سجدهٔ ثانیه در حج است — عندنا للصلوة ذکر شد است — نیز در نزد شافعی به تمیز — عنده للتلاوه است اینز
موضع سجده است در حم — یعنی لا یسامون کن تعلیم — حضرت شافعی چه فرموده — کف آیاه تعبدون بوده
آنچه گفتند بزرگان ما — بوده است احتیاط در انجا — کرد با قول این بزرگان جمع — بیقین میشود در عهده برون
آیتی سجده را که میدانند — خواه می نشنوند خواه نخوانند — خواه قصد شنیدن باشد — خواه بی قصد سجده باید کرد
واجب است اینکه سجده آرند — طمع از رحمت خدا دارند — چیزها یکه هست شرط نماز — هم درین سجده شرط باز بداز
یعنی پاکی جای و ثوب بدن — رو بقبله ستر عورتین — در صلوة فقیه مسعودی — علمای عظام فرمودی
سجده در غیر وقت مکروه — واجب این سجده گو بکن یا نه — وقت مکروه سجده ازین — غیر جایز بود علی التعیین
یعنی نزد طلوع شمس و غروب — نیز نزد قیام وی انجوب — لیک واجب که شد درین اوقات — سخن بزرگان نیکو ذات
به که سجده نسازد این عامل — تا نشود وقت مستحب داخل — گر کند سجده بوده است جوان — سخن بزرگان خلق نواز
سجده بعد از نماز فجر اما — نیست مکروه تا طلوع ذکا — کف بعد از نماز عصر آن سیر — نرود تا بآفتاب تغیر
بشنو اکنون که شاخ ها عقل — از کتاب محیط ساز و نقل — آیت سجده خواند کس ایدوست — مکر آن حرف که در آخر اوست
نکند سجدهٔ تلاوت این — یعنی از واقعات کف چنین — لیک حرفیکه سجده دروی بود — خواند تنها چگونه حکم نمود
ز آیت سجده خواند از اکثر — مع این حرف ماند اگر یکسر — لیک گوید فقیه ابو جعفر — مع این حرف هر چه اندر اکثر
سجده واجب بود در الانی — قول بوجعفر ازین دانی — گر ز وقت شنیدن خواندن — کرد تاخیر بعد کردان تن
کف اینجا ائمه ماضی — او نمودی سند قاضی — از ذخیره نوشته این طور — نیست واجب ادا ولی افضل

لیک تا خبر کرد انسانی | فعل مکروه است او یا نی | گفت در بعضی نسخها او باز | نیست مکروه در برون نماز

اینچنین در بیان احکام است | سخن بر کل اسلام است | گفت فی الفور سجده آورد آن | مستحب است بیشک ظن

چون کند سجده تلاوه بس | نیت سجده میکند از پس | نیت اندر دل است ایمولی | لیک با همره زبان او لی

صورت سجده تلاوت کو | کنداین سجده را چگونه او | از سر اجیه میکند تقریر | گویدان شخص قاعده التکبیر

لیک دو دست خود نه برآرد | بعد ازان سجده را بجا آرد | در همین سجده می بگوید باز | سه کرت تسبیح سجود نماز

یعنی او های او بود سبحان ربی | هست افضل از و بگوید باز | سر خود را ز سجده برآرد | باز تکبیر را بجا آرد ها

لیک نبود بر ست شمس الدین | هر چگاهیکه سجده سازد این | خیزد و سجده سازد اش این | اینچنین را ثوبت مستحسن

از مطحاوی نوشت انخوش طور | مطلقا مکروه است ترک فی | در وقایه هدایه و در حصر | گفت قول ائمه دین نصر

اینکه یکسجده کرد و گشت تمام | نه تشهد بود در ین اسلام | هم نوشته شارح او | از ذخیره خلاصه خانیه یاد

و انچه مبطل که میشود در نماز | هم همین سجده است مبطل باز | جز محاذات مرده که مکروه است | سجده در کل حال مبطل است

لیک در سجده تلاوت هم | قهقه کرده است ابن ادم | اندرین نیست متقضی بعضه | چونکه نبود صلوه مطلق او

از خلاصه نقول این اصحاب | گفت در سجده تلاوت خواب | هست در نا قضی خلافیه | اصحش جمع این سجود سلیمه

هست مجنون و یا بود کودک | آیت سجده خواند بر نبیا | سجده واجب میکنی بر نبیا | اینچنین است حاصل و نفیا

گر از نبیا کسی در گر شنود | سجده مر این شنونده را فرمود | آیت سجده بیوحی یاری | یا جنب یا بخواند بیماری

از خلاصه بگرده بعینها | سجده واجب نیست بر اینها | لیک از طیر گر شنود بر یار | غیر واجب بود هوا لمختار

لیک اگر شنود نایم زن | سجده واجب شود صحیح سخن | هست تا تاخانی را ای خیر | آیت سجده شنود از طیر

سجده واجب بود الصحیح انجا | چونکه شنود او کلام خدا | سوره از کلام جمع اند | آیت سجده را اگر ماند

اینچنین در نماز غیر آن | از هدایه نوشته بدان | آیت سجده را اگر خواند | دیگری سوره را اگر ماند

نبود باس گفته اند و لیک | پیش از و آیتی بخواند نیک | آیت سجده انچو اند رست | هم در اینجا نوشت نیکو تست

از کتاب خلاصه ذکر نمود | گر مهیا است قوم اگر بسجود | راغب سجده اند اگر اینها | جهر باید بکرد در انجا

لیک اگر قوم محدثان باشند | با همین قوم کاهلان باشند | نبرارد در ین محل آواز | خواه اندر نماز و خیر نماز

آیت سجده خواند کس گر را | باز کس شنود به ره یاری | چون یکی سجده کرد باشد بس | در یکی مجلس است اگر این

کلمه نکبت اگر این مرد | لقمه را اگر تناول کرد | از سر اجیه است باتعیین | قاطع مجلس است نبا شد این

لیک بیع شراکند هر گاه | قاطع مجلس است بی اشباه | آدمی سجده کرده است اگر | خواند در سجده سجده دیگر

سجده واجب بمشبع در آن — هم همین حکم در رکوع بدان — هست احدی مکان خوانندهٔ — جای برجاست مستمع بندهٔ

مستمع را عدد که گشت مکان — سجده واجب شود ازین برآن — لیک بر قلب این بعد ولا — بنوشتند بر همین فتوی

هست بر دایه اگر ازان — دابه هم بوده است راه روان — آیتی سجده میکند تکرار — سجده واجب بود مهر بکبار

لیک بر راکب نماز گذار — سجده واجب مکمی جز بکبار — یکمکان است حکمش اسلامع

نیز در زاویه خانه اگر — خوانده رفتی بزاویه دیگر — هم درین زاویه بخواند کس — گفت یک سجده بر سر است و بس

گرچه در سر باشدش کشتن — حکم او چو خامه نبوشتن — گفت هم از کتاب خانه است — دو قدم رفت باز جایش حبست

باز گوشه خانه شخصی اگر — رفته باشد بگوشه دیگر — مکر آن خانه بوده است کلان — در کلانی چو خانه سلطان

باکسی را کی که شد نازل — نازلی شد سوار فی الحال — نیست مجلس درین صورت تبدیل — مجلسش احد اعتبار نبود قیل

سخن بزرگان اسلام است — نقل او از بیان احکام است — چونکه تبدیل گفته شد ممکن — چون حقیقی است نیز حکمش آن

چون ازین جا بجای خویش شخص اگر — باز نشست او بجای دگر — یا ازین جای خویش رفت انکس — باز آمد بجای خود زان پس

گفته شد حقیقی این تبدیل — نیز حکمی بیان کنم بی قیل — حکمی آن کس که در مقام بود — لیک مشغول باطعام بود

یاد دارد آنچه سخن کند بسیار — یا کند بیع یا شراء آن یار — یا کند عقد از عقود دگر — گرچه زنجا نکفته است اگر

یا که نشسته بود آنجا او — بعد ازان جمله رفت بر پهلو — باز بیدار گشت چون آن یار — آیت سجده خواند دیگر بار

سجده واجب شود بر این اکرار — چونکه تبدیل حکم شد این بار — لقمه خورد یا دود لقمه او — کلمه سخن کند یا دو

یا نشسته کند همانجا خواب — نیست مجلس بدل درین ابواب — کفت اندر تبدیل کس باس

یا زشاخی رود بشاخ دگر — مشد بقول اصح مکان دگر — در هدایه بزرگ شرع شناس — از خلاصه صحیح تعیین کرد

نیز نوشت آنی بزرگ حق — نیز بر سامع است او مطلق — بوالمکارم بزرگ راه نورد — فی الاصح از خلاصه فاضلان

در دو یا هدایه را بعمل — یعنی هر که شنید واجب دان — فی الصحیح از خلاصه فاضلان

بازین وجه شارح اوراد — احتیاط این بود که کشد دل — در خلاصه صحیح تعیین است

سجده کرد و نشست انجا باز — در هدایه که احتیاط این است — آیت سجده خوانده بود انکس

چون کند سجده ثانی حج جو — خواند قرآن در آنمقام دراز — یا به تسبیح یا به تهلیل او — ساختی اشتغال آن حج جو

بعد او را اعاده کرد اگر — واجبش نیست سجده دیگر — در یکی مجلس اگر انسان — ختم سازد تمامی قرآن

چار ده سجده واجب باشد — از سر اجیل نقل کرد چنین — نبود در نماز اگر تالی — قوم هم مستمع بود حالی

چون کند سجده ثانی حج جو — سجده سازند قوم هم مع او — از طحاوی نوشته است آن هم — میکند جهر تالی در تکبیر

یعنی عند است سجود و رفع سر — جهر کردن بود بقوم خبر — نیز آن قوم اگر سجود آرند — پیش از تالی سر نبردارند

تالی سجده نکرده رفت اما | ساعین سجده آورند بجا | از منیه انچنین آورد | تالی بین قوم سجده کرد
امر بر کرد یا نکرد سلف | خلف تالی شوند انصاف | گفت بل سجده میکنند جلا | هر کجا که مع بود تالی
لیک از تالی پسر یا بعد | سجده نارند سامعان بعد | هست در بعضی نسخ هم سلف | خلف تالی شوند مردم صف
شارح از خانیه داد خبر | آیت سجده خواند سر اگر | نبود اسماع نفس کرد او | سجده اورا بغیر واجب کو
انچنین در کتابت قرآن | گر بخواند بغیر واجبان | یا بجا کرد سجده واجب نیست | از کثیری همین سخن مروی است
گفت صدر الشریعه حامد | یعنی مجلس اگر بود واحد | آیت سجده خوانده است مرار | خواه سجده کند در اول بار
بعد تکرار سجده سازد خواه | گفت یک سجده بس بود انشاء | از خلاصه نوشت در این باب | انکسی قادر است اگر بر آب
بهر سجده این تیمم کرد | نادرست سجده آن مرد | آیت سجده در نماز اگر | چون بخوانند دو یکی خبر
گشت این سجده مذکوره | بوده باشد در آخر سوره | یا که سجده بآخرست قریب | شرح اورا کفاز بهذیب
گر در آن شخص حین سجود نماز | جایز از سجده تلاوت باز | در گذشتی بسورهٔ دیگر | لم یخر گفته اند اهل خبر
لیک سجده که گشت مذکوره | گر بود در میانهٔ سوره | از ینابیع گفت شارح سعد | همچنانکه گفت اندر رعد
باشد افضل که سجده سازد او | چون کند سجده باز بر خیزد | ختم سوره که کرد چون معهود | بنمازش کند رکوع سجود
آیت سجده خواند لیکن مرد | گر در آنم رکوع سجده نکرد | نیت سجده در آن الان | یعنی عند الرکوع جایز دان
آن رکوعش بسجده شد محسوب | وبه نأخذ درین مکتوب | سجده نی گر در رکوع آرد | تا که آن سوره اتمام برد
بعد ازین گر رکوع کرد و چنین | نیت سجده کرد آن الان | باد بردی قضای وی بسجود | سجده ساقط از نخواهد بود
یعنی تا در نماز هست اینمرد | بیقین دان قضاش باید کرد | سجده باشد در آخر سوره | نیز در این کتاب مذکوره
سخن بزرگان شیرین کو | افضل آنکه کند رکوع بآو | گر نکردی رکوع انجامد | لیک او سجده تلاوت کرد
چون سجده که رفع سازد او | هم در اینجا فساد نیت نماز | گر بود بعد سجده سه آیت | همچنانکه بود در اشفت
تالی را کاندرین مخیر کو | خواه آن کس کند رکوع باو | خواه سجده کند درین هنگام | یا کند بعد سجده سوره تمام
وصل سازد بسورهٔ دیگر | گر آن سوره است افضل تر | نیز گفتند بزرگان نکو | گر اراده کند رکوع باو
ختم این سوره سلخه آنکس | هست جایز رکوع ساز دبس | آیت سجده خواند جهر ازان | چون اراده کند رکوع بآن
باد عند الرکوع نیت او | ورنه از سجده غیر جایز کو | گر کند در رکوع نیت این | اختلافست از ائمه دین
جامع الفقه انوشت اگی | گر دبس از رکوع رفع سر | نیت سجده کرد چون آنجا | غیر جایز نوشت نزد ما
هم درین باب شارح اورد | میکند از کتاب خانیه یاد | آیت سجده آنکه خوانده بود | کرد بالفور رکوع وسجود

گرچه او کرد از برای نماز — شد اداء سجدهٔ تلاوت باز — گرچه با سجدهٔ تلاوت آمد — گفت نیت نکرد جایز گو

گرچه از بعد او دو آیت هم — خوانده بوده ست تالی و راننده — اجماعند با سجود نماز — کشت ساقط سجود قرآن باز

گرچه از بهر سجدهٔ قرآن — که نکرده ست نیت این زمان — لیک از بهر سجدهٔ کرد رکوع — هست لابدی نیت مشروع

آیت سجده خواند بود انگاه — خواند سه آیت از کلام الله — بعد از بهر سجدهٔ قرآن — کرده باشد رکوع این انسان

کاندر نجا امام خواهر زاد — قاطع فور کرد او را یاد — گفت شمس الأئمه خوش دانست — قاطع فور نیست سه آیات

آن کو عشر نسجد شد مجوب — گفت قاطع زیاده آن انجوب — در هدایه ست در نماز بمرد — سجده واجب که شد ادا نکرد

بعد بیرونکه گشت او ز نماز — نیست اکنون قضا بیا نکس باز — گفت از خانیه بلا شبهت — در نمازی چو دیگری رکعت

آیت سجده گه شود تکرار — سجده واجب بکن بیک بار — در دو رکعت بنجم اندازیش — در قیاس ست مثل قول پیش

وبه ماخذ درین مکتوب — از سراجیه گفت اصح انجوب — آیت سجده خواند از مأموم — نه امام و نه قوم را ازین

سجده واجب مکن بتعیین — خارجی از نماز اگر بشنود — در صحیح سخن بود سجود

شارح وردهای روشن گوی — ذکر کرد از خلاصه مشهوی — هست مأموم یا امام ست آنکه — بشنود گر ز اجنبی انسان

باشیند از مصلی دیگر — در نماز امام نیست اگر — سجده سازد پس از فراغ نماز — که بجا شمعهای طراز

گر کند سجده در درون نماز — سجدهٔ خارجیست جواز — ور محمد نماز فاسد باد — لیک قول صحیح نیست فساد

از طحاوی امام منبر — آیت سجده را بخواند اگر — خواه آرد بجای بر منبر — خواه سازد نزول از منبر

آن کسان کین شنود بی اشباه — سجده سازند با امام اینجا — هست اگر قوم ها شنوده باز — نکند سجده بر خلاف نماز

گفت از خانیه مشهوره — سجده نبود در آخر سوره — آیت سجده در نماز پست — خواندنش مر امام مکروه ست

از سراجیه میکند اعلام — هم نخواند بعید جمعه امام — از کتاب محیط کرد اعلام — خواند در عیدها و جمعه امام

سجده زین محل نمیسازد — تا که دلهاش نصبه اندازد — کرد در شرح مختصر اعلام — آیت سجده خوانده بود امام

رجلی خارج نماز که بود — آیت سجده از امام شنود — قبل سجده نکرده ست اگر — مقتدی شد بر رکعت دیگر

چون شود فارغ از نماز امام — میکند سجدهٔ تلاوت پس — لیک اینجا بر رکعتیکه امام — آیت سجده کرده بود تمام

بعد سجده که تا تلاوت کرد — کشت داخل نماز را آن مرد — سجده زو ساقط ست بیشبهت — چونکه مدرک شد بآن رکعت

لیک داخل شود بسجده پیش — میکند سجده با امام خویش — گرچه نشنیده بود ست اینجا — تبعیت با امام باید کرد

شارح در درون سخن پرداز — گفت در باب مفسدات نماز — هر کسی بود سجدهٔ قرآن — داد انکس سلام بر نسیان

سجده بعد از سلام کرد انکس — شد برون از نماز خود بی پرس — تا که قدر تشهد او نشست — گفت ام را نماز فاسد هست

عود با سجدهٔ تلاوه ساخت | آن شهد که کرده بود اندر حجت | باز در آن کتاب خوبش گفتار | گفت این قول را هو الحجه
در خلاصه چو در همین معنی | فاسدش نه شده است یعنی | آنکه کرد اینچنین عبث بسجود | هم نمازش فساد خواهد بود

در بیان فوایت و ترتیب در مابین فرض و فرض

انچه گفتند میکنم تقریر | اوست دانسته و زیاده و نقصان
در هدایه و غیر ها دانی | فوت شد چون نماز انسانی
یاد اگر گشت فایته خویش | میکند ادا دو وقت فرضی پیش | هست ترتیب فرض فرض
گر بود خوف فوت وقت ای یار | فرض وقتی که کرد اول بار | میکند قضا خود آخر کس
چونکه تنگی وقت بیکذ یب | بیقین است مسقط ترتیب | انچنین کثرت فوایت حال
با وجود فراخ وقت نماز | نیست تقدیم فرض وجه جواز | کرد اراده قضاش بکند
هم بترتیب خود انچه حصول | همچنانکه فرض شد در حال | چون شود وقتش نماز فرض اکس
وقت شش نماز شد بپذیرد | انچه قول صحیح است اینست | نیز در چند نسخه تعیین است
اجتهاد محمد مهوش | معتبر شد بحول وقت شش | نیز در نزد حضرت شیخان | تنگی وقت اصل وقت بدان
چون محمد که راه دین پوید | معتبر وقت مستحب گوید | در فتاوی کافی کرد بیان | کرده بود در شروع عصر آن
یاد آمد پس از شروع این | شده بودی باد قضا پیش این | شود آنوقت مشتغل بقضا | میشود عصر وقت کوه ادا
نزد شیخین قطع عصر آرد | قوت پیش خویش بگذارد | بعد ساز و ادای عصر این | بخلاف محمد ابن حسن
گوید او بگذرد بعصر اکس | ظهر را از غروب بیضا بس | از سر اجیه نیز تعیین کرد | می بخواندی نماز پیشین مرد
باز شک شد بان مسلمانی | فجر را خوانده بود او یا نی | چون بکرد از نماز خویش ادا | شد تعین فجر او سست قضا
میکند ارد قضای فجر اکس | ظهر را میکند ارد از آن پس | شارح ورد ها ز چند کتاب | گفت در باب جمعه این اصحاب
گر مصلی جمعه را شد یاد | فجر او قبل از ین قضا افتاد | باز چیزی ز جمعه هم باید
علما گفته اند با اتباع | سر کند با مداد بالا جماع | جمعه ظهر میرود از دست
بگذرد وی بجمعه بالا جماع | نبود مختلف در ین انواع | لیک با شد ادا ظهر امکان
نزد شیخین خوانداول فجر | گفت جمعه محمد با اجر | گفت از مضمرات آن دین نصر
قول دیگر نزد بعضی امام | گذد آن کس نماز جمعه تمام | بعد از ین ظهر هر همین قضا
هم همین شارحیکه نسبه مرد است | از کفایه شعبی آورده است | کرد بود مقتدی همین ارکان
گر بود جمعه را امام اما | یادش آید که فجر او شد قضا | جمعه سازد تمام بالتحقیق

بوده باشد وسعی وقتش چون بود — شود از جمعه بالیقین بیرون — میکذارد قضا فرنگ آنکس — قوم هم انتظار باید بس

کرد ساقط ذمه‌اش جمعه قضا — میکند جمعه با قوم ادا — هم همین شهر حصار زاده بود — از فقاهی حجه نقل بکرد

گفت در جمعه مسلمانی — شک شود فجر خوانده یا نه — شد یقین خوانش بعد نماز — جمعه که بخوانده است جواب

لیک کرد آن نماز خویش ادا — شد یقین فجر او شد است قضا — میکذارد قضا فرنگ آنکس — ظهر را میکند اعاده بس

در جمیع نماز حکم این است — داند آن کس عاشق دین است — در کتاب ۴ آیه دلکش — فایده شد بتر بود از شش

زین قضاها که پاره خواند — تا بجا لیکه کم رشش ماند — گفت ترتیب بعضی از سهو — عود میسازدش هوالاظهر

لیک زینوجه شارح اوراد — از کتاب ذخیره سازم یاد — هم نکافی نوشته است چنین — گشت یکبار ساقط از کرمت

نکند عود بعد ازین ترتیب — اصح قولها بلا تکذیب — هم همین شرح ساز پاکی نماز — کرد دریابت فوایت یاد

گفت در آن کتاب تقی پیش — فایده داشت شیخ صد از بیش — هم قضا هم ادا اگر خواند — وقت بالا بیفتد نکند

لیک کنجایش آنقدر دارد — بعضی از فایته که بکذارد — از قضاهای خویش سازد کم — مینویسد خع اندر فرض وقتی هم

تا نخواند بعضی فایته‌ها — خواندنش فرض و وقت نیست روا — در صلوة فقیه مسعود است — فایته چون بیاد کس بود است

بعد ازان شش نماز کرد ادا — بعد ازان فایته بکرد قضا — قول نعمان بزرگ دین باز — بردای نماز آید باز

قول بویوسف دیانت جو — نهجی دیگر قضا کند باور — بعد از نیمه‌روز ابو دهرش — لیک قول محمد دلکش

چار دیگر باو قضا آرد — بعد وقتی خویش بکذارد — یا نمازی شخصی فوت افتاد — هم قضایش اگر بود در یاد

بعد ازان سه نماز را بیجا — خواند در وقت آن نماز کذار — بعد ازان فایته بکرد قضا — چیست حکم نماز او اینجا

تا همین چار را نخواند باز — وقتی او نبوده است جواز — نیز عبد العلی ز حصن آورد — ترک مکتوبه کسی برکرد

فایته بود خاطرش را باز — بعد ازان کرد ادای پنج نماز — بعد ازان فایته بکرد قضا — پنج او نیز بوحنیفه روا

لیک در نیز وصایین بعد — پنج را هم قضا کند زین بعد — از ذخیره است کز همین پنج — داند از اجمعی ترتیب آن

مهر ترتیب فایته است نماز — نیز او هم اعاده سازد باز — در قضای فوایت عجب است — بین وتر فجر هم ترتیب

تا که وتر از کسی قضا افتاد — هست کی یاد او است فجر فساد — این بود قول حضرت نعمان — وتر چون واجب است نزد آن

سخن صایین نیز فساد — وتر را چون کنند سنت یاد — لیک فتوی بقول نعمان است — هم صحیح سخن که همان است

فرض خفتن کرد ادا مردی — باز از بعد او وضو کردی — سنت وتر کرد ادا آن بس — بعد فهمید حال خود آن کس

فرض خفتن بلا وضو بوده است — فرض و سنت اعاده فرمود است — وتر هم باد اعاده عندهما — لیک نزد امام اعظم لا

شخصی از بهر احتیاط اگر — میکذارد نماز عمر از سهر — قول بعضی چو شبهه دارد — احتیاط این بود که بکذارد

شبهه کرده نیست مالبنقصان — قمل بعضی نمیکند اروان — خواندش نیک در صحیح سخن — مکرار بعد فجر و عصر ای فلان

لیک هر کو بتیکه خواند هم — سوره با فاتحه بسازد ضم — آن شنیدیکه سر و صوتی — حضرت چنین بسیفه گوئی

در وضو در خلال انگشتان — کرده بودی رسوی فوق آن — بعد معلوم شد رسول خدا — کرده بودی رسوی تحت الا

در بیان نماز بیماران و احکام او

از همین در جان آن ورع پرورد — هم رکوع و سجود می آرد — در بود عاجز از رکوع و سجود — بسا له نماز اعاده کرد

در هدایه و نسخهای تمام — لیک چیزی بلند پیش رو — بایما میکند اراد او بقعود — کشت بیمار عاجز از قیام

بس نمازش نشسته بگذارد — هم در نجال بسیری فرمود — نکند بهر سجده کردن او — بایما میکند رکوع و سجود

از ایمای رکوع ایمای سجود — در محل ایمایش جایز هست — غیر جایز بود یقین دانی — ودکند رأس او که کرد و پست

هر چکا هی نشسته نتواند — پا بها سوی قبله میسازد — رو شود سوی قبله برخیزد — نزد ما پشت تا کمیخواند

با یما میکند رکوع و سجود — حضرت مصطفی چنین فرمود — جانب قبله هست او را رو — در شود مضطجع بیک پهلو

هست جایز ولی بنزد ما — صورت اول او بود اولی — میکند اردو نماز وقت اگر — کر بود عاجز از ایمای سر

یا بدو چشم یا بدو ابرو — یا بقلبش ایما بسازد او — بخلاف زفرکه گفت اینجا — بدل و چشم و حاجب است ایما

هم زکافی و نسخه بسیلد — پشت تا کیکه خواندش بیما — تا که بی شبهه قاعدة خواند — بر سرش جمعی و ساده ماند

چون بود عاجز از اشارت سر — از شب و روز هم بود اکثر — نیست ساقط نماز ازین بیما — هر چکا هیکه باشد او شیدا

در هدایه صحیح این ادوان — مثل مغمی علیه نیز بدان — قدرتش نیست بار کوع و سجود — کر یکی بر قیام قادر بود

نیست لازم قیام بر ایکس — قاعدًا با ایما نخواند بس — قاعدًا با ایما ز او نیکوست — قایمًا خواند اختیار اوست

سخن شافعی دین پرور — نیز در مذهب امام زفر — در نهایه چنانچه کرد اخبار — نیست ساقط قیام از ایشان

قایمًا خوانده بود بعضی نماز — هم بجا آورد رکوع و سجود — مر خشن زور کرد او را باز — باقی او ادا کند بقعود

از رکوع و سجود هم ماند — بعد آن شخص با ایما خواند — پشت تا کی گذارد این آدم — در نشد قدرت نشستن هم

عاجزی میکند ادا بقعود — نیز میکرد او رکوع و سجود — قایما میکند بنا نماز — یافت صحت در این میانه باز

این نبود و نه شیخ پاک جمل — لیک نزد محمد استقبال — قدرتی یافت تا رکوع و سجود — در کسی در نماز موی بود

نزد جمله امام دین پرور — میکند اردو نماز را از سر — ذکر کردست در فصول عماد — این همه از هدایه کردم یاد

کر نباید قیام کرد تمام — لیک قادر بود بعضی قیام — چون شود عاجز او نشیند پس — قدر قدرت کند قیام آنکس

قدر تکبیر تحریمه بنظم — میتواند که هست اینسان دان — او که قادر بود برین تقدیر — گوید البته قایما تکبیر

یا بمضمون قرات این انسان | میتواند که راست خواند آن | آنچه قادر بود باین مقدار | راست ایستاده خواند این بیمار
بعد ازان حال خویش سازد نقل | آنکه عاجز نکشت بنشیند | یا کسی قدرتش قیام دهد | کرکند تکیه راست بگذارد
یا کسی تکیه بر عصایی کرد | میتواند باو قیام آورد | یا مریضی که خادمی دارد | تکیه بر خادمش اگر آرد
میشود راست انچنین سازد | تکیه کرده نماز را خواند | گر مریضی نشسته میخواند | مستوی نشسته نتواند
گر شود مستند بدیواری | یا کند استناد بایاری | میتواند نشسته بگذارد | مستند قاعدا بجا آرد
درکند مضطجع ادای نماز | باوجود همین مکوی جواز | هست در آنی کتاب خویش نقل | کاندرینجا روا نیست بیار
ما بماند ازو مجال خویش | رفع کردیم ازکم و ازبیش | بو اسکارم بزرگ صاحب عقل | از کتاب خلاصه ساز نقل
یا کسی قدرتش نقد دارد | گر کند تکیه راست بگذارد | منکبا کند ادای نماز | کرد ترک قیام نیست جواز
گفت این صحیح از مذهب | یعنی حلوای آن مجتهب | در صلوة فقیه مسعود است | در بیان مریض فرمود است
گفت در خانه است بیمار اگر | نبود نیز دشان زعجز ان | نبود طاقت وضو کردن | نیست طاقت بقبله رو کردن
جامه هاشان پلید جا ها پاک | چون درآمد چنانچه وقت نماز | نیست کس کو وضو بسازاند | رو بشان سوی قبله گرداند
یا تیمم نماز بگذارد | روی دل سوی قبله می آرد | گر نسازند ادای فرض تعمد | همه عاصی شوند بی اشباه
گر نه بینند فرض اگر خود بر | شوند این قوم کافر بیکش | شرح اورا بود دانی | هست یکپای مرد مسلمانی
ابتدا اگر نشسته نماز | گر تواند قیام نیست جواز | تا نواند قیام استیدان | بعد ازان می نشیند این انسان
در هدایه و نسخهای دگر | چون ز مغمی علیه داد خبر | گشت بیهوش نخ وقت نماز | هر چه ازدی زیاده گردد باز
همچنین کس قضا می آرد | در بود کم ازین قضا باید | نیز دراین کتاب رهنما | ذکر شد و الجنون کالاغمی
انکه خواند نماز در کشتی | صورتش کو ائمه نبوشتی | در فرایض بیان او کردیم | یعنی در باب قبله آوردیم
شارح وزدهای صاحب عقل | نیز ازین مضمرات سازد نقل | گر نمازش کند بنجانه تمام | حال بیمار میرسد بقیام
بجماعت بروی شود یا نی | قوتش با قیام نرسد بس | بجماعت بروی شود یا نی | اختلاف مؤیدین دانی
فاما میکند ادا ان بیمار | یعنی در خانه اش اختیار | نیز دراین کتاب با تقوی | هم اصح گفت هم بقینی
بو اسکارم بزرگ طاهر دین | کرد در باب نافله تعیین | بود بیرون مصر انسانی | راکبا کرد نافله خوانی
مرکبش پیش میرود یا پس | هست جایز تطوع اینکس | مؤمیا غیر عذر کرد اورا | از کفایه بهو الصحیح روا
از بزرگان شنیده ام قولی | یعنی جایز بود بوقت سفر | قول بعضی ائمه عادل | میکنند اقتباس مستقبل
بعد مرکب بهر طرف راند | نفل جایز بدان روش خواند | نیز این شرح راست سبیل | کف در باب نافله قبیل

فرضها را اگر سوا ۱۹ ادا — بکند غیر عذر نیست روا — آنچه عذر است چیست بایندم — خوف دزد است یا درنده

باز بین هر چگاه باشد کل — نیست جایگه او شود نازل — دشت باید پای سرکش آنرا — کز فرو آید شبی همین انبان

نتواند سوار گشت اینجا — بید دکار مرکب خود را — یا که پیری فرود شد بنماز — نتواند سوار گشتن باز

نیست کس که کند سوار او را — این بود عذر هر خدا جوا — آنچه در این صور گرفته شد مذکور — در نماز فریضه شد معذور

رو کند سوی قبله در اینحال — هم توقف کنانش آنحال — اینکه عاجز بود در ایستادن — بعد جایز بهر طرف خواندن

لیک رو سوی قبله آورده — نزد محمد بشرط شد بنین — کس ز خوف سباع از عدوان — مومیا را کبا کذارد آن

یا ز بیماری یا ز بهر طین — را کبا مومیا بخواند این — در فتاوی کافی خویش کو — لم بعد گفت اتفاقا او

در بیان مسافر و احکام او

کر مسافر بود ازو برکو — کفت در مختصر شرح او — کرد فرقت کر فقه آیش

یعنی از خانها بمصر خویش — بوده سه روز شب میان آن — هم بسیر و سطر رسد منزل — یعنی با سیر شتر و رحل

هم کند قصد حال این از سن — غیر قصد مسیره سه روز — طوف سازد تمامی عالم — نه مسافر بود همین آدم

کفت عبد العلی شرح آمو — هم در این فصل شارح عاقل — از ظهیریه میکند نقل — قول عامه بزرکان دین — بفراسخ مقدر ست چنین

نیز در چند فرسخ اختلاف — در میان مشایخ دلصاف — قول بعضی بزرک بسیک — قول بعضی است پانزده میک

بعضی شهرده بکعب العین — نیز در شرح بوامکارم دان — از محیط و کفایه کرد بیان

قول عامه بزرکان راه — بر همین قول کفت اصحاب — در کتاب هدایه فرموده — بفراسخ نه معتبر بوده

انچه قول صحیح با ست اینست — نیز در چند نسخه تعیین است — فرقت از خانها بمصر خویش — میکنند کفت ایمه ازین پیش

بوامکارم چنین کند تعیین — مشعر قول مختصر دراین — اتصال است انفصال قری — بر بعض نیست معتبر اینجا

لیک قولیست متصل بدان — زو کذشتن بود معتبر میدان — کرچه هست اتصال در سخها — شد مسافر کذشت شد اینجا

چون رصد الشهید فاضی خان — نقل کرده از الصحیح بدان — انچه ما الفته ایم متصل است — معتبر نیست انکه منفصل است

چه بود حد انفصال او — نزد بعضی ایمه صد کرکو — قول بکزیند امام شمس طراز — قدر انیکه کشنود آواز

شده با قدر میل هم کفتا — قدر غلوه بکفت بعضی ها — از نیمور باشی بزرکان ره — کفت این قول را هوالاشبه

اینچنین در مقام متصله — قول از بزرکان پاک دله — نیست کافی بخص بکذشتن — شارح از بزرکان کرد سخن

بلکه چون حد انفصال اوری — دور کردد همین شریعتطی — قول بعضی ایمه دین بهر — دو رش حد چون فنای شهر

از غنیه صحیح قول اینجا — کو مقدر بغلبه است فنا — لیک از مضمر اهوالمختار — قدر یکفرسخ اندرو بشمار

از کفایه بزرگان سبل — الاصح قدر غلوه عند الکل — غلوه یافرسخ است اومیل — در تیمم نوشته بی قیل

لفظ افارق بیوت بلد — صاحب مختصر که کرد سند — کفت عبد العلی زشهر مراد — مطلقا بقعه وطن میباد

خواه شهر است قریه نبود فصیل — این وطن هست اقامتی اصیل — غرض از خانه ست خانه این — از کلوخی بود دو یا سنگین

از شتا با اجابه خیام — مثل این جمله است خانه تمام — سیر اجل شتر که کشت خبر — معتبر کشت سیر این در بر

لیک در بحر سیر کشتی وان — که بسیر میانه باد ست آن — در جبل انچه لایق است باد — در وقایه وغیر او بر کو

در نماز چهار رکعت کو — بر مسافر فریضه باشد دو — کر مسافر نماز خواند چهار — دوبی او نقل میشود این بار

در هدایه ست شک مسی انمود — چونکه تاخیر با سلام بکرد — در سر رکعتین اگر نشست — آن نمازیکه خواند فاسد ست

شافعی کفت فرض او چهار — کر کند قصر خصمست این بار — بمقامش رسد مسافر دو — او مقیم ست اگرچه قصد نکرد

باز عبد العلی بکرد خبر — رسد انجا که کشت اهل سفر — یعنی انجا رسد مقیم بکشت — وصف انجا که قبل از ان بکذشت

یا کند نیت اقامت اکر — یعنی در یکمقام اهل سفر — نیز حکم مقیم شد این بار — می بخواند نماز خویش چهار

کمتر نیت اقامت چیست — انچه از بزرکان مامر وبست — پانزده روز جای اهل سفر — چون کند نیت اقامت اکر

کشت ان کس مقیم در معنی — چهار خواند نماز خود یعنی — بو الکارم نزرک راست سبیل — ذکر کرد است نیز عبد جمیل

نیز در نزد شافعی مقبول — غیر روز خروج روز دخول — قصد بود یکه روز چهار ایام — نزد او میشود مقیم تمام

قول دیکر ز ان امام حرم — نکند نیت اقامت هم — مکث او چهار روز از ین بیش — چار خواند که او مقیم کشت

هم بصحرای این دیار ما — بوده شاه خبائی در انجا — کرد در نیت اقامت کرد — نیت او درست همی ایمد

از هدایه که کافی تعیین ست — انچه قول اصح که اینست — بو الکارم مرصع ایجا — ذکر کرد است بر همین فتوی

نیز عبد العلی شرح نهاد — از ذخیره صحیح یاد داد — اختر انه همان بر ین — میکنند نقل فتر شد بر این

نیز فرمود شارح معروف — انجا خیمه میبود اوصاف — کل ممکن کنند در صحرا

یعنی اعراب چون ترا کنه ان — شده انیت اقامتشان — لشکر مسلمین اکر در دشت — موضعی در طریق نازل کشت

در بیابان چو خیمه بر زدند — پانزده روز بود نی شده اند — کر چه پا پانزده شوند نزیم

کفت از کافی اینهمه تعیین — باشد از بعد سیر سه روزین — سیر ناکرده بود اکر سه روز — در بیابان کر برشدند فرود

هم در و نیت اقامت کرد — قصد ایشان در ست دانی ایمد — در هدایه نوشت چون عسکر — کشت داخل بدار حرب اکر

یا اقامت کنند هم نیت — قصر باید بکرد بی شبهت — انچنین بلد کنند قبل — هم در انجا بود بقصر عمل

یا غیانرا اکر قبیل سازند — ای در اسلام حرمان عمل سازند — کفت در غیر مصر اکر بوده — هم در انجای قصر فرموده

لیک در هر دو وجه نیز در نماز — چون کند نیت اقامت اگر مع مشایعان ایشان — هست صحت چو نیت آن
نزد یعقوب صحت است اگر — باشد آن قوم در بیوت بدو داخل شهر شد مسافر مرد — قصد بودن در آن نیارد کرد
غرض او اینکه میروم زینجا — یعنی فردا و یا دگر فردا کر باین سالها اگر ماند — نه مقیم است قصر میخواند
وطن اصلی بود بکمتر زل — میکند اصلی دگر باطل موضعی زاده بود اصلی کو — یا تأمل کند کسی در راه
حاصل مسئله درین تقیید — کرد عبد العلی نکو تقریر وطنی بود مر مسلمانی — جای دیگر وطن کند نانی
برد اهل عیال با آخر — کز زمین جای باز کرد سفر کر بأهل وطن شود داخل — میکند قصر اندرین منزل
چونکه دارد این نماند حکم وطن — زینسبب میکنند این تن بلدهٔ کز اهل اهل داشت اگر — خواست اهلی بلدهٔ دگر
هر دو باشد وطن مر این عامل — یکدگر را نمیکند باطل وطن اصلی است اگر مستقل — نشود با اقامتی باطل
وطن اصلی انجدای پرست — مبطل موطن اقامت است وطنیکه اقامتی است اگر — مبطل است با اقامتی دگر
انچنین او سفر که کرد ازان — مبطل و موطن اقامت دان اندرین فصل شارح اورد — کرد از چند نسخه خوش یاد
آن مروج بعلم سیر غریب — میکند نقل اسرا چه چون مسافر کند سفر که ره — باز برد اهل خویش کشت ازاره
بین او بین مصر خویش اگر — باشد از مدت سفر کمتر چون مقیمان کند ادای نماز — انچه خوانده است اعاده نبود باز
هم درین فصل شارح مرد — از بنابع اورده یک رد قصد شهری کند مقیم اگر — باشدت از مدت سفر کمتر
بس بان شهر که رسید آنمرد — باز اد قصد شهر دیگر کرد باشد از مدة سفر کمتر — نیز بامین این دو شهر اگر
طایفی شهرها شود چون این — او مسافر نمیشود بیقین کر امیری بلشکر خود چون — طالبا للعدو شود بیرون
می ندانند در کجا یابند — وقت رفتن نماز چون خوانند چون مقیمان او اکنند قبیل — گرچه مدت گشیده است طویل
نیز در ملکت فلک موضع — انچنین حکم میکند شارح لیک برگشت حکم او دگر است — راه اگرچند مدت سفر است
قصر سازد نماز الا نی — از خلاصه و خانیه دانی از عتابیه هم بامین مضمون — طالبا للغریم شد بیرون
قصد او اینکه هر کجا یابد — روی در مصر خویش تا بد بهمین قصد فی مسافر ان — گرچه شد طایفی بجمیع جهان
از محیط و ذخیره گرد خبر — هر چگاهی خلیفه کرد سفر چون نماز مسافران خوانند — حکم او این بود بیقین دانند
لیک قول اصح و اولا بخویش — نه مسافر بود بخلاف کیش هم درین باب شارح معقول — کرد از ترغیب الصلوة اوقل
هر کجا اصل او کند نیت — تبع او است فرض شهبت زان درین جا تبع بود بمادر
تا رسیده تبع بود به پدر — گرچه نیت نکرده است اگر لیک فرزند بالغ است پدر — شد پدر قاصد اقامت اگر
لیک در مونث پدر نبود — نیت او باین اثر نبود هست در مونث پدر گر او — تبع است خود مقیم بگو

مع سلطان جم شود دیا | مثل فرزند با غنی دانی | با اقامت که قصد دا عی | چه بود حکم قاید ش اینجا
نیت در مونتش عصا کش او | با تفاق سخن مقیم مکه | بود در مونتش فعند هما | شد مقیم او بقول نعمان لا
نیز از خانیه بکفت آن هم | گفت چونی بنده است سلم آ | در سفر بند با اقامت است | در همه حال تابع مولی است
مع مستاجرش جهیز اکرد | گشت بیرون شهر خود بسفر | در اقامت ائمه ناصر | گفت قصد اقصد مستاجر
مکر انکه در مخیر کرد | از سراجیه نقل این آورد | انچنین آن بزرگ نکو نام | نقل کرد از قواعد الاسلام
اصل قصد اقامت اکر | فرع را زو نبوده است خبر | فرع خواندی نماز ها را دو | بعد معلوم شد اقامت او
بود کرشش نماز حکم شرع | باز خواند نماز خود در فرع | کر بشش خوانده بوده زیاد | گشت اکنون خراج اعاده مباد
اصل قصد اقامت او بر کرد | لیک او فرع را مخیر کرد | بعد ازین اختیار بر فرعست | ذکر کردیم انچه در شرع است
لیک در شرح بوامکارم این | نقل کرد از خلاصه قاضیخان | خواجه رشد قاصد اقامت اکر | بنده را زو نبوده خبر
بنده خواندی نماز ها را دو | بعد اتمام کرد معلوم او | انچه خواند است کافیست باتمام | گفت بر وی اعاده است تمام
انچنین است وجه اش باشد | یعنی در ظاهر الروایه کو | شارح وجه های راه نورد | نقل از تر غیب الصلوه بکرد
خواست شان هر کجا مسافر کرد | شد مقیم او اکر چه قصر کرد | لیک اون کوفت در کشتی | حکم او را چکونه نبوشتی
کر چه او نیت اقامت کرد | می نکرد و مقیم انجا شد | نیز این شرح ساز شرعیه | میکند نقل از سراجیه
قول بعضی است بر مسافرتن | یعنی رخصت بود بر کسش | گفت ابو بکر فضل تفعه جو | نیست رخصت بر ترک قصر او
هم امام سرخسی با قوی | بهمین قول او فتوی | مکر انکه بعد باشد ترک | نیک قولیست قول آن آماد رک
نیز این شرح ساز شرعیه | گفت از خانیه سراجیه | یعنی در فجر در سنت شام | میکند از بند چون مقیم تمام
در جمیع کتابها این است | دانذان کس کی بی دین است | هم نوشته است از کتاب زاد | بلکه در سایر کتب شد یاد
در سفر فوت شد شخصی نماز | در حضر بود قضاش باز | فوت شد در اقامت از بهر یار | در سفر خواندش قضا شش چهار
در نمازی اکر مسافر مرد | خود او نیت اقامت کرد | فرض او منقلب شود باچار | چه کمان است کانذ رین ای یار
از طحاوی است کر مسافر مرد | اقتدا با کسی مقیم بکرد | فرض او منقلب شود باچار | که تبعیت امام ای یار
نیز در چند نسخه تعیین است | دانذان کس عاشق دین است | در فتاوی کافی کفعه باز | لیک بر وی کر کشت وقت نماز
اقتدا کر کنند مسافر یار | نشود فرض منقلب باچار | نیست اقتدا ش نیست نماز | در امامت نوشته ایم نخست
مر مقیمی اکر مسافر مرد | مقتدی کشت با اقامت کرد | قبل ازین از مسائل انها | در امامت شد است تعیینها
هر کسی را که عقل او ادراک است | وطن اصل با همه خاک است | چند روز یکه راه پیمودیم | بهر سودای آمده بودیم

بعضی سودای خود در هر سنا — کرد از هر امور او زهر باب — پاره مردم نشاخت از سبتی — که بسودای خویشتن چسبته

داد سالار قافله آواز — کوچ سازید و طنها باز — آنچه کردید نیک بد بگذشت — باز کردید کاروان برگشت

نفع بگرفته اید خواه ضرر — نیست سودای بر شما دیگر — الرحیل الرحیل بر خوانند — نیست مهلت که ساعتی مانند

هر که سودای خویش با فردا — مانده بوده است تا آه و ادا — بعد ازین حسرت است حیرانی — سوزش غصه و پشیمانی

بسفر آمدند عمر دراز — دست خالی روند آنجا باز — ای گرفتار نفس الله یار — چشم بگشا ز خواب غفلت زار

تا بکی احرام جویها — شرم باد از سیاه رویها — سالها در سفر بودی — حیف صد حیف هیچ نبودی

مهر عمر تو شد قریب بمیغ — آنچه غفلت بود و رفع و دریغ — عمر بگذشت با تهی دستی — چشم بگشا ز غفلت پستی

راه سر دی ز کرده سحری — بهر غفلت شده ز پیچری — وعده ها کرد حضرت غفار — بهر مستغفرون بالاسحار

نیم شبها بدر کریمان — غافلی از تضرع پنهان — نشدی از برای خوف طمع — تجافی جنوبهم را مع

طرفه غافل ازین صفتهایی — دیده ها باز کن که رسوایی — باد از کور از قیامت شرم — دمبدم میشود ز غم کم

مرگ در نزد تو کریمان گیر — غم دیگر مخور غم آن گیر

در بیان نماز جمعه و احکام او

شرح او را دراکه ذکر بگرد — مرد متقیم و صحیح بالغ مرد

خواندن جمعه از فریضه دان — گر شود یافت شرط طهران — جمعه واجب میکنی بر بیار — انچنین زن دو مسافر یار

نیز بر بند غیر واجب دان — اذن خواجه مگر بود بر آن — هم بمحبوس غیر واجب گو — چونکه رفته نمیتواند او

نیست واجب به پیر ضعیف حال — که بر فتن در انبوده مجال — مانده از پای را نه واجب گو — گرچه باشد بخویش حامل او

هم بر اعمی نه غیر واجب دان — لیک باید اگر عصا کش آن — بعد ازین واجب است عند ما — لیک در نزد بو حنیفه لا

بهمین ما که غیر واجب بود — لیک حاضر شدند این معدود — بگذارند جمعه را با مام — شد از ینهار فرض و وقت تمام

از یکی شرط ها جمعه دان — مصر میباید یافنای آن — مصر اسکند چنین تعیین — مصر را میکنند چنین تعیین

گفت ما اکبر مساجد شان — گر نگنجند اهل او مصر آن — گفت عبد العلی شهد سخن — در خزانه بود همین حسن

مصر آنجا بود بقول دگر — از مقسمش حوده هزار نفر — باشد آنجا امیر هم قاضی — گفت این قول اصوانظاهر

نافذ الحکم باشد او آنجا — هم بدارد حدود در ابر پا — در هدایه ائمه طاهر — گفت این قول اصوانظاهر

نزد بعضی امام نیک اندیش — عیش مختص فرخ خویش — بگذرد سال تا بسال دگر — نیست محتاج حرفه دیگر

یعنی در شهر باشد این موجود — بعد ازین حکم مصر خواهد بود — غیر ازین هم سخن بود بسیار — گاندرین نجار عالمان کبار

سخن شافعی راه نورد — هست در قریه اگر جهل مرد — همه احرار باشد اینجا ان — بوده صیف شتا مقیم آن

قریه که بود باین معنی | جمعه خوانند نزد او یعنی | بس متصل بم بر آن | او معد بود بما مصالح آن
یعنی چون کفر خیل و اخبر | یا برای جمع کردن لشکر | و فن موتی و بهر می چنان | بنماز جنازه مصر ست آنرا
دوری غلوه میل امیال | شرطی فی بعض نزد اهل حال | نزد بعضی بغلوه شد تقدیر | هست میل بعضی نزد پیر
نزد بعضی امام راهنما | قد رصوت مؤذن ست فنا | نزد بعضی بزرگان جهان | بود فرسخ بود مقدار آن
قول مختار کف القوتی | او مقدر بفرسخ ست انجا | در دو موضع و یا ازو اکثر | در یکی شهر جمعه خواند اگر
گفت از کافی سخن پرداز | باشد اینجا هوالصحیح جواز | هست سلطان یکی ز شرط آنرا | یا کسی نایب ست از سلطان
شافعی گفت شرط نبود آن | یعنی سلطان فن سلطانی | گفت از کافی شارح اوراد | بس بهر موضعیکه شک افتاد
یعنی در کون مصر غیر دگر | شک بود در نماز جمعه اگر | میکذارند جمعه اهل دین | بعد از ان چهار رکعت پیشین
تا که افتد اگر بمنع آن | فرض وقتی ادا شود زیشان | در فتاوی واقعات آورد | سوره ضم با چهار باید کرد
چونکه دانی شود ز فرض اگر | خواندن سوره مکوی ضرر | جمعه وی اگر بود صحت | شود این چهار رکعت از سنت
بس بهر چار سوره ضم کردن | هست واجب بکل نفل سنن | گفت اورا دو شیخ زاده اند | جمعه یا قصد جمعه میخوانند
بعد ازان چهار رکعت سنت | وقت میکند نیت | چهار دیگر بنیت پیشین | میکذارد که احتیاط است این
بعد ازین چهار بار دو رکعت | میکذارد بنیت سنت | اینچنین سه چنین تعینش | کرد در جامع البتا تنیش
در جوازی جمعه از دو طرف | گفت در موضعیکه کرد خلاف | کرد اول روایت بسیار | گفت انکه صحیح المختار
مثل او را دو شیخ تعیین کرد | هم بگفت احتیاط آشته مرد | لیک آنرا چهار رکعت گفت | سنت روز جمعه هیبت
بعد جمعه چو نیت پیشین | والاحوط ان بقول نویتان اصلی آخر الظهر اربع کت | در قنیه چنین کند تعیین
شرط دیگر جمعه وقت بدان | وقته لم اصل بعد یعنی نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین را کعت | بس بود وقت ظهر وقت آن
در هدایه دو غیر ما فرمود | در یافتم وقتش انکذارد من هنوز وی آورد م بقبله | تا که کس در نماز جمعه بود
وقت هیزم بکنب در اشکال | قبله بجهت کعبه خالصا لله تعالی الله اکبر | سازد این کس بظهر استقبال
خطبه بر قول عالمان عظام | شرط شد مر وجوب جمعه تمام | قدر تسبیحه بگفت ثنا | نزد نعمان بود در خطبه ادا
لیک در نزد دو امام جمیل | گفت لابدی ازو ذکر طویل | بو امکارم که در معنی گفت | قدر الحمد لله انجا گفت
یعنی بر قصد خطبه گوید آن | هست جایز بمذهب نعمان | کمتر خطبه قول از اخبار | گفت قدر تشهد ست دو بار
حضرت شافعی چه دشوار ش | نزد او خطبتین باشد فرض | قایما طاهرا ادای او | جلسه در میانه این دو
نیز تحمید بر رسول درود | گفت در هر دو خطبه گفته فرمود | هم وصیت بتقوی در هر دو | خواندن آیتی در اول او

قول دیگر از ان شرائط بود — خواندن ایست در شهر بود — نقل کرد از وسیط برجندی — نزد آن بنده خداوندی

هم دعا و اجابت در ثانی — نه در اولای او یقین دانی — سنت جمعه گر خدا خواهد — زود اندر اخیر فصل آید

شرط دیگر باو جماعت کرد — یعنی غیر از امام باو سه مرد — بو المکارم بزرگ معنی گفت — صالحی الامامیم گفت

قوم بعد از سجود نفرت کرد — جمعه را میکنند تمام ایمرد — لیک قبل از سجود گر رفتند — ظهر را ابتدا کنند گفتند

در وقایه چنین کنند تعیین — صاحب کافی گفت بعد ازین — هم در ینجا بمذهب او امام — جمعه را میکنند امام تمام

اذن عام شرط دیگر آن — نکند یعنی منع او پنهان — شرح این آن بزرگ سبیل — یعنی بتوسته عبد جمیل

جامعی که نماز میخوانند — با بهانش گشاده می مانند — این بود اذن عام کردانی — عامه حاضر بود در ین بانی

در هدایه نهایه کرد خبر — غیر معذور روز جمعه اگر — یعنی پیشین اگر نیابد اذن — بگذارد اگر جمعه پیش

بگر اهلیت آمد اینست خبر — اصل نبود جواز نیز در قفر — در خلاصه ز عالمان کبار — بعد جمعه ادا کنند بیمار

گفت تاخیر اگر نساز داد — در صحیح سخن کراهت کو — ظهر اخوانده بود انجا بس — سعی بر جمعه کرد از ان پس

بو المکارم بزرگ نیکو نام — گفت در حال جمعه است امام — ظهر باطل بمذهب نعمان — گر چه جمعه نیابد این زمان

نزد دو ظهر او مکو باطل — تا بجمعه نکرد او داخل — گر بجمعه نبوده است امام — ظهر باطل نشد بقول تمام

یعنی وقتیکه سعی کرد انمرد — قصد سعی کرده بود آن یار — پیش ازین جمعه اتمام کرد — لیک بیرون نگشته است از دار

قول بعضی ائمه عالم — گشت باطل اگر زند دو قدم — قول بعضی ائمه رهبر — نکند رد تا ز آستانه در

گفت گر چه وسیع باشد دار — غیر باطل بود درین اطوار — یافت کین جمعه پیش ز سلام — کنند آن کس نماز جمعه تمام

این بود نزد حضرت شیخان — در محمد تو حکم دیگر دان — یعنی اندر رکوع ثانی او — گر بیابد تمام سازد کو

گر نیابد درین دم آخر ظهر — گفت آنکه بنا کند بظهر — هست در مختصر چنین مذکور — غیر معذور هست یا معذور

بجماعت ادا کنند پیشین — روز جمعه بمصر گرد است این — گفت در شرح او نمیمون — یا مسافر بود و یا مسجون

خواه از بعد جمعه خواهی پیش — گفت مکروه آن نکو اندیش — چون مؤذن اذان اول خواند — سعی سازند بیع واهد ماند

در هدایه صحیح که هست — نیز در چند نسخه تعیین است — در کتاب نهایه خوش کو — نقل کرد از اذان مبسوط او

اختلاف است در کلام امام اعلام — سعی واجب شود چو بیع حرام — از طحاوی چنین شنید خبیر — چون برابر امام بر منبر

چون مؤذن همین گفت اذانی — معتبر این فتی ان بود گفتا ان — چونکه خبر ان بود گفت نبی — وقت شیخین هم نبود دگر

وقت عثمان که گشت مردم بسی — امر فرمود بر اذان پیش — یعنی در صومعه اذان گفتن — نیز منکر نشد باو یک تن

نزد سنت کنند اذان — کرده حجاج محدثان این دان — حسن ابن زیاد صاحب جعفل — میکند از امام اعظم نقل

منع بیع وجوب سعی بآن | معتبر دراذان اوّل دان | گر شود انتظار انسانی | با اذان اخیر میدانی
سنت جمعه از کجا خواند | هم ز اسماع خطبه میماند | هم ز جامع بود بعید اگر | خوف از فوت جمعه است مگر
داد در ترغیب الصّلوٰة خبر | بوحنیفه امام برتر کرد | معتبر کرد اذان اوّل را | بر منارة که میکنند ندا
نیز در این کتاب علم سرشت | از ذخیره هوالصّحیح نوشت | گفت اشهل الدّلیل الجندی | هم نوشته صحیح عبد جمیل
هم نوشته صحیح شمس الدّین | معتبر اوّل اذان این است | هم ز کنز العباد در این باب | میکند نقلها ز چند کتاب
امر بالترک بیع که شد یاد | و انچه در معنی دست مراد | باز دارد روز جمعه که هر کار | یعنی در معنی وی است ایراد
صاحب مختصر کند تعیین | نیز نبوشت شاه حان این | چون ز محراب خویش بیرون | گشت امام از برای خطبه چون
خواه باشد نماز خواه کلام | میشود تا فراغ خطبه حرام | بو المکارم که کرد انجا یاد | کاندر اینجا تطوّع است مراد
سخن شافعی است بیت | میکند ارد تحیت و سنت | از کفایه نوشته است صحیح | نیست مکروه گفتن تسبیح
لیک از مضمرات کرد بیان | گرچه تسبیح گفته مکروه دان | یا قراءت بگرد و گفت درود | یا کتابت کند چنان فرمود
نشنود خطبه را اگر انسان | هم در اینجا سکوت افضل دان | گرده بود هم قبل از این اعلام | میشود تا ادای خطبه حرام
از خلاصه و غیر آنها باز | ذکر کرده است تا ادای نماز | شارح این قبول این گفت | احتیاطش کن برادر من
هم ز کنز العباد گشت خبر | بوده باشد خطیب بر منبر | اینکه سازد تکلم اندک | لغو باشد همین قدر بیشک
یعنی چون مه بگفت یا ای وصه | لغو گفته است در دم خطبه | نیز در این کتاب شد اعلام | مرد با مردی گر بداد سلام
گفت در نفس خود جواب سلام | میدهد گر بخط به است امام | نکند رد او بجهر ادا | اینچنین خاطری بحمد خدا
ذکر کرد از فتاوی حجّت | یعنی در وقت خطبه بهیت | گفت تشمیت عطسه رسلام | گفت مکروه بوحنیفه امام
روز جمعه امام بر منبر | یعنی صلّوا علیه گفت اگر | صاحب مختصر معاً بهیت | گفت سرّا درود باید گفت
اصح قول آنچه شد مثبوت | میکند خلق استماع سکوت | گشت آنچه اصح که مذکوری | هست اندر کتاب کافوری
نیز اندر کتاب قاضیخان | بزبان صحیح کرد بیان | ز اوّل خطبه تا بآخر آن | یعنی ساکت است مستمعان
چونکه هست استماع خطبه فرض | میکنند از مشایخ ما عرض | چونکه بعد از ادای این فرض | هست ممکن درود بر گفتن
در نصاب الاحتساب آورد | وقت خطبه سخن نباید کرد | گرچه هست این سخن ما بین امم | امر معروف نهی منکر هم
لیک کس دید چیزی از منکر | کرد اشارت بدست چشم سر | نبود باک در صحیح سخن | لیک منع است بازبان گفتن
چون نشیند امام بر منبر | گفت بین بدایه اذان دگر | رو بیاوی کنند مستمعین | سخن مختصر علی التعیین
بوده باشد خطیب اگر دورش | قوم یاد کنند روز خویش | بو المکارم که شارح این است | گفت اندر خلاصه تعیین است

در همین است یا بجهت پنبه / سوی او انحراف نشنیدند / مستحب بوده است یعنی این / لیک بنوشته شمس الدین

از امام سر خسی پاک روان / روی بر سوی قبله باد الآن / لیک از انحراف نشنیدن / روی بر سوی قبله است احسن

نیز کردست بر امکان یاد / نزد ما خطبتین سنت باد / حمد در هر دو خطبه است ورود / هم شهادت در فیهما فرمود

هم نوشته شارح اوراد / نزد ما خطبتین سنت باد / هم ثنا و دعا و وعظ درود / ایضا هم در فیهما فرمود

جلسه در میان این هر دو / قدر جلسه چو نه باشد کو / شارح مختصر بگفت این بار / کل عضو بگیرد استقرار

قول بعضی بزرگ شرح رسید / تا کند موضع جلوس مسیس / نزد بعضی ز صاحبان سخن / قدر سه آیت خفیف خواندن

ظاهر آید چو خطبه ادا / قایما باد آخذ بالعصا / مقبلا سوی قوم خود اندر است / اینهمه سنت رسول خداست

میکند نقل از رسول الله / خطبه را میکند ادا کوتاه / خطبه را که تمام میسازد / چون مؤذن اقامت آغازد

بس در رکعت نماز خواند / ساقط فرض وقت گرداند / شمس الدین در گرد آن فاخر / خطبه را چون بر ساند با آخر

چون مؤذن کند اقامت لک / متصل با اخیر خطبه سر / بمکان نماز خویش امام / رسد آنجا اقامت است تمام

در خلاصه چنین بیان کرده / نیز در چند نسخه آورده / جمعه را فرض وقت نیت کرده / نه صحیح است این آن مرد

نیت جمعه عالمان لبیب / نویت ان اسقط فرض هذا الوقت باداء لعینی / آنچه بنوشته اند در ترجیب

بعد جمعه چو نیت پیشین / الجمعة متوجها الی جهة الکعبة اقتدیت بهذ / گشت در باب نیت او تعیین

در نصاب الاحتساب آورد / الامام خالصا لله تعالی الله اکبر کذا فی غریب الصلوة / چند حرف از خطیب تعیین کرد

قدر دو خطبه قدر رکوعه که آن / از طوال مفصل است همان / نیز در آن کتاب را همنما / بعضی قول است فیح از خطبا

یعنی سلطان وقت را او چون / نکند وصف ارجدیت بزبان / گفت اگر ملک الرقاب امم / یا بگوید شهنشه اعظم

میشود خود بخود نشین بملک / گفت اینجا نعوذ من ذلک / چونکه اسم شهنشه عظیم / هست مخصوص خالق عالم

معنی مالک الرقاب امم / هست کذب عجب قبیح مذم / ذکر کرده در آن شریف کتاب / هست اسم اعم جمع نیز بجا

شامل انس و جن ملایکهم / میشود ملک الرقاب امم / یا اگر گفت شاه ارض الله / یا چو این شد دروغ باد شاه

در چنین روزگار مکان رسول / کذب گفتن چه قبح با معقول / نیز فرمود آن بزرگ دور / بعضی افعال شه که باشد جور

او بر اطلاق گفت اگر عادل / زین سخن قبحها شود حاصل / گر تو در منبر و بیا در غیر / پادشه را بگو دعای خیر

وصف او حد زیاده درجه کار / حق تعالی است عالم الاسرار / هست در شرح شمس الدین تنظیم / ملک وقت را دعا کردن

در بیان واجب و احکام او

یعنی در خطبه است استحسان / خواندن و ترا تو واجب دان / نه که اوصاف نهی اندر آن

در هدایه بود و غیر آن / این بود نزد اعظم علما / لیک سنت نوشت عندهما

بوالمکارم مشرح عاقل | هست از چند نسخه ناقل | وتر نزد ائمه خوشخو | فی الاصح بالصحیح وجه یک
نیز اندر هدایه کرد اکه | فوت شد وتر اگر کسی ناگه | هچنانیکه نزد او ادا کرد
می بود وقت وتر وقت عشا | کند این را بعد خفتن ادا | نه اذان نیز اقامت است جدا
وتر در نزد ما سه رکعات | بده قعده بیک سلام اثبات | سوره با فاتحه بساز ضم
بعد ازان هر دو سجده بگزارد | لفظ تکبیر بر زبان راند | میرود بار کوع ازان پس
انچه در نزد ما که گشت ثبوت | غیر ازین در نماز نیست قنوت | گفت خواندن قنوت باشد اجر
ابن مسعود از رسول الله | گفت در فجر خواند تا یکماه | یعنی منسوخ گشت این مادرک
قول مختار در قنوت اخفاست | در هدایه نوشت چونکه دعاست | کرند اندر قنوت ازان کس
گفت یارب بگو بدیش ربنا | بعد ازان میکند رکوع آن یار | ربنا آتنا الی آخر
وتر واجب بود بقول حق | نیست جایز به نبت مطلق | از فتاوی حجه ساز نقل
فاتحه خواند سوره شد نسیان | برسد در رکوع بیاد آن | سوره خواند قنوت ازان پس
چونکه در بابت قراءات ایمان | خواندن سوره او اصل بدان | بود محسوب ازپس سوره
گر مسلمانی سوره راخوانم | از فراموش فاتحه ماند است | باتفاق سخن نکرد دوی
خوانده باشد چو فاتحه سوره | مانده باشد قنوت مذکوره | در صحیح سخن نکرد دان
لیک سر از رکوع بردارد | بعد ازان مانسی که یاد آرد | باتفاق مؤید ان جبان
قهستانی چونکه آن معانی گفت | یعنی مبنیا علی السجود بگفت | زین سبب عود غیر ممکن باد
سجده سهو را بهر معنی | کاندرین فصلها کند یعنی | مثل این جز فهاکه یاد بگشت
نیز این شرح سار صاحب عقل | از کتاب محیط سازد نقل | در بیان سجود سهو گذشت
در نمازش مخوان دگر بارش | رکعت اول است یا ثانی | سهو کرده قنوت اگر خوانی
او که اندر قیام ثالث بود | نیست در یک نماز تکرارش | سهو کرده قنوت را ایمانی
از ذخیره واز کبری نقل | در دل خود تحری ساز درود | می بخواند قنوت را آن یار
می بخواند قنوت را انکس | میکند نیز شارح عاقل | رکعت ثالث است این یاد
بار بخواندش قنوت آن یار | قعده آورده خیر واز پس | چونکه شک کرده بود این اوم
گفت انقول را بعضی مختلف | شک شود در قیام وتر یاد | گشت مسبوق در رکعت آن
باز قنوت خوانی کرد | لیک در نزد ما مضمار | نه بخواند قنوت این ایمان
خیست از بهر ما سبق آمد | گفت فی قولهم جمیعا آن

در بیان آنکه چند رکعت سنت مؤکده است

بعضی از مسئله وتر فوت — نزد اصحاب ما که گشت ثبوت — گر نخواهد خدای بی انباز — از تراویح بعد آید باز

چند رکعت نماز از انسان — خواندنش سنت مؤکده دان

که دو رکعت نماز پیش از فجر — خواندنش سنت است اعظم اجر

نیز از بعد شام پیش دو — چار از قبل و بعد جمعه بین

سخن مختصر همین میدان — بعد جمعه که چار خواند او

از ابو یوسف است این گفتار — عدم ترک هر دو اقوی است

پیشتر از نماز عصر و عشا — از خلاصه نوشت نیک شمار

روز با یک سلام ایدر و پیش — کفت در مختصر کراهت داد

در شب و روز گفت از عمل — کفت در لیل و دیو اولی

نیز بنوشت آن نکو کردار — لزم النفل بالشروع بگفت

در کتاب مبسوط آورد — نزد اصحاب ما قضایش باد

قعده هم کرد بعد کرد افعال — ورد اول کند قرائت اگر

اینکه گفتم بود قضای دو — هم قضای دو لی اخیر مباد

از ابو یوسف طریق نماز — واجب است عرض چون نکند

لیک هست از ائمه یک گفتار — میکند نقل از کتاب نصاب

چار پیشین که در ورد افعال — چیزی ناخوانده کرده ادا

بس دو رکعت کند قضای نماز — این سخن را به شب حمل نماز

اصل نزد محمد خویش گو — مبطل تحریمه بود گفتار

نزد بو یوسف فقاهت درک — نیست بطلان تحریمه اصل

لیک در نزد حضرت نعمان — نیست مبطل چو ترک شد در یک

آنچه صاحب مبدا بنشا کرد — زان نمیارم از دلیل سخن

اختلافات نفل از ان جمله — در هدایه بیان مشکل

ذکر کرد است آن نکو گفتار — بس قضا میکند دو رکعت ان

نزد بو یوسف نکو گفتار — کشت در آخرین ترک ادا

باد بزدی قضا دیگی آخر
قول جمع ائمه فاخر
در دو اول نخواند گر زان
لیک خوانده است در دو آخر زان

قول جمع ائمه اعمل
باد بزدی قضا دیگی اول
خوانده در اولین از آن
در یکی هم ز آخرین آن

قول اجماع بزرگان اینجا
می بود بزدی آخرین قضا
در دو آخر کند قرائت کس
در یکی از دو اول اولیس

باد بزدی قضا دیگی اول
قول مجموع صحابان عمل
در یکی اولین آیت حی
در یکی اخرین خم اندی

نزد شیخین قضای چار رکعت
لیک در مذهب محمد دو ست
در یکی اولین اگر خواند
لیک در دیگران او ماند

نزد شیخین هر چهار قضا
دو به نزد محمد است اما
در یکی اخرین خم اند بس
در دگرهای او نخواند کس

هم دو رکعت قضا است عند هما
کر تطوع نشسته گر دفعا تمام
گرچه قدر رکعتی باشی بقیام

در هدایه نوشته در این باب
نصف قایم گذارد افتد ثواب
بس چگونه نشیند او دی گو

اینکه در حالت تشهد کس
بنشیند چو او نشیند بس
در هدایه بود هو المختار
فتوی بر این نسخه بسیار

قایما افتتاح کرد انسان
بعد بیعذر اگر نشیند آن
هست نزد یک بوحنیفه روا
غیر جایز نوشت عندهما

گفت در کافی بزرگان جهان
سنت فجر مثل واجب دان
تا که او را نشسته برخواند
غیر جایز بود بقین داند

نیز اندر خلاصه بهر اجر
گر کسی غیر عذر سنت فجر
هر چگاهی نشسته خواند آن
که باجماع غیر جایز دان

خارج مصر نافله خوانی
حکمها که در و ستا دانی
در صلوة المریض از انها
قبل ازین کرده ایم تعینها

ذکر شد در کتاب قاضیخان

در بیان نماز تراویح و احکام او

چون تراویح در مضان
از نبی سنت مؤکده است
هم خلف هم سلف بر این بوده است

گفت در آن کتاب شیبت
بر جماعت نسا بود سنت
قول بگزیند قوم افضلیان
یعنی این سنت است بر مردان

رافضیکه در سنت نیست
بعضی آنها بگفت سنت است
بو امکارم بزرگ طاهر دین
کرد در شرح خویشتن تعیین

اولا از ائمه دلصاف
بود در کون سنتیش خلاف
انقطاع خلاف شد ازین
همه گفتند سنت است انکس

بهمین قول آن در نهاد
هم اصح هم صحیح سازد یاد
از فتاوی حجه کرد خبر
که باجماع صحب پیغمبر

به یقین سنت مؤکده است
منکرش ضال مبتدع شده است
هم گواهی او است نامعقول
نیست منکر باو مگر جهول

گفت هم قاضیخان شهریار
اهل مسجد بمسجدش شب چار
بست رکعت نماز بگذارند
غیر سنت وتر که دارند

میکند ازبه خم تروایحات
در همه رکعتین تسلیمات
الترا ویح جمع ترویحه

لغة هست اصل راحت آن
شرعا اسم چهار رکعت دان
قبل از و تر باز بعد این

بو امکارم بزرگ راه سبیل
میکند شرح این سخن تفصیل
وقت او مختصر کند تعیین

ازهدایه اصح همین باشد
هم ز دینداری اینچنین باشد

قول عائمه بزرگان بخار | درمیان عشاء وترگذار | از خلاصه صحیح قول این است | نیز در چند نسخه تعیین است
کز بخواند پنج تسلیمات | نزد جمهور شده یکره اثبات | چار رکعت که خواند در هر بار | میشود انتظار قدر چهار
خواه تسبیح گفت خواه تهلیل | نیک باشد درین محل هر قیل | هست تسبیح مستحب اما | صحیح این است بر همین فتوی
گفت در مختصر مزابنهت | ختم یکبار شد در و سنت | بهر سنتی قوم آن یاد کرد | ختم قرآن در و نسازد ترک
عاجز از ختم باشد آدمیان | بوالمکارم نوشت اینجا آن | بعضی گفت آنچه خواند شش شام | در تراویح آن کند اتمام
قول بعضی که در عشا خوانند | در تراویح آن قدر دانند | قول بعضی چند صاحبان کرم | بر سبیل آیت نوشتا سی هم
حسن از بوحنیفه با عقل | کاندرین میکند ده آیت نقل | از کفایه و نیز فاضیخان | گفت این قول را صحیح دان
چونکه این در همه رمضان | میشود قدر جمله قرآن | بوالمکارم در آخر این فصل | نقل کرد از غنیه از خوتوصل
کر به آیت قصیر اینجا | فتوی دادند بزرگان ما | یا بیک آیت طویل خیان | فتوی دادند بزرگان زمان
لیک بنوشت فاضیخان هیچ | گفت این قول را بغیر صحیح | در خلاصه چنین بود و دانی | در خلاصه چنین بود و دانی
گر بداند بقوم او بقبول | میکند ترک ادعیه یانی | نشود تارک دو دندان | چونکه در نیز و شافعی فرمان
در همه حال در همه ساعت | واجب است احتیاط در طاعت | شک شود یا مؤدیان تا که | یعنی تسلیمه نه بشمارد
یک سخن از ائمه رهبر | میگذارند تسلیمه دیگر | قول دیگر بجمع بگذارند | یعنی آن تسلیمه که شک دارند
بوالمکارم صحیح گفت اما | میگذارند شک شود تنها | این کلام صحیح گفت او | از خلاصه و مضمرات بجو
بجماعت زیاده از عشرین | خوانده باشد ز اکابرین | چونکه در نیز و بزرگان ما | گر جماعت شود تطوع را
جز تراویح گر بود باشد آن | این سخن در کتاب فاضیخان | هم ز شمس الائمه با عقل | میکند از کتاب کافی نقل
گفت او در تطوع دیگر | بجماعت گذارد ند اگر | بر سبیل تداعی باشد وی | گر بفرمود آن شریعت طی
لیک گر اقتدا بیک کس دو | یا یکی گر نیست بیک او | بیکی اقتدا کند سه یار | یعنی در نفل اختلاف شمار
چهار کس اقتدا بیک کس گر | گر بود باشد باتفاق ای مرد | غیر ماه مبارک رمضان | در تر نیست جمع میدان
باشد اجماع مسلمین بر این | این سخن در هدایه شد تعیین | کاندرین باشد شارح اورد | گر دز چند نسخه خوش یاد
در تراویح در همه میدان | جهر سازند در همه رمضان | در تر خوانی است منفرد اما | شد مخیر بجهر یا اخفا
چون دعای قنوت خواند امام | مقتدی هم کند قنوت تمام | نکند جهر هم امام قنوت | این سخن شد هو الصحیح ثبوت
مقتدی بر اند قنوت تمام | مستقل کشت بار کوع امام | میکند با امام تبعیت | ما بقی مانده را بلا شبهت
نیز در آن کتاب کرد ثبوت | خواند مسبوق با امام قنوت | خیز د از بهر ما سبق زان پس | نه بخواند قنوت را آن کس

تا که نبود شارح وافی — از سجود تلاوت کافی — گر بود در رکوع ثالث امام — اقتدا کرد شخصی آن هنگام

یعنی در وتر در رمضان — مدرکا للقنوت گردد آن — در قنیه که رمز ها دارد — در یکی رمز او چنین آرد

نقل سازد در نزد کان کرام — گر نخواند او فرض را امام — در تراویح وتر را آن مرد — گفت او تبعیت نباید کرد

باز نبود سنت رمز دگر — از تراویح هر چه یافت اگر — یا تراویح خوانده یا نخوانده — مع او چیز هم نخواند ای خیر

مبتوان خواند در تراویح مع او — **در بیان آنکه شخصی در نماز شروع کرد بعد از آن جماعت برپا شد حکم او چیست**

در هدایه و غیر ها داده — این سخن را هو الصحیح بگو

رکعتی خوانده بود چون انکس — شد امام جماعت از آن پس — رکعتی دیگری بکرده تمام — اقتدا میکند همین بامام

سجده اولین نکرده بود — شد جماعت که آن زمان موجود — میکند قطع میرسد با امام — گفت این قول اصح کلام

گر سه رکعت نظهر کرد ادا — گشت آنکه جماعت اربرپا — آن نمازش تمام می آرد — چونکه اکثر کل دارد

بود در رکعت ثلاث امام — سجده ناکرده جمع شد برپا — هم درین بار قطع باید کرد — داخل قوم میشود آن مرد

کرده باشد نماز ظهر تمام — میکند نفلا اقتدا امام — گر کند رکعتی بفجر ادا — هم جماعت شد آن زمان برپا

قطع سازد نمازش اینحال — مع آن قوم میشود داخل — چونکه یکرکعت اربادی ضم کرد — فوت کرد جماعت اینمرد

نیز در فجر اگر مسلمانی — گشت قایم بر رکعت ثانی — پیش از سجده جمع شد حاصل — میکند قطع میشود داخل

آنکه خواند است فجر عصر شام — شود داخل نماز امام — چونکه از بعد عصر بعد از فجر — نفل خواندن مکراهت است اینجا

نه درایند بشام ازان رو — نبود نافله سه رکعت او — گر بسازد دو اچهار تمام — شود اینجا مخالف امام

زین صور نیز شارح اوراد — کرد در باب ذکر پیشین یاد — شخصی در عصر بود یعنا — شد جماعت که آن زمان برپا

گفت از جامع الصغیر بیان — خفتن عصر را چو پیشین دان — مکر او اینکه عصر کرد تمام — نشود داخل نماز امام

منفرد خواند رکعتی از شام — گشت برپا جماعت انهنگام — میکند قطع میشود داخل — میکند فضل جمعیت حاصل

چونکه یکرکعتش بسازد دو — میشود آیتا با کثر او — ضم دیگر که کرد قطع نکرد — نفل بعد از غروب شاید کرد

اینکه بعد از غروب پیش از شام — نفل خواندن نبوده شاید حرام — گرد در رکعت سه شام خواند مرد — گشت اکثر تمام باید کرد

نشود داخل او بشام امام — نفل خواند سه رکعت حرام — چار اگر کرد شد خلاف امام — هم تخالف امام را حرام

در کتاب هدایه شد تعیین — چار رکعت ز سنت پیشین — کرده بود اشتغال در انجا — شد جماعت در آن زمان برپا

بابود روز جمعه در سنت — کرد آغاز خطبه شیهت — بر سر رکعتین قطع آرد — قول دیگر تمام بگذارد

هم درین فصل شارح اوراد — میکند از کتاب روضه یاد — شخصی میخواند سنت پیشین — شد اقامت بفرض در آن حین

تحریمه بسته بود این آدم — که بلا فصل شد اقامت هم — افضل این است اقطع کرده آن — بجماعت در آید این انسان
رکعتی خوانده است اگر این مرد — بیقین دان که شمع باید کرد — هم تشهد بخوانده و السلام — میشود داخل نماز امام
آنچه در این کتاب تعلیم است — ذکر کردست عندنا این است — نیز این شارح شریعت طی — از ظهیریه نقل سازد وی
پیش از جمعه گر بلا شبهت — چهار رکعت که میبود سنت — کرد وی شروع سنت چون — بهر خطبه امام شد بیرون
بزبان صحیح می آرد ما — چهار رکعت تمام بگذارد — چهار رکعت که قبل از پیش — میکند ازند حکم او اینهمین
گفت در مختصر شرح حش باز — آنکه نخوانده است نماز — داخلی مسجد شود چون آن — هم در آنجا بکفته اند اذان
رود از وی نماز نا خوانده — در میان گر اهیت مانده — نیز در مختصر بگوید لا — بمقیم جماعت اخری
یعنی قایم شونده است اگر — سبب این جماعت است اگر — چون امام است مامون دی — یا کسی معتبر شریعت طی
در جماعت اگر نباشد آن — میرود در جماعتش نقصان — اینچنین کس رود تو کرده مگو — گفت عبد الجمیل غراد
در نماز عشا است یا پیش — گر کسی خوانده است قبل از این — کرده نبود کند خروج اگر — گفت
چون اقامت کنند آنهنگام — کند این نفلا اقتدا امام — لیک در غیر خفتن و پیشین — خوانده با — قبل از با
گرچه تکبیر گفته باشد هم — می برآید در مسجد این آدم — چونکه منع ست اقتدا کردن — می برآید از این سبب این
سنت فجر را نکرده پیر — دید بر پا شود جماعت اگر — ظن او اینکه سنت از خواند — از جمع نماز میماند
ترک سنت کند در نمیفی — بجماعت در آیدش یعنی — گر کند فهم خواند از سنت — یا زهم میرسد بیکرکعت
سنت فجر را بکرده تمام — بعد میسازد اقتدا امام — بو امکارم نوشت بمطلب — از خلاصه بظاهر مذهب
کس اگر راجی است در اینجا — در تشهد رسد جماعت را — ترک سنت کند همین انسان — میشود داخل جماعت آن
در محلی رسد اگر مردی — چون امامش رکوع کرد وی — هم نماند آن مسلمانی — رکعت اول است یا ثانی
ترک سنت کند درین هنگام — میشود داخل نماز امام — سنت فجر فوت شد اگر کس — نیست بر وی قضاش الزام
اجتهاد محمد است امام — یعنی از بعد ارتفاع ضحا — تا زوال وی اقتضای وی — گفت آنی قطب احق الحبا
گفت اندر میان سه اقوال — فی الحقیقت بنود به اختلاف — گر نسازد قضاش این ام
چیزی بر وی نبوده است اینجا — گر قضا کرد نیک عند هما — چونکه اورا گرفت
نافله شد حساب نزد وی — لیک سنت بود بنزد او — گفت بعضی خلاف است اینجا — چونکه سنت فجر ترک شد
بی تخلف الی زوال ذکا — تابع فرض میکنند قضا — بعد این کوش کن که ساقط فرض — سنت فجر ترک شد
مسلمی وقت ظهر رفت امام — دید کرده جمعیت برپا — لیک بعد از زوال المختار — سنت فجر را قضا
داخل فرض میشود به تقین — ترک سنت کند بهر حال این